

تازه سینما



آینه
کریستال
فیلم
تجاری
تدیر
بزرگ
سینما
بازار
اکولار

سینما
۱۳۲۵
بیل

اواگار دندر

ونوس هالیوود

عزیزه



اولین جلسه نمایشی انجمن
دوستان ان سینما و تئاتر

روزشبه گذشته اولین جلسه
انجمن دوستان ان سینما و تئاتر در
سالن فارابی واقع در اداره هنرهای
زیبا بنحو مجللی برگزار شد ابتدا
آقای ناصر خدایار مطالبی درباره
هدفهای انجمن با اطلاع رسانیدند و
سپس آقای ابراهیم خواجه نوری
مطالبی ایراد نمودند پس از اجرای
دو قطعه «میم» توسط آقای فرخ
غفاری، نمایشخوانی از روی نوول
«دش آکل» اثر صادق هدایت توسط
آقایان خدایار، فرهی، غفاری و
خانم زهره عباسی انجام شد که مورد
توجه قرار گرفت. پس از بعمل آوردن
پذیرائی از مدعوین، فیلم «ماکلوویا»
اثر سینمای مکزیک که با شرکت
پدر و آرمنداریزو ماریا فلیکس
بکارگردانی امیلیو فرناندز و
به مدیریت فیلمبرداری گابریل فیکه
روا ساخته شده در پایان جلسه نمایش
داده شد و مجلس جشن در حدود ساعت
یازده و نیم خاتمه پذیرفت. موفقیت
بیشتر بانیان انجمن مزبور را
خواستاریم.

ملک مطیعی و سن تئاتر!

بطوریکه شنیده میشود (ناصر
ملک مطیعی) هنریشه سینما و اخیرا
تئاتر ایران از شرکت در پستیهای
تئاترچندان دلخوشی ندارد و باصطلاح
میخواهد از روی سن کنار رود!
(ناصر ملک مطیعی) با تئاتر
تهران قراردادی بمدت دو سال
تمام منعقد نموده و کناره گیری وی
با قرارداد مزبور قدری مشکل
خواهد بود ولی بطوریکه دوستان
وی به (فالكوشچی) گزارش داده اند
تایکی دو ماه دیگر (ناصر خان)
تصمیم خود را عملی خواهد نمود.

تبصره - ناصر ملک مطیعی در
این اواخر قاطی هنرمندان کافه
معیلی شده است... نکته جالب توجه
اینکه وی در گذشته با حضور در
کافه مزبور مخالفت مینمود!
و در این مورد چنین ابراز عقیده
میفرمود که: بنده از این کارها
خوشم نیاید اگر خواستم کافه بروم
میروم کافه فرد یا هتل پالاس...

تعمیر سینما ایران

صاحبان سینمای ایران در نظر
دارند برای تعمیرات جزئی سالن
سینارا بمدت ۲ الی ۳ هفته تعطیل

فانوس

نداشته است مذاکرات متفکرین
انجام اینکار در همان دوسه جلسه
اول تعطیل گردید... ملاحظه
میفرمائید کارهای هنری ما چقدر
اصولی و عمیق است و بقول طاریفی،
بهر حال بخیر گذشت زیرا چند صباحی
گرفتار نویدهای تو خالی و شاید
اقدامات مضحکی میشدیم...

بقول معروف «از چاله در میامد
و بیجا میافتد»... و بهین دلیل «مادر»
بخیر تو امید نیست ثمر مرسان»

برای «چشم براه» بر امر

میروند

چون مقداری از صحنه های این
فیلم در شمال میگذرد لذا کارگردان
و فیلمبرداران و چند تن از هنریشگان
این فیلم منجمله بانو زازیانس
(عاصمی سابق) همچنین یکی دو
نفر از کارکنان فنی و اداری استودیو
بر امر و بابلسر و بندر بپتری
خواهند رفت تا صحنه ها کاملا
«رنالیستی» باشد... البته در این
میان برای چند نفر که مجانی آنهم
در این گرمای طاقت فرسا، بر امر
و بابلسر و... میروند این اقدام
بسیار جالب است و بهر حال امید
می رود ضمن اینکه بسایشان خوش
بگذرد، آقای زاهد کارگردان با
سابقه و لایق موفق گردد صحنه های
لازم را بطور مطلوب فیلمبرداری
کند... البته باید مواظب باشند که
در راه پرخطر بر امر ماشین «چپه»
نشود!

ماجرای عاشقانه جدید

خاتم... که یکی از هنر-
پیشگان جدید میباشد و با فیلم
مرجان وارد کارهای هنری گردید
و اخیرا هم بتئاتر تهران رفته و گویا
در تئاتری که قبلا کار میکرد با یکی
از هنریشگان با سابقه و فعال آنجا
ازدواج کرده بود و معلوم نیست
متار که کرده اند یا خیر... این روزها
در خیابانهای خلوت و شیران بابکی
از هنریشگان جوان تئاتر هنر برتر
از گوهر آمد پدید دیده شده و
میشوند و چون خیلی خصوصی
رفتار میکنند بعضی احتیالات می رود...
البته نظر سوء درین نیست فقط

«شهین» مقدمات «مادر

شدن» را بعله...

بطور خیلی خصوصی کسب
اطلاع شد سلامتی و میمنت «بانو»
شهین حامله شده اند.

فقط در این میان متصدیان
استودیو کاروان فیلم از این ماجری
خیلی «دلخور» هستند زیرا در هر حال
حاضر در فیلم نیمه تمام از این بانو
در دست تهیه است که تا چندی پیش
بعلت «مفقود شدن» خانم و حالاهم
بخاطر «حاملگی» ایشان تهیه مابقی
آن نیمه تمام مانده است و البته
چاره ای ندارند جز اینکه فعلا فقط
از صورت خانم فیلمبرداری کنند تا
روزی که سلامتی «نوزاد» بدینا
تشریف بیاورند و صحنه های عمومی
فیلم برداری گردد.

سر نوشت کنسر سیوم هنری!!

فکر ایجاد و تشکیل کنسر سیوم
هنری در هفته گذشته چاپ شد ولی
متاسفانه یا خوشبختانه اطلاع حاصل
گردید چون کار پایه و هدف صحیح

نمایند و برای این منظور از تعطیلات
ایام سوگواری استفاده خواهند نمود
صاحبان سینمای ایران در نظر
دارند در فصل سینمایی امسال عالی
ترین و بزرگترین فیلم های هالیوود
را طی برنامه جالب توجهی بمرض
نمایش بگذارند.

طوفان در شهر ما

فیلم جدید سامول خاچیکیان
بنام «طوفان در شهر ما» از اوائل ماه
آینده جلوی دوربین خواهد رفت.

تاکنون در وینا و ویداقهرمانی
(هنریشه فیلم چهارراه حوادث)
قبولی خود را برای ایفای رلهای
اول این فیلم اعلام نموده اند...
ولی تاکنون هنریشگان مرد فیلم
معلوم نشده اند ولی جسته، گریخته
شنیده میشود که (آرمان) دل اول
(طوفان در شهر ما) را بعهده خواهد
گرفت و البته در صورتیکه (آرمان)
فرصت شرکت در فیلم را نداشته باشد
(دانشور) و (ناصر ملک مطیعی)
کاندید ایفای نقش مزبور میباشند.



صاحب امتیاز و مدیر

پایرور گالستیان

با همکاری

روبرت اکهارت

سال چهارم - شماره ۱۲۲ - یکشنبه ۶ مرداد ۱۳۳۶

محل اداره - خیابان منوچهری پاساژ لعل

تک شماره ۱۰ ریال - اشتراك سالانه ۵۰۰ ریال

چاپ مصور - تلفن ۳۵۰۶۵ - گرافیک سازی خواندنیها

ریتا هیورث

روی جلد

تازه ترین و آخرین اخبار جهانی



آرزوی دیرینه

هنکامیکه سوفیالورن از هوا-
پیمای بان امریکن در شهر لوس آنجلس
پیاپی شده در جواب خبرنگاری که از
او سؤال کرد از هنر پیشگان آمریکائی
بکدام بیشتر علاقه دارد گفت «من
از همان نخستین فیلمی که از ویلیام
هولدن دیدم باین هنرمند بزرگ
ایمان پیدا کردم و هنوز هم محبوب-
ترین هنریشه مرد من محسوب

میشود»

و حالا از کبیانی کلمبیا خیر
میرسد که فیلمی بنام «استلا» بکار-
گردانی سر کارول رید و توسط
کارل فورد من در دست تهیه است که
هنر پیشگان نخست آن ویلیام هولدن
و سوفیالورن میباشند.

لورن با وجود آنکه در حال
حاضر قراردادهای بیشماری را برای
شرکت در فیلمها امضاء نموده و

چندی قبل رسماً اعلام نموده بود که
دیگر تا اواخر سال ۱۹۵۸ قادر
نیست قراردادی منعقد نماید بعض
آنکه از شرکت ویلیام هولدن در
فیلم اطلاع پیدا نمود فوراً قول و
قرارداد خود را از یاد برد و اذ دل و جان
پیشنهاد تهیه کننده فیلم «استلا»
را پذیرفت.

«استلا» که در حقیقت یک فیلم
انگلیسی میباشند با که یک تیروی



سوفیالورن

دریائی انگلستان در «ویسوت» تهیه
میشود و صحنه های این تیروی در یکی
از استودیوهای لندن فیلمبرداری
خواهند شد.

در کنگوی بلژیک

فرد زینمان بعد از یک ماه مسافرت
در کنگوی بلژیک و انتخاب محل فیلم
برداری جهت فیلم «داستان راهبه»
از آفریقا با آمریکا مراجعت نمود تا
دوباره با اتفاق هیت فنی و هنر-
پیشگان بنگوی بلژیک با کرده
دل نخست فیلم را آدری هپیورن
بر عهده دارد و تهیه کننده فیلم همی
بلیک میباشند.

بعد از فیلم «داستان راهبه»
که از محصولات برجسته سال ۱۹۵۸
و از نظر بشمار میرود، هپیورن بکبیانی
فوکس خواهد رفت تا در فیلمی بنام
«خاطرات آن فرانک» شرکت نماید.
این فیلم توسط جورج استیونس
ناپقه بزرگ سینمای آمریکای تهیه و
کارگردانی خواهد شد.

نسل آینده

در هالیوود کم کم فرزندان
جای والدین هنرمند خود را اشغال
مینمایند: بات وین فرزند جان وین
بزودی در فیلمی بنام «سرزمین
جوان» شرکت خواهد نمود که
کارگردانی آنرا پاتریک فورد
فرزند جان فورد انجام خواهد داد.
بازیکنان فیلم «بگذارید پیش
برویم» عبارتند از هارولد لویسه
(پسر)، کارول لی لد (دختر الزله)
و ملیندا مارکی (دختر جونست).

بازگشت

فرانک کاپرا کارگردان بزرگ
تاریخ سینما که مدتهای مدیدی بود
از سینما کناره گیری نموده و فیلم
جدیدی بوجود نیآورد بار دیگر
بسیما باز میگردد.

کاپرا اکنون مشغول تهیه
مقدمات یک اثر موزیکال میباشند که
سوزه آن از فیلم معروف خودش
موسوم به «برای یک روز خانم»
اقتباس شده است.

تجزیه و تحلیل سبک با مکتب‌های سینما

تألیف: هژیر داریوش

سینمای آلمان (۲)

پابست و شاهکارش: فیلم «رفاقت»

در طی دو شماره گذشته کوشیدیم کیفیت و چگونگی محیط آلمان پس از جنگ را بنحوی که در سینمای آن کشور تاثیر گذارده تشریح کنیم. در چنین محیطی بود که ج. س. پابست، زاده شهر وین، که بگفته برخی بزرگترین هنرمند سینمای آلمانی زبان است، ظهور کرد. همانطور که سیکفرد کراکاتور در «از کالیگاری تا هیتلر» اشاره میکند، نهضت «شو-اوپوزیسیون» هنر آلمان پس از جنگ در پابست تاثیر گذارده و این همان نهضتی بود که مشخصات آنرا «سرخوردگی»، «تسلیم و سستی سبزم» (۱) تشکیل میداد. بنفیده کراکاتور با ظهور پابست «فیلم سیاه» (FILM NOIR) که یکی با فیلم شوم:

FILM MACABRE تفاوت داشت، بوجود آمد و تیزابکنه: دو قتی وی در سینمای آلمان قد علم کرد، ملودرام‌های ژرمنی، با تبدیل به تراژدی، عمیق تر شدند.

فیلم‌های مهم پابست را میتوان در دو گروه دسته بندی کرد: اول فیلمهای صامت ۲۹ - ۱۹۲۵ که مهم‌ترین آنها عبارتند از «کوچه غم آلوده»، «اسرار روح»، «عشق‌زان» و «بالاخره» که جنبه پاندرامی که ارزش آثار قبلی را ندارد. دوم فیلم‌های ناطق ۳۱ - ۱۹۳۰ که عبارتند از «جنبه غربی سال ۱۹۱۸»، «ایرایی سه سکه» و «رفاقت» باشند. برخی از محققین بر آنند که پابست در فیلم‌های دسته اول خود ایده آلیسم خاصی در لابلای تم‌های مختلف در زمینه فساد و انحطاط، سرخوردگی

۱- CYNICISM یعنی زندگی زندگی بدگمانی نسبت بشر و پندهای او

فامیل از طبقه متوسط کرسنگی میکشد و بناچار دختر خانواده (که نقش او را کرناکار بو بازی میکرد) تن فاحشگی در میدهد.

«اسرار روح - ۱۹۲۶» به عنوان یک درام دکوما تر شناخته شد که «روانکاو» یا پسیکانالیز (۱) را سینما راه میداد. این فیلم داستان پروفسوری است که رویاهایش، فویا (ترس) های حسادت کارانه، ایراکه وی بکشتن همسرش میراند، آشکار میساخت. در تنظیم این فیلم از عقاید بانی علم پسیکانالیز در زمینه «خواب و رویا» فراوان استفاده شده بود.

«عشق‌زان» دارای یک زمینه سیاسی بین‌المللی بین فرانسه و روسیه شوروی بود. یک دختر

۱- پسیکانالیز یا پسیکوآنالیز نوعی متد معالجه روانی است که در باره بریشانی‌های عصبی و روحی، از راه تجزیه و تحلیل احساسات و بررسی در گذشته‌های مریض، بکار میرود. این متد بر اساس تئوری دکتر سیکموند فروید متکی است که ایجاد فرم‌های متعددی از اختلالات عصبی و آشفتگی‌های روحی را ناشی از عوامل معینی میداند که بطور ناخود وجود و دوام دارند، اما بطور آگاهانه از ضمیر بخود، رانده و پس زده می‌شوند.

و شرارت، مخفی کرده بوده، اما این ایده آلیسم در دوره دوم فیلمسازیش، در انرفشار وحشت و هراسی که بر یک دنیای نامتعادل و لرزان حکمفرما بوده و توسط شخص پابست در «FILM NOIR» هایش بدقت مجسم شده بوده، ازین رفته و جای خود را بنوعی رئالیسم که مبین افکار سوسیالیستی بوده بخشیده است که در زیر بحث مفصلتری در باره آن خواهیم داشت. پابست در فیلم‌های صامت خود از همکاری بسیاری از هنرمندان با ارزش زمان خود بهره‌ور بود - از آن جمله اند: آستا نیلسون، کرناکار بو، فریتز زاپس و بالاخره ورنر کراوس - با کسک این هنرمندان بود که وی از نقطه نظر تجسم فسق و فجور و اضحلال میارهای اخلاق اجتماعی، سینما را بعدگامی خود رسانید (۱)

فیلم «خیابان غم آلوده» - ۱۹۲۵ وین بعد از جنگ را در دوره مصیبت آمیز تورم اقتصادی مجسم میکرد. یک

۱- از نقطه نظر ادارات سانسور در بعضی مسالك از جمله انگلستان، ایتالیا، فرانسه و بالاخره مپهن پابست بعضی اطریش وی در موارد ذکر شده حتی از «حد» نیز تجاوز کرد. برخی از فیلمهای پابست از قربانیان طراز اول سانسور بوده‌اند

فرانسوی موسوم به زنان عاشق یک کمونیست جوان روسی میشود اما یک ماجراجوی دائم‌الخمر موسوم بغلیبیف این عشق را بسی نتیجه میکذارد. نقش اخیر بنوسط فریتز رایس بنحو قابل تحسینی ایفاء میشد.

باید گفت که طرح اکثر فیلمهای صامت پابست، ملودرام‌هایی بودند که در هر حال و هر وضع، «پایان خوش» بآنها تعبیل میکردید. بقول راجر مانول: «حسن ژرمنی درام، و یا بهتر بگوئیم ملودرام فیلمهای او قدرتی میداد که سانسور چنان زمان را بو حشت میانداخت. وی از نظر نمایش فاحشه خانه‌ها، کثافت کاریها و فسق و فجورها، مصالحه ناپذیر بود، اگر چه در مورد، پایان‌های خوش فیلمهایش بمصالحه تن در میداد.»

در دوران کوتاه فیلمهای ناطق آلمانی تا قبل از ظهور هیتلر (۳۳-۱۹۳۰) پابست یک فیلم بسیار جالب در زمینه تجسم مصائب جنگ در اثری بنام «جنبه غربی سال ۱۹۱۸» یک فیلم نسبتاً بی‌اهمیت ولی از نظر تکنیکی کاملاً بدیع تحت عنوان «ایرایی سه سکه» (۱) و بالاخره «رفاقت» را که مهمترین و پر ارزشترین فیلم دوران کار هنری اوست تهیه کرد. از نظر مقامی که فیلم اخیر در تاریخ سینما و اجداست آنرا مورد بحث مشروع تری قرار میدهیم.

فیلم «Kameradschaft» که ترجمه فارسی آن «رفاقت» میشود و سیکفرد کراکاتور آنرا به Comradship ترجمه نموده در فرانسه بعنوان «تراژدی معدن» (۲)

1. Drei Groschen Oper
2. La Tragédie à La Mine

بر روی برده‌ها آمد این فیلم در سال ۱۹۳۱ نگارگردانی بااست باکنک از نومنترو و کارل فولبرخت (طراحان فریتز آرتوواکرو و - بارسکی (فیلمبرداران) با شرکت مخلوطی از هنریشکان آلمانی و فرانسوی تهیه شده است

داستان این فیلم از یک حادثه واقعی که قبل از جنگ بین الملی اول در معدنی که در آن فرانسویان و آلمانی‌ها کار میکردند اتفاق افتاده بود، برداشت شده؛ بااست از روی این واقعه، یک تفسیر و تاویل ناشی از «پاسیفیزم» (۱) که ضمنا با مابه های سوسیالیستی نیز تلفیق یافته بود در آلمان بین آزادبخواهان رواج داشت، عرضه کرد. سیگفرد کرا - کاتور در باره این فیلم در کتاب «از کالیگاری تا هیتلر» می نویسد: «فیلم رفاقت از بهم پیوستگی کلارگان حمایت میکند و آنها را پیشروان و طلیمه داران اجتماعی میدانست که در آن اگوئیزم یا خودخواهی ملی، این منبع ابدی جنگها، برانداخته خواهد شد.»

مهدا در عصر و زمان حاضر، هنگامی که بیش از بیست و پنج سال از تجلی لیبرالیزم بااست میکند، تاثیر و اهمیت سیاسی فیلم «رفاقت» مورد شک قرار میگیرد سیگفرد کرا کاتور اشاره میکند که «فلسفه ساده سوسیالیست که در آغاز پیشروی هیتلر سوی قدرت مطلق در کشور آلمان، الهام بخش این فیلم بوده است، ضعف اساسی دموکراسی آلمانرا، که طی آن هیتلر بر مسند صدارت نشست، آشکار میکند.»

مسئله اینست که در آلمان آزادبخواهان، داشتن یک اصالت اجتماعی و تفکر آزادی طلبانه را برای نجات و رستگاری دنیا کافی میدانستند. اما بزودی وقوع بزرگترین حادثه تراژیک قرن بیستم ثابت کرد که آنها چقدر «خوشبین» و چقدر در اشتباه بوده اند. همین جهت است که اگر در آروز «رفاقت» یک اثر بزرگ تبلیغاتی موثر خوانده میشد، امروز باوقوع حوادثی که هشت سال بعد از صدور این فیلم بر روی برده ها،

۲ - Pacifism: این عقیده که جنگ را میتوان برای همیشه در روی زمین از میان برداشت



صحنه از: «رفاقت»

یک قربانی جوان در فاجعه انفجار معدن

باشد که اهمیت و تاثیر سیاسی فیلم بااست که میخواست «پاسیفیزم» را در بین مردم رایج سازد تا به اندازه بوده است؛ و باز، آقای روتا خود بهتر از ما میدانند که صدیک تشریحاتی که از طرف محققین در زمینه نکات و ظرایف فنی «پوتسکین» شده، در اطراف مضامین فرمایشی ایندئولوژیک آن بعمل نیامده است زیرا این فیلمها حتی اگر «برای بیان منظور و هدف خاصی» هم ساخته شده باشند، تنها، «حاصل یک کوشش هنری» نیز بوده اند و آنچه هم که عطیه «مشول زمان» باین آثار بخشیده همان تجلی قدرت های هنری است و نه برویا - گاندهائی که اهبتشان بوزارت ارش های متغیر افکار و ایدئولوژیهای جورا جور مردم قوسهای نزولی و صعودی می یساید و بایک دگرگونی در موازین سیاسی با اجتماعی، کمترین معنی و مفهوم خود را نیز از دست میدهد. این اشتباه و استنباط صد در صد غلط آقای پاول روتا با اجازه میدهد که فلسفه کلی او را در کلار فیلمسازی نیز مورد شک قرار دهیم و صریحا بگوئیم که «سینمای برویا گاندها» یعنی سینمایی که آقای روتا تا اینجاست آن را بسینه میزند، علیرغم روش دقیق و لفاظی های حسابگرانه ای که ایشان در دفاع از آن بکار برده اند، و علی رغم قدرتی که در «قبولاندن» آن به متقدمین و فیلمسازان بعرج داده اند، سینمایی است فاقد اصالت و ارزش، بحث دقیقتری در زمینه نظریات ایشان در این مورد، در اینجا جای -

هدف خاصی ساخته شده، و تنها حاصل یک کوشش هنری یا برای هوس انتفاع نبوده اند - این فیلمها مهم هستند بخاطر آنکه سازندگانشان در مورد نقشی که می بااست از نظر سیاسی و اجتماعی در تنویر افکار عمومی بازی کنند، صمیمی و مومن بوده اند. «رفاقت» و «پوتسکین» دو مثال در این زمینه بشمار میروند هر دو این فیلمها تبلیغاتی بودند «ولی امروز آشکار میشود که اگر اهمیتی برای فیلمسازانی چون «پوتسکین» و «رفاقت» قائلیم تنها بخاطر ارزشهای هنری و تسلط - های تکنیکی است که در ساخت آنها بکار رفته، جریان جنگ دوم باید به آقای روتا بخوبی ثابت کرده

آغاز شد، دیگر نمیتوان همین ارزش اجتماعی را برای اثر مزبور قائل بود و ارزش کنونی این فیلم، نه در فلسفه اجتماعی بسیار ساده ای که عرضه میکند، بلکه در قدرتهای هنری آن نهفته است؛ یعنی علیرغم جنبه های بدوی و ابتدائی ترهای اجتماعی، «رفاقت» هنوز فیلم مهمی تلقی میگردد.

این نقطه نظر که در بالا تشریح کردیم، یکی از بزرگترین و اساسی ترین اشتباهات مورخ و سازنده فیلم انگلیسی: پاول روتا، را آشکار میکند.

پاول روتا در سال ۱۹۳۵ نوشت «فیلمهای بزرگ سینما که بسیار اندک، همه برای بیان منظور و



صحنه از: «رفاقت»

زنان بانتظار اجساد زنده یا مرده مردان خویش





موتاز قوی که صحنه های ساکن (نمایاننده جزئیات گویای از صحنه ها) و متحرک (دادای هماهنگی با جماعت فرادی است) را به نوالی عرضه میکند و نیز بکمک حاشیه صوتی که جزو مد فریاد و گریه و ناله افراد و صدای پای آنها را بگوش میرساند، بایست یک ارتباط فلسفی و هستگی بین اجتماع معدنیان و تماشاگران بوجود میآورد و روح و درد دسته اول را بگروه دوم منتقل می نماید.



صحنه از: « رفاقت »
کارگران فرانسوی و آلمانی در معدن

همچنین از نظر «ناطق» بایست از کسانی بود که در روزهای اولیه وجود این عامل، کلا جالبی در این فیلم عرضه کرد. گاه پس از مدتی سرو صدا، سکوت کامل فضا را فرا میگیرد. گاهی،

از ساده ترین صداهای طبیعی استفاده های ممتد و منطقی بعمل میآید. در جایی دیگر بیسر سردی در جستجوی فرزندان بزرگش فریاد میزند: « جرج ... جرج ... » و این فریاد با تمام قدرت انسانی خود، انعکاس مهیبی میدهد. باز در قسمتی از فیلم سه نفر آلمانی که مرک را حتمی دانسته بودند، نجات می یابند و از شدت خوشحالی، قهقهه های وحشیانه ای میزنند. ریش تند این فریاد های خشن محیط هیستریکی در فیلم ایجاد می نماید. از نقطه نظر تصویری نیز فیلم واجد اهمیت است. هر پلان مهم، با دقت فراوانی در انتخاب کمپوزیسیون، تهیه شده و کیفیت رئالیستی فیلم را هنرمندی بوجود آورده که در عین حال، چشم بدنبال زیباییهای «جسمی» بزرگ در صحنه حمام کارگران معدن، بیننده با یک ترکیب رئالیستی و (عجب اینجا است) در عین حال فانتاستیک مواجه است.

با توجه به این نکات، «رفاقت» نه بعنوان یک اثر تبلیغاتی «موقتی»، بلکه بعنوان کلا یک آرتیست، ارزش فراوان دارد. این فیلم بعنوان یکی از اولین و بهترین نمونه های درام رئالیست در آغاز دوران ناطق، همواره اهمیت و مقام خود را حفظ خواهد کرد.

شمایش میداد، از نومترتر ناطق هنری فیلم بایست، دکورهای در برسفت استودیو بنا کرد. عموم محققین متفق القولند که این صحنه ها، از دقیقترین، موثرترین و رئالیستی ترین صحنه های بشمار میروند که در داخل استودیو تاجال ساخته و پرداخته شده. اما بزرگترین دقت و رئالیزمی که در این فیلم بکار رفت عبارت از ساختمان دکورها یا شیوه صحیح علمی ایجاد فاجعه در داخل معدن نیست، بلکه مربوط به کاراکتریشنی است که بایست برای پرسوناژهای متعدد خود در نظر گرفته، شش آلمانی و شش فرانسوی که برخی از آنها آنگورهای حرفه ای و برخی غیر حرفه ای بودند، دلهای اصلی فیلم را ایفای کنند. بایست به هیچیک از پرسوناژهای خود، نه فرانسوی و نه آلمانی، برجستگی و مزیت خاصی بخشیده؛ بلکه همه این پرسوناژها، مردان کلا کسر و نجیبی هستند که روحیات عادی خود را تجسم می دهند، اینها افرادی هستند متعلق بیک جامعه برابر و برادر که باید کار کنند و زحمت بکشند. بسیاری از مکاتبات های این فیلم توسط کلازل راپس، ارنست لیندگرن، پاول روتنا، ارنست ابروس، هانس ریختر، راجر مانول و بالاخره سیگفرد کراکاور در کتابهای مختلف تشریح و تجزیه و تحلیل شده است و با مطالعه این تشریحات است که میتوان بقدرت بایست در پرورش تراژدی و ایجاد محیط بی برد

بطور کلی من توان گفت تکنیکی که بایست در این فیلم بکار برده تا اندازه ای از مکتب فیلم سازی روسیه اقتباس شده، با اینحال، باید توجه داشت که کارگردانان برگزیده شوروی برخی از فرمهای استیلیزا-سیون را برای دور شدن از رئالیزم محض سوژه هایشان بکار می بردند، در حالی که بایست مستقیماً بر رئالیزم تکیه می کرد. یک اییزود کوچک و مشهور و هم آلود در این فیلم وجود دارد و آن جایی است که یک معدنی فرانسوی که در اثر سانحه انفجار در معدن، در دل زمین گرفتار شده و مرک را پیش چشم می بیند هنگامیکه یک نفر آلمانی از افراد بکه

سازی است که حس تحیل قوی و عمق اجتماعی و شرافت انسانی در خود دارد. درامی کردن سینواسیون ها بدون آنکه به آتسفر رئالیستی فیلم لطمه ای وارد آید، به این فیلم قدرتی بخشیده که مرور ایام آنرا نابود نخواهد کرد.

از این قبیل صحنه ها که بایک قوه تحیل قوی عرضه شده در این فیلم بسیار بوده و از آن جمله است: صحنه های داخل معدن که بلافاصله با انفجار تعقیب میشود، جمعیت انبوه افرادی که بعد از فاجعه مشغول فرار هستند، انبوه مردمی که در پشت درهای بسته به انتظار اجساد زنده یا مرده عزیزان خود هستند و در این حال تجسس برای یافتن آنها ادامه دارد و بسیاری صحنه های دیگر از این قبیل - بکمک

نجات گرفتار شدگان پرداخته اند با ماسکی که بصورت زده بساو نزدیک میشود، ناکهان در عالم وهم و خیال چنین میانگارد که او هنوز همان آلمانی است که در جبهه جنگ با او به بردمی پرداخت و از این توهم، به ترس هیستریکی دچار میشود. این مکاتبات که بدقت در کتاب «تجارب فیلمی» تشریح شده نمونه ای است از فانتزی ای که میتواند از بعضی رئالیزم پسگولوژیک زاده شود. نکته جالب اینجا است که بایست تمام قدرت و ظرفیت فنی خود، و امکانات مدیوم تازه سال ناطق را برای درامی کردن سینواسیون های اصلی این داستان که در اطراف مصیبت و شجاعت افراد انسانی دور میزند، بکار برده است و این میرساند که وی فیلم -

جشن پنجمین سال مجله روشنفکر

دو هفته قبل جشن باشکوهی در سالن سینما رویال بنامیت پنجمین سال مجله روشنفکر با حضور جمعی از رجال و هنرمندان و ارباب جراید و خوانندگان مجله مزبور برگزار شد که در آن چندتن از خوانندگان مشهور قطعاتی اجرا کرده و ضمناً فیلم جالب «گرفتار» نیز بنمایش درآمد. بدینوسیله پنجمین سال روشنفکر را با آقای دکتر مددظفوی مدیر محترم و آقای ناصر خداپاژ سردبیر با ذوق مجله محبوب فوق تبریک میگویم.

ویدار هفته

چند روز پیش بنا به معمول در دفتر مجله نشسته بودم و با رفقا گرم گفت و شنود بودم که ناگهان ورود شخص ناشناسی نظرم را جلب کرد البته من از اتاق سردییرا و را که در راهرو ایستاده بود نظاره می کردم. وقتی می خواست داه برود کمی پایش می لنگید و چهره مردانه اش را غباری از رنج فرا گرفته بود. راستی یادم رفت بگویم او چند جبهه فیلم هم در زیر بغل داشت.

موهایش نامرتب و چشماش کبود افتاده بود من این مرد را از بیخ می دیدم و خیلی بنظرم آشنا می آمد. چندی بعد او بسوی اتاق ما پیش آمد و داخل شد خوب که دقت کردم او را شناختم، او آرمان بود. آرمان همان هنریشه معروف فیلمهای چهار راه حوادث دخترى از شیراز.

از آنجائی که با او آشنائی قبلی داشتم جلو رفتم و با او احوالپرسی گرمی نمودم آرمان با همان قیافه مردانه و متواضعش با من بصحبت و احوالپرسی پرداخت. گوشه ای در دفتر مجله با هم نشستیم و از اینجا و از آنجا حرف ها زدیم. اولین حرف من این بود که:

- این روزها خیلی کم آفتابى مشوى؟

آرمان خنده تلخی کرد و گفت بدببال زندگی میروم، میروم تا پول پیدا کنم و زندگی تامین شود.

گفتم: پس این جبهه هائی که در دست داری چیست؟

- این همان وسیله امر از معاش منست، بله مدتی است که کار سابقم را بخاطر هنر پیشگی از دست داده و چون از طریق هنر پیشگی هم نمیتوان در این مملکت نان خورد مجبور شده ام بامور نیابتی فیلم بردارم. من با اصطلاح نماینده فیلم در شهرهای رشت و پهلوی هستم و احتیاجات فیلمی سینماهای این دو شهر را

خسرو پرویزی

تأمین میکنم چه باید کرد این هم راهی است که من برای ادامه زندگیم پیدا کرده ام.

گفتم خوب از فعالیت های هنری چه خبر؟ با این ترتیب دست از سینما و هنریشگی کوتاه خواهد شد.

آرمان در پاسخ گفت نه، من این همه مذلت و خواری را بخاطر هنریشگی متحمل شده ام و نخواهم گذاشت باین سادگی از دستم برود. چندبست که مقدمات تهیه فیلمی در استودیو «آزیر» چیده شده و بطوری که بامن مذاکره کرده اند احتمال می رود این فیلم را من بازی کنم. اسم آن «طوفان در شهر ما» و وسیله سامول خاچیکیان گرداننده خواهد شد.

در چند روز پیش که در استودیو آزیر بودم بن تکلیف شده که تا ظرف ده روز قبول یا عدم قبول خود را جهت شرکت در فیلم مذکور اعلام بدارم. من همان وقت نظر موافقم را اظهار داشتم و اضافه نمودم بازی در فیلم برای هنریشه از مرض «آنفلوآنزا» هم مسری تر است و با تمام این اشکالات و ناملازمات موجود، مجبورم نظر موافق خود را هر چه زودتر اعلام بدارم.

در هر حال فیلم خون و شرف برای من نتایج مطلوبی در بر نداشت و با شرکت در آن زندگی مرتب مرا از هم پاشید و کارم را از دست دادم حال بینم این فیلم چه نتیجه ای خواهد داشت.

من در فیلمهای قبلی از جمله خون و شرف خیلی چیزهای خود را از دست دادم من جمله چشم و قوای بدنی من رو بضعف نهاد بادم نیرو در مدت تهیه فیلم نامبرده که در صفحات شمال تهیه میشد چه ضربه

هائی بر من وارد شد شبانه روز کار میکردیم آنقدر بی خوابی کشیدم که اینک چشم ضعیف گشته و در هنگام مطالعه با تماشای فیلم بدون استعمال عینک برایم غیر ممکن است آن وقت با این چشم و آن ضعف بدنی می بایست جلوی دوربین برویم و بازی کنیم. آخر این صاحبان فیلم چه فکر میکنند؟ از حاضریم نیسرود آنزمانی که ما آنطور برق آسا کار می کردیم و فیلم بر میداشتم و صاحب فیلم می آمد و بجای آنکه بپرسد آیا امروز از کلانان راضی بودید یا نه، سؤال میکرد که امروز چند متر فیلم برداشته اید؟

ترا بخدا خوب توجه کنید آیا با این ترتیب کار فیلم برداری و سینمای ما بکجا خواهد رفت. چرا

بسی از صاحبان فیلم بدین طرف فکر میکنند.

موش اینک ترتیبی بدهند که هنریشه و کارگردان با قراحت باال تهیه فیلم بردارند و هنریشه با روحی شاداب و کارگردان با فکری آرام بکار هنری خود اشتغال ورزند فقط با بی حوصلگی خواستار اتمام فیلم و ناپاش آن و بالاخره بچنگ آوردن پول هستند. خدا عاقبت کار ما را هم بخیر بگذراند.

آرمان می گفت که در این روزهای بحرانی من دوستان زیادی مرا یاری کردند و هر یک بتوبه خود در تسهیل کار من کوشیدند من قسمی از موفقیتهای زندگى خود را مرهون دوستان صدیق و با وفای خود میدانم. دوست در زندگى هر فرد بزرگترین نعمت است و کسانی که از داشتن چنین دوستانی محرومند در حقیقت از بزرگترین نعمت زندگى محرومند.

او از خاچیکیان کارگردان فیلمهایش و در عین حال دوست صمیمیش، نیکی یاد میکرد و میگفت من هیچگاه نمیتوانم محبت های او را از نظر دور بدارم.

بفیه در صفحه ۳۷



آرمان

بهرتاری فیلمهای خارجی

دو کودک

تهیه کننده: هربرت میسون
کارگردان و سناریست: ویلیام فیرچایلد
بازیکنان: مورایستر - کنستانس کاهننگر - سیدلی جیمز

کولن جیسون ۰۰۰ جان
لسلی دادلی ۰۰۰ جولی

ترتیب موفق خواهید شد حداکثر
لغت را از فیلم مزبور بیبرید (البته
هر گاه فیلم مزبور لذتبخش باشد)
و درباره آن قضاوت صحیحی انجام
دهید نگارنده برای تعیین ارزش
«دو کودک» باین مقدمه احتیاج
داشتم، زیرا فیلم مورد بحث از
احساسات و آداب و رسوم صحن
میگوید که وابسته به مردم بخصوصی
است و هر گاه تماشاچی فیلم بتاریخ
و سن باستانی این مردم وارد نباشد
قادر نخواهد بود ارزش واقعی آنرا
درک نماید.

سال ۱۹۵۳ برای ملت
انگلیس، ملتی که قرنهای متمادی
بر ذیم سلطنتی وفادار مانده و
سلطان خود را مظهر استقلال و
عظمت میهن خویش میدانند پسکسال
فراموش نشدنی محسوب میشود در
این سال دختر ارشد دزدشتم بنام
الیزابت دوم تاج شاهی را بر سر
نهاد و توده جزیره بریتانیا می -
دانست که او شاهد يك واقعه تاریخی
است که فرانسها بعد در سر کلاس
نونهالان در کتب درسی آن را با
شوق و اشتیاق مطالعه خواهند
کرد

در همین سال بود که سرلارس
الیور شخصیت بزرگ تأثیر سینمای
انگلستان يك اثر دکوماثر بنام
«ملکه ای تاجگذاری میکند» بوجود
آورد. فیلم «دو کودک» تأثیر این
واقعه را در ملت انگلیس نمودار
میسازد

ویلیام فیرچایلد سناریست و
کارگردان فیلم این واقعه را از

تماشاچی ایرانی يك تماشاچی
بر مدعا و مفروضاتش می رود. او
میل دارد با برداخت ۲۰ ریال زمین
و آسان را در نوردد و یا بهتر بگویم
صفتی را تصاحب کند. او انتظار
دارد سازندگان فیلم همیشه سلیقه
اورا مراعات نمایند. او بدون
آنکه معلوماتی درباره تاریخ و
یاددینات عمومی جهان داشته باشد
يك اثر سینمایی را خشک و خالی
مورد قضاوت قرار میدهد و هنگامی
که يك فیلم را ببیند و مورد توجه
او قرار گرفت با خاطری مطمئن آن
رایك فیلم بشکل و بیش و با افتاده
تشخیص خواهد داد و هیچگاه در این
مورد بشك نخواهد افتاد که ممکن
است «من» زیبایی و ارزش فیلم
دادنکر کرده باشم.

چنین قضاوتهائی نه تنها در
سینما بلکه در ادبیات و سایر هنر -
های زیبا نیز تولید اشکال خواهد
نمود. برای انتقاد از يك اثر هنری
لازم است شخص معلومات عمومی
داشته باشد و همیشه در ضمن دیدن
يك فیلم سعی کند بتصور و مقصود
سازنده آن پی ببرد.

در تاریخ سینما آثار بشماره
دیده شده که سوزه آنها از يك
داستان معنی و متعلق يك ملت
معینی اقتباس گردیده. برای درک
زیبائی چنین فیلمی لازم است
تماشاچی قدمی بطرف مقصود سازنده
فیلم بردارد و از معلومات خود
درباره تاریخ ملت مرور استمداد
جوید.

حتم داشته باشید که فقط بدین

آنها هم انسان هستند و اگر در
حال حاضر در منجلاب بدبختی غوطه
میخورند روزی در آن دورانی که
جسم کوچک آنها آلوده نشده بود
در پشت نیمکت مدرسه عشق سپهر
را آموخته اند.

چهره کربه این زن با آن
توالف غلیظه گامیکه کالسکه ملکه
را میبیند ناگهان روشن میشود.
تیره کبها از بین میرود و بویک انسان
با چهره ای نورانی برای يك لحظه
(فقط يك لحظه) حقیقت عربان را
فراموش میکند و احساسات يك
جای آن را اشغال میکند.

اکثر تماشاچیان این فیلم
شاید با دیدن هر صحنه ای دو کودک
زودرس و رنگ آمیزی جالب و سوزه
سببانه و دیالوگ شیرین آن را يك
اثر تماشاچی و خوب بداند ولی
چنین قضاوتی برای چنین اثری
کافی نیست. ارزش واقعی فیلم را
همانطوریکه گفته شد باید در تم و
ایده يك و مقدس آن جستجو کرد.

با وجود این فرمی که این تم و
ایده در آن عرضه میشوند بخودی
خود ارزش هنری فراوانی در بردارد.
در موتاز فیلم قدرت خلاقه
نمودار است و کار کارگردان
فیلم حاوی ابتکارات جالبی میباشد
صحنه ای که در آن دو کودک
بوسیله انبوه جمعیت از یکدیگر
جدا میشوند و دخترک گمشده را
تیمس و خوف فرا گرفته و از محیطی
ملو از جوش و خروش و برآزادی
بگوشه ای پناه برده و سپس زن
معلوم الحالی با نزدیک می شود یکی
از سکانسهای است که میتوانست معرف
ذوق و سلیقه کارگردان فیلم باشد.

«دو کودک» فیلمی است که
باید دید و وحتم داشته باشید که هر -
گاه بمفهوم حقیقی آن پی برید خاطر
آنرا بعنوان يك اثر برجسته و
فراموش نشدنی همیشه بیاد خواهید
داشت.



در جای دیگر ما شاهد احساسات
يك زن روسی میباشیم. موجود تیره
بختی که اجتماع برای او بشیزی
ارزش قائل نیست و اصولا او را
مایه تنك میداند ولی آباد را انگلستان
از اینگونه افراد نیست!

م. الخاص

ماریو کامرینی

MARIO CAMERINI

کارگردان فیلم «عیال یکشنبه»

ماریو کامرینی که در حال حاضر فیلم «عیال یکشنبه» اثر او را در سینمای پردیس نمایش میدهند یکی از کارگردانان نامی سینمای ایتالیاست نام او مخصوصاً در دوران سینمای قبل از جنگ این کشور میدرخشد تا آنجا که ما میدانیم اولین فیلم مهمی که باعث بلندآوازه شدن نام این کارگردان شد، در اواخر دوره صامت بروی پردهها آمد و RATAIE نام داشت. در این موقع در ایتالیا مضامینی که در سینما مورد پسند بود عبارت میشد از: میراث غنی در نمایشات ایرت قرن نوزدهم، اقتباساتی از ادبیات مبتذل و تقلیدی، ایجاد دنیای شاعرانه‌ای که در آن همه واقعیات در زیر قشر ضخیمی از دروغپردازی‌های ادبی مختلفی میکشت و با مایه‌های تاریخی درباره بورژیاها، جنگجویان شجاع قیصرها، راهبه‌های صوامع و چیزهای دیگری از این قبیل؛

در چنین حالت بحرانی و «نقطه مرگی» که در سینمای ایتالیا پیش آمد کرده بود، کامرینی و بلازتی در اواخر دوران صامت بنجات آن شناختند. همانطور که گفتیم کامرینی RATAIE را ساخت و بلازتی (کارگردان فیلم: حیف خیلی حقه‌ای) فیلم جالب «سطح زمین» را بوجود آورد.

در آغاز دوران ناطق ناگهان خطر بزرگی برای سینمای ایتالیا پیش آمد کرد. ذوق افسانه پسند مردمی که ریتم آرام آهنگهای موسیقی و حرکات نرم و کشش دار و خسته کننده بازیگران را با شمع تمام می پذیرفتند از طرفی و اختراع «ناطق» که فیلمسازان هنوز مواد استفاده بجا و منطقی از آن دانستند دانستند از طرف دیگر، باعث شد که فیلم وسیله‌ای برای ثبت این قبیل آثار «فیلم-تئاتر-ابرا» شود.

در این بحران نیز کامرینی و همکارانش از قبیل کارمین گالونه، الساندرو بلازتی، کوفردو والساندینی ماریو ماتولی، ماریوسولداتی، اگو متوجینا ذوق و قوه تخیل نیرومند

خود را بکار انداختند و رمانتیزم عمیق، پخته و زیبایی را در این دوران از سینمای کشور خود بوجود آوردند که با سستی و تالیف محققانه «تئاتری ابرائی» تفاوت بسیار داشت. یکی از اولین فیلم‌های برجسته ناطق کامرینی، اثر مشهور است که با شرکت ویتور بودوسیکا هنرپیشه مشهور ساخته شد.

این فیلم «مردان اعجاب آدمهای بی تریستی» نام داشت که در سال ۱۹۳۲ تهیه شد و ضمناً اولین فیلمی بود که قیافه شاداب و جوان ویتور بودوسیکا را بروی پردهها انداخت این فیلم بسبب زیبایی عیب و صراحت و سادگی که در خود داشت شهرت فراوانی کسب کرد. بعد از این اثر، بزرگترین فیلمی که نام وی را باز بر سر زبانها جاری کرد «یک ماجرای رومانیک» نام داشت که سال ۱۹۴۰ تهیه و عرضه شد.

پس از پایان جنگ برای کامرینی مسئله تازه‌ای پیش آمد. نهضت نئورمانیزم به اوج قدرت رسید و کارگردانان عمیق نظیر بلازتی، جینا و غیره رسماً برادیسپون آن پیوستند - کامرینی سر انجام تصمیم گرفت که فعالیت‌های خود را در سینما ادامه دهد، اما از آنجا که سبک و فرم کار او با اصولی که نئورمانیست‌های جوان نظیر لوکینو ویسکونتی کاستلانی و دوسیکا بوجود آورده و از آن متابعت میکردند اختلاف دارد، هیچگاه نکوشد که در این زمینه نیز آثاری بجموعه کارهای خویش علاوه سازد، بلکه، در حد فاصل بین این مکتب و یک سینمای تجارتنی و مبتذل، راه همیشگی خود را ادامه دهد.

اما بدیهی است که امروزه مدتهاست وی فیلمی همبایه ارزش آثار سابق خود بوجود نیاورده؛ باید اشاره کنیم که هنر او افول نکرده، بلکه این سینمای امروزه است که با وجرات و جسارت نداده میدان عمل در اختیارش نمی‌دهد.

بیوگرافی هنرمندان پشت پرده

آلویو مینگر - تهیه کننده، کارگردان

پنجم دسامبر ۱۹۰۶ در شهر روم پایتخت اطریش متولد شد. دکتر در حقوق فارغ التحصیل دانشگاه وین اولین بار با ماریو میل ازدواج کرد. زن کنونی او ماری گاردنر نام دارد. در سال ۱۹۳۵ با آمریکا مهاجرت کرد. در وین تهیه کننده و کارگردانی «ماکس رینهاوت تئاتر در جوزفستاد» بود. در نیویورک نمایشنامه‌های زیر را بروی صحنه آورد (تهیه کننده و کارگردان) شکایت نامه، در وقتی که پیش داریم، نمایشنامه هوارد کوچ در باره ویلسون.

تهیه کننده و کارگردان فیلمهای زیر بوده است

- ۱۹۴۴ - لورا
 - ۱۹۴۵ - فرشته بر شکسته، اسکاتلندال شاهی
 - ۱۹۴۶ - تابستان نمایشگاه
 - ۱۹۴۷ - همیشه غیر
 - ۱۹۴۸ - دیزی کنیون
 - ۱۹۴۸ - باد بزن
 - ۱۹۴۹ - گرداب
 - ۱۹۵۰ - آنجا که پیاده رو خاتمه مییابد
 - ۱۹۵۱ - سیزدهمین نامه
 - ۱۹۵۲ - بر بچه
 - ۱۹۵۳ - رودخانه بدون بازگشت، ماه آبی است
 - ۱۹۵۴ - کارمن جونز
 - ۱۹۵۵ - مرد باز و طلائی
 - ۱۹۵۷ - سن ژان
- سال آینده فیلم «سلام برغم» را تهیه و کارگردانی خواهد نمود. آدرس: توسط کمپانی یونایتد آرتیستس

این کلام ویرا تا آخر عمر فراموش نخواهم کرد: «باو بگو هیچکس نباید از مضروب شدن بدست شین شرمند باشد» و من اینک می فهمم که وی کراف نیکت.

... منتقدین درباره «شین» چه گفتند؟

«شین با نیروی وحشیانه خود عالیت»

هوفرا تده هورنز - آدیرونا
«چنان جذاب و دلنشین است که سایر کتب و سترن در مقابلش کوشش‌های کودکانه‌ای جلوه میکنند»

وولد هرا لوب او ما هلد نیراسکا
«شین بکتاب و سترن لطف و شیرینی تازه‌ای می بخشد»

مر کوری نیوز - کالیفرنیا
«شین اثری شگرف و بی نظیر است که در مرتبه‌ای بسیار بالاتر از سایر کتب معمولی و سترن قرار دارد»

راکی ماوتن نیوز - کلورادو
«شین محکم، مهیب و فراموش نشدنی است»

«شیکاگو تریبون»

×××

«شین» بزودی از طرف مجله ستاره سینما منتشر می شود.

عقدہ خیابانهای خلوت

V

بقیه از شماره پیش
در فیلم «باران ساز» بکارگردانی جوزف آنتونی، که از پیس ریچارد ناش بهمین نام اقتباس شده اما بازی خوبی از جانب کاترین هیپورد می بینیم که میخواهد چنین وانماید که یکدستتر بیست و هشت ساله خجول و بی دست و پا است. (همانطور که جولی هاریس چنین دختری را پس از ۱۴ مجسم میگرد) معیبا بازی او نیز هر چه که هست، پرفرمانس است که اگر چه ما را به اعجاب وامیدارد ولی هیچگاه بنا قبولانده نمیشود و متقاعدمان نمیکند. در اینجا نیز ما شهری را که در آن آکسیون صورت وقوع بخود میگیرد نمی بینیم؛ و اگر هم چیزی مشاهده کنیم، یکی از آن شهرهای ناشی از «دکور تاتری» است که هیچکس در آن زندگی نمیکند و فقط کاراکترهای اول داستان در خیابانهایش دیده میشوند.

همچنین برت لنکستر نیز در دل یک مرد قمار باز شاید يك موجود حقیقی نیست، زیرا مثنی دیالوک مارش کرده اند که اصل «معین بیانی» را نادیده گرفته است؛ تنها کاری که برت میتواند در این فیلم انجام دهد «نیم» است؛ و قتیکه اینهمه دیالوک تاتری بر سر رو صدای با کاراکتری بسکنند؛ آنچه که دور بین فیلمبرداری میتواند انجام دهد اینست که با حرکات افقی دور اطراف بچرخد، در مقابل دو نفری که در روی نیمکت مشغول سرگومی هستند توقف کند، و همانجا بماند؛ بعد، پس از چندین دقیقه، دوباره شروع بحرکت نماید و بکنار پله ها برود و باز در آنجا نیز مدت هایمانی باشد تا يك «جلسه» طولانی دیگر را ثبت و ضبط کند. صرف نظر از گشت های تصادفی در خارج از خانه، این تنها وظیفه ای است که در این فیلم بعهده دور بین گذارده اند!

از این قبیل مطالب در باره این قبیل فیلمها، و عیبی که واجدند، بسیار دارم. اما بخصوص علاقه هالیوود به ساختن این آثار شایسته دقت است. بعضی از کمپانی ها میل دارند مواد «پیش فروش شده» را فیلم کنند. منظور من از اصطلاح «پیش فروش شده»، سوژه هایی است که قبلا در پوشش ناول یا نمایشنامه، موفقیت خود را ثابت کرده اند. اما همین موضوع خود منجر بآن میشود که ببینیم چرا همین نمایشنامه ها، کسب موفقیت کرد و در نتیجه در سپون های سینمایی آنها در اغلب موارد شهرت و محبوبیت یافته اند. (با اینحال، همه آنها هم از نظر میزان فروش، خیلی خوب نبودند و نه - عضو عروسی - و نه - مرگ فروشنده - هیچیک از نظر تجارتمی در سینما موفقیت نیافتند.) ناموقع چنک، و حتی در زمان چنک صحنه تاترهای پرودوی بعد و سیمی

اختصاص به نمایشنامه هائی داشت که طی آنها، مسائل اجتماعی مبتلا به عمومی مورد بحث قرار میگرفت و سینما نیز همین نحوه عمل را تعقیب میکرد. در دوره «کساد» و چند سال بعد از آن، و قتیکه کشور آمریکا در حال بحران اقتصادی بود، فیلمها و نمایشنامه ها متأثر از تفکرات عمومی و نظریات ملی آن زمان بودند. اما در شرایط حاضر چنین فیلمهایی اهمیت و کیفیت ناشی از فوریت و لزوم آنی خود را از دست داده اند. برای آنکه، اگر چه هنوز خیلی احمقانه است که بگوئیم تمام مسائل اقتصادی آمریکا حل شده، در حال حاضر قسمت اعظم جامعه آمریکائی دارای زندگی مناسب، و یا لا اقل مناسب تر

از زندگی گذشته است. مثلا فیلمی مثل «مردی در لباس فلانل خاکستری» بررسی مسائل مربوط به مردی را که در آغاز نیمه دوم قرن بیستم زیست میکند بر ما عرضه میدارد. (کاری نداریم که تا چه حد مسائل مزبور، ناپیوسته و بی ربط نسبت بیکدیگر بودند.) این مسائل چیست؟ از این قبیل: آیا هفت هزار دلار در سال کافی است؟ آیا خواهیم توانست بخانه بزرگتر و زیباتری تغییر مکان دهیم؟ آیا انسان میتواند راستی و درستی خودش را حفظ کند، در حالیکه با اینعمل ممکن است شغل خود را از دست بدهد؟ آشکار است که يك چنین فیلمی محال بود در سال های قبل از چنک، در ایام «کساد اقتصادی»، در آمریکا تهیه شود زیرا در آن موقع مردم نمی توانستند نسبت باین قبیل مسائل احساس صمیمیت و سمپاتی کنند و یا اصلا قبول کنند که مسائلی از این قبیل نیز ممکن است در دنیا وجود داشته باشد!! برای اینکه وقتی انسان در يك گوشه خیابان مشغول فروختن چند کیلو سیب است دیگر خیلی مسخره است که فکر کند آیا هفت هزار دلار در سال کافی هست یا نه؟! از طرف دیگر و قتیکه مزد سالانه انسان کاراتسی شده باشد (مثل کارگران صنایع اتومبیل سازی آمریکا) و قتیکه بیکاری و «قوت لایموت» دیگر مسائل مهمی بشمار نمی روند انسان بامسئله دیگری روبرو میشود که مربوط بایام فراغت اوست؛ یعنی: و قتیکه مشغول کار نیستیم چه بکنیم و در باره چه بیندیشیم؟ در بسیاری از ایالات آمریکا مقدار کار هفتگی از ۴۸ ساعت که قبل از چنک معمول بود به ۴۰ ساعت تقلیل یافته و بعضی از اتحادیه های کارگری نیز در صد آن هستند که این مقدار را به ۳۵

ترجمه: هزیر دارپوش
ساعت پانزده آورند بنا بر این مسئله مهم عبادت میشود از
تلف کردن وقت. حال اینجاست که «عشق» نیز همواره وسیله ای برای صرف وقت (من جارت آن را ندارم که آنرا وسیله ای برای تلف کردن وقت بشمارم) و تفریح مناسب و رضایت بخش ایام فراغت بوده است بنا بر این، «نمایشنامه حالت» در چنین شرایط و وضعیت اجتماعی با بمیدان میگذارد «نمایشنامه حالت» تمام مسائل خود را از خرمن بی پایان عشق و جنسیت خوشه چینی میکند و آنها را به عنوان تنها مسائل قابل اهمیتی که در دنیای امروزه وجود دارند معرفی می نماید. اتفاقا خود من هم عقیده دارم وقتی در دنیائی، مشکلات مردم مقتصد حل شد، البته، این مسائل «مهم» تلقی میشود. و حال، آیا عشق تریاک توده های مردم بوده و وسیله ای برای تخدیر آنها بشمار میرود؟ در این مورد بخصوص، فکر میکنم که چنین نیست. عشق را برای این عرضه نمی کنند که فکر کارگر را از بعدالتی هائی که در حق او اعمال میشود منحرف کنند، بلکه خاصیت این پدیده آن است که مغزش را با «يك چیزی» پر میکند.

حاشی کمترین چاشنی اعتراف
 از سوز اصلی که در برخی از این
 فیلمها دیده میشود پاسخگوی حاجتی
 هست. رضایت بخش ترین مسئله
 جنسی هم پس از معدنی لحظه گذشته
 میشود، و آنوقت است که باید در
 پاسخ باین حسنگی حوصله شریبه
 نازهای فرود آورد، بخصوص که
 این شریبهها غالباً هیچ نوع خطری
 بزرگ ندارند!

آیا مفهوم این نظریات است که
تمکن و خوشبختی مادی
همواره زوال و فساد بدنیال
دارد؟ شاید چنین باشد.

اما در اینصورت، باید مفهوم
 «زوال» و «فساد» را معین کرده و
 آنرا تجزیه و تحلیل کنیم و بگوئیم
 که از این کلام چه معنایی در نظر
 داریم.

بهر حال، اکثر اروپا -
 نیها از روی سنت، عشق را
 نیروئی می دانند که مسائلی
 ایجاد می کند، در حالیکه
 اغلب آمریکائیها همواره
 «حس» کرده اند که این پدیده
 مسائل را حل می کند!

این ایده و برخی ایده های
 دیگر که بآمریکائیها بارت رسیده،
 از فلسفه فرانسوی قرن هجدهم
 برداشت شده، و از این قبیل است
اعتقاد بتکوین و تکامل و
اصلاح پذیری غائی نوع
بشر و نیز عدم اعتقاد نسبت به
گناه و بدکاری (زیرا این
فضای ناشی از محیط ناشایست و
اعترافات بسیکولوژیکی هستند) -
اصولاً آمریکا بر اساس چنین
اعتقاداتی بنا شد و بمواظات همین
ایدهها که برای هر جامعه پیشرو و
پیشقدمی طبیعی و عادی است، این
اعتقاد جریان دارد که اگر

المان نسبت به خودش و
 موفقیتش مومن باشد، با
 اندکی پشتکار پیروز خواهد
 شد - به همین جهت است که
 در نمایشنامه حالت، غالباً
 حسن اعتماد و اطمینان عجیبی
 بچشم می خورد.

میس هیورن مرد مورد علاقه اش
 را بچنگ می آورد، میس هادیس دقیقه اش
 را بچنگ می آورد. میس مایانی
 برت لنگستر را بچنگ می آورد و هر
 کس دیگری نیز بوسالذن با مردی
 را که خواهان است میرسد، و این
 قضیه آنقدر ادامه دارد تا
 بازیک دوران کساد و یک
 بحران اقتصادی دیگر پیش
 آمد کند!

بنابر این، من فکر میکنم که
 نمایشنامه حالت احتمالاً تا مدت
 مدیدی دست از سر ما بر نخواهد
 داشت. اگر چه مضمون و مایه اساسی
 این نوع نمایشنامه تغییر زیادی
 نخواهد کرد، مگر «لاتنی در
 دست است که نشان میدهد هالیوود
 اندک اندک طرز ترجمه آنها را به
 آثار سینمایی موفقیت آمیز، دارد
 فرامیگیرد. «ایستگامانو بوس»
 «یک بیک» و «دی بی دال» فیلمهای
 بزرگی نیستند، ولی لااقل این
 مزیت را واجدند که آکسیون آنها
 تقریباً در مقابل یک زمینه اجتماعی
 قرار دارد و در بطن آن سرورش
 میاید: در تهیه این فیلمها سعی
 شده که از شیوهها و تکنیکهای تأثیری
 بهره یز شود. بطور خلاصه، این آثار
 تا مدتی در داخل کردن آنچه که میس
 نویس بدور ریخته بوده موفق
 شده اند و این ما را امیدوار میسازد
 که بلاخیابانها را املاوا از انبوه مردم
 بیسیم.

پایان

«جلسات بحث و گفتگو با دورین ساکن»

از بالا بیاین: وندل کاری و کاترین هیورن - ایرن هرلین
 و برت لنگستر - کاترین هیورن و برت لنگستر در سه صحنه از
 فیلم «باران ساز»



... قدرت اتفاق میافتد

که برده سینا را در طول ناپیش یک فیلم تهناد و هنریشه اشغال نمایند و نیز تاکنون سابقه نداشته که یک کارگردان با همکاری دو هنرمند فیلم برجسته ای بوجود آورد. فیلم مورد بحث ما با داشتن مشخصات فوق یک اثر بیسابقه در تاریخ سینما بشمار میرود.

یک زن تارک دنیا و یک سرباز نیروی دریائی آمریکا در جزیره ای متروک با یکدیگر روبرو میشوند. اختلاف روحیه این دو موجود مرموز بقدری است که معاشرت آنها با یکدیگر در شرایط یک محیط عادی غیر ممکن است.

زن که عشقی سوزان سر نوشت کنونی او را بوجود آورده بعد از مرگ یگانه مردی که توانسته قلب او را بارتعاش در آورد با وفات زندگی خود در راه خدا لباس زنان تارک دنیا را بر تن نموده و با اتفاق یک پیرمرد روحانی برای آمرزش روح بندگان خدا و خدمت بهمنوع باین جزیره دور افتاده قدم گذاشته ولی در طی یک نبرد دریائی و هوائی مابین سربازان آمریکائی و ژاپونی ساکنین جزیره همگی از بین رفته و فقط او بطرز معجزه آسایی جان بدر برده است. در این زن مقدس احساسات زنانه بکلی از بین رفته اند.

مرد گذشته سخت و خشنی را

خبرش دارد. از دوران کودکی جز در دیوار یک پرورشگاه عمومی و قیافه های عبوس و بدون ترحم کارکنان آن و لباسهای متحدالشکل کودکانی که مانند او از عشق و نوازش پدر و مادر محروم بوده اند چیز دیگری یاد ندارد. حتی هنگامی که مسئولین بنگاه خیریه او را با یک چندان فرسوده از آن «زندان» آزاد مینمایند تازه خود را در لجن دارد اجتماع مینماید. اجتماعی که برای او قدر قیمتی قابل نباشد و هرگاه کوچکترین ضعف روحی از خود نشان دهد در زیر چرخهای عظیم آن بکلی از بین میرود.

بررسی فیلمهای ۱۹۵۷

۴ - الخاص

سوز عمیق و مهیج و با همکاری دو هنریشه هنرمند فیلمی بوجود آورده که از ابتدا تا انتها تماشاچی را بر صندلی خود میخکوب نموده و احساسات او را منقلب مینماید. غنچه، تاتر، خشم و ترحم پیوسته دامنگیر او شده و گاهی اشک بر گونه هایش جاری میشود. دوبراکار آکتریس هنرمند سینما مطابق معمول نقش راهبر را با مهارت تام ایفاء میکند ولی در این فیلم را برت میچم است که حقیقتاً انسان را متعجب مینماید.

«مستر آلیسون» بهترین پر-فورمانس این هنریشه در سالهای اخیر و شاید در کلیه دوران هنریشگی او محسوب میشود. در نشان دادن پرسوناژ مردی که زندگی و اجتماع او را خشن و بیرحم بار آورده ولی در اعماق روحش هنوز نشانی از انسانیت و عظمت افکار بشری باقی است و تدریجاً در او عشقی عمیق، پاک و مقدس بوجود میآید و اقامت «میچم» قدرت عظیمی از خود بروز میدهد. جان هوستن کارگردان فیلم با اتفاق جان لی ماهین سناریوی بی نظیر فیلم را تنظیم نموده است.

تهیه کنندگان فیلم بادی آدلر و جیم فرنک میباشند.
«عالی» - جی رمر
مارس ۱۹۵۷ - ۱۰۷ دقیقه
دوبراکار... خواهر آنجلا
را برت میچم... مستر آلیسون

DESIGNING WOMAN

زن طراح (کمدی)

مترو - سینما سکوپ و رنگی (مترو کالپ)

... یک زن طراح که دارای سالن مد مجللی در نیویورک میباشند بهالبود میآید و در آنجا با خبر-نگاریکی از مجلات ورزشی آشنا میشود. ایندو با یکدیگر ازدواج میکنند و بهجل کار خود نیویورک مراجعت مینمایند و در آنجایی میرند که اختلاف شغل برای آنها در دسر-های فراوانی تولید نموده و اشکالات بیشماری در زندگی آنها بوجود میآورد.

از آنچه گفته شد سوز فیلم چندان جالب نظر نیاید ولی این

بانتلاش و جدیت قادر میشود بنفس کشیدن خود ادامه دهد بدون آنکه ایدموندنی در سرداشته باشد و مفهوم عشق و علاقه در زندگی بی برد. هنگامیکه چنگ در میگیرد او را و طلب اعزام بجبهه میشود ولی نه برای آنکه از استقلال میهن خود دفاع کند بلکه فقط برای آنکه نظیر سایر جوانان عمل نموده باشد. بعد از یک نبرد سخت او خود را با یک یک کش در اقیانوس تنها یافته و بالاخره امواج او را بجزیره ای برتاب مینمایند. جزیره ای متروک که چند کلبه و بران در آن بقایای یک حادثه جانگداز محسوب میگردند.

در یک چنین محیطی دو قهرمان فیلم با یکدیگر مواجه میشوند. ایندو نبرد یک میباشند برای آنکه بتوانند زندگی نمایند لازم است دست یکدیگر را بگیرند. محیط و شرایط آنها را با یکدیگر نزدیک میکنند، هر دو با اتفاق با اشکالات مبارزه مینمایند، غرائض حیوانی در مرد به طاعت نزدیکی مداوم بازن بیدار میشوند ولی حس احترام و علاقه ای که در او نسبت باین موجود ضعیف ولی با اراده بوجود آمده مانع از آنست که مطابق طبیعت اصلی خود رفتار نماید. با وجود این در یک روز بارانی هنگامی که چند بطری شراب خالی میشوند او بسخن میآید و زن از کلبه فرار میکند.

لحظه ای بعد هنگامیکه با شنباه خود بی میبرد بچستجو میبرد و بدن نحیف او را که دچار تب شدیدی گردیده در گوشه ای مینماید. در اینجا این مرد که هیچگاه و از هیچکس مهر و محبتی ندیده برای این زن فداکاری میکند. بهجل سکونت سربازان ژاپونی که بتازگی در جزیره پیاده شده اند مخطیان دستبرد زده و چند پتو بچنگ میآورد. چند شبانه روز بر بالین این زن که بحالت انعام است بیدار مینماید و نیاز مندیهای او را بر طرف میسازد و بالاخره او را از مرگ حتمی نجات میدهد.

جان هوستن با پروراندن یک

امر برای اکثر آثار کمدی همین منوال میباشد.
«زن طراح» یک اثر کمدی است که جزئیات و ریزه کاری های سناریو، هنر کارگردان و قدرت بازی هنریشگان ارزش حقیقی آن را نمودار مینماید و گرنه داستان بخودی خود هیچگاه امکان ندارد یک فیلم کمدی برجسته بوجود آورد.

سوز این فیلم از زندگی و هنر روز طراح استودیوی مترو اقتباس گردیده و همین خانم است که طرح لباس هائی را که در این فیلم لورن باکال، دلورس گری و سایر بازیگران های سالن مد می پوشند انجام داده است.

همه هنریشگان فیلم بدون استثناء بازی های جالبی ارائه میدهند و کارگردانی و بسنت مینلی مطابق معمول کامل بدون عیب، قوی و دارای ابتکار میباشد.

دورشاری با اتفاق جورج ولز فیلم «زن طراح» را تهیه نموده است.
(عالی) - ویلیام ویور
مارس ۱۹۵۷ - ۱۱۸ دقیقه
گریگوری پک... مایک هیگن
لورن باکال... ماری لاهینگن

THE UNDEAD

مردهای که زنده است (جنائی)

امریکن اینترنشنال

... روجر کورمن با انتخاب یک داستان مهیج و دقت در جزئیات فیلم سعی کرده است ضعف هنر-یشگان تازه کار خود را بپوشاند.

فیلم دارای جنبه های فانتزی و اسرار آمیز میباشد و با وجودی که بازیکنان فیلم هیچیک سرشناس نیستند ممکن است در حد خود با موفقیت تجارتمی مواجه شود.

(خوب) - آل ویدم
آوریل ۱۹۵۷ - ۷۵ دقیقه

VOODOO WOMAN

زن جادوگر (فانتزی)

امریکن اینترنشنال

... دانشمندی اختراعی میکند و تصمیم میگیرد که اختراع خود را با یک دختر بومی چنگل آزمایش نماید و در نتیجه دختر بدبخت شکل هیولا در میآید.

الکس گردون کارگردانی ادوارد کوهن این فیلم بسروته و فانتزی رانیه نموده است.

(قابل دید) - آل ویدم
آوریل ۱۹۵۷ - ۷۵ دقیقه
مارلا انگلیش - توم کانوی

از همه چیز - از همه جا

آنکه دل می برد!



در انگلستان، فعلا جای «دیانا دورس» را ستارهٔ زیبا و خوش اندامی که «جوی ویستر» نام دارد گرفته است. این لغت لوئیس و پاتریک جدیداً لوردون ترکیبی از (جینا) - (سوفیا) - (مریلین مونرو) است. حتی عده‌ای از «کارشناسان فن» معتقدند که جاذبه جنسی وی از سه ملکهٔ سکس اپیل در عالم سینما هم بیشتر است. حالا خدا میداند عالی بود بعاطف «جوی ویستر» در باجه کارها خواهد کرد!



«بله» منظور من «شاید» است ولی هنگامیکه میگوید «شاید» منظور من «نه» میباشد چونکه يك تپه كنده هرگز «نه» نمیگوید! اما يك ستاره وقتی میگوید «نه» منظور من «ممکن است» و هنگامیکه میگوید «شاید» منظور من «بله» است چونکه يك ستاره هرگز «بله» نمیگوید!

عقیده «دوروتی دندریج»
«دوروتی دندریج» هنریشهٔ مشهور سیاه پوست با فیلم «کارمن جونز» نظر مردم را متقاعدین را بخود جلب کرد (دادیل زانوك) او را در فیلم جدید خویش «جزیره ای در خورشید» شرکت داد. یکی از خبرنگاران، عقیده وی را دربارهٔ هنر - پیشگی جو باشد، «دوروتی» در پاسخ اظهار داشت «برای من هنوز زود است که دربارهٔ این مسائل نظر بدهم، چونکه من هنوز يك ستاره تازه کار هستم!»

هوش خارق العاده!

روزی «ژرار فیلپ» در یکی از کلوب‌های انگلستان دربارهٔ اهمیت هنر و هنریشگی مشغول سخنرانی بود ولی پس از اتمام نطق چقدر تعجب کرد وقتی دید که هیچک از اعضاء کلوب برای او دست نزدند پس از او یکی از اعضاء کلوب مشغول سخنرانی شد جمعیت با حرارت هر چه تمامتر دست زده و او را تحسین کردند. «ژرار فیلپ» از این موضوع بی اندازه ناراحت گردید و پیش خود فکر کرد لابد برای حرفهای او ارزش قائل نشده‌اند بالاخره طاقت نیاورده از رفیق فرانسوی خود علت را پرسید رفیق فرانسوی «فیلپ» نگاه تعجب آمیزی با او کرده و با خونسردی گفت: این ناطق فقط حرفهای شما را ترجمه کرد!

پس از آنکه (سرت لنکستر) برای فیلم «دزد سرخ پوش» خود، «او ابار توك» ستارهٔ مجارستانی را انتخاب نمود، همه بدوق و طرز فکر و سلیقهٔ وی آفرین‌ها خوانندند ولی لابد میدانید که «او ابار توك» چه کرد، همان راهی را که آمده بود در پیش گرفت و بسوی کنایه رفت! چندی گذشت که، از هالیوود رانده شد، مدت‌ها در کشورهای مختلفه جهان سرگردان بود و برای ایفای رول با بندر و آندرمیزد... آخرین فیلم او در انگلستان، «مردم نمره ۳» نیز نتوانست جبران شکستهایش را نماید و ملاحظه میکنید که جز گریه کردن بیخست بد خود چارهٔ دیگری ندارد. ضمناً شهرت و معروفیتش در اروپا حتی خودش را هم راضی ننورده است!

«جان هوستن»، رفیق شفیق!

بامرك ناپهنگام! (هنری بوگارت)، همسر وفادارش (لورن باکال) تك و تنها ماند... در تمام اوقاتی که (لورن) به یاد شوهر عزیزش! اشك میریخت و ناله میکرد، فقط يك نفر بود که او را دلداری داده و بزنگی امیدوار میساخت و آن شخص (جان هوستن) کارگردان بزرگ بود که فیلسفای چندی از (بوگارت) فقیه تهیه کرده بود... شاید (هوستن) میخواهد با چند فیلم «لورن» را يك اکتیس هنرمند سینما بلاقه - مدانش معرفی کند و... اسکاری نصیب نماید!



زنی در تاریکی

«گرتا کاربو» که با اسم اصلی «گرتا کوستاوسون» پنجاه سال پیش در استکهلم بدنی آمد در طی سالهای قبل از جنگ جهانی اخیر درخشانترین ستاره هالیوود محسوب میشد. در این مقاله خانم «سیمون فلیت» که دوست دیرین «گاربو» بشمار میرود درباره زندگی خصوصی این زن گفتگو میکند... ببینیم چگونه میتوان پس از سالها افتخار و روشنائی در ظلمت و تاریکی زیست و «فراموش شده» زندگی کرد؟

روی پرده سینما مشاهده نکرده اند و مسلماً نمی از این گروه حتی اسم او را نیز نشنیده اند؟ این او آخر چندمخبر عکاس برای اینکه بطور ناگهانی عکس «گاربو» را بگیرند در حوالی منزل بیلاقی وی خود را در میان پرچینها مخفی نمودند و منتظر فرا رسیدن او نشستند، تصادفاً یکی از همسایگان متوجه موضوع گردید و «گاربو» را قبلاً از جریان مطلع نمود.

ماجرای کشمکش این زن با دنیای مطبوعات خاطرہ فانتزیهای «هانس کریستین آندرسن» را بیاد میآورد. «گاربو» با امید آنکه خبر-نگاران را از برداشتن عکس خود مایوس کند عینک سیاه میزند و مخبرین عکاس نیز باین دلیل که وی عینک سیاه میزند همچنان تعقیبش میکنند... سلسله رقت بار و بیرحمانه است.

فقط در «ویلشایر» انگلستان

با جمعی از دوستان سوار بر اسب در ارتفاعات «ویلشایر» گردش میکردیم؛ یکی از سوارکاران با انگشت بسوی خانه صورتی رنگی در انتهای دره اشاره کرد و خطاب به سربک مہتری که همراهان بود گفت:

«گرتا کاربو اینجا زندگی میکند...»

سربک پرسید:

«گاربو کیست؟»

باسخ شنید:

«زنی است که میل ندارد

عکسش را بیاندازند.»

انسان گاهی از خودش میبرد که چرا باین تمایل ساده یک زن گوشه نشین اغلب صورت تبلیغات و شایعه سازی داده میشود؟ چرا هر کجا که این زن میرود مخبرین جراید و قیحاته و باساجت دنبالش میکنند، مگر نه اینکه سه چهارم سینما-روهای عصر ما هرگز چهره وی را



گاربو در «مکافات ۳ و ستار لیندا» (۱۹۳۳) یکی از فیلمهای اولیه خویش که در زادگاهش سوئد تهیه شده بود... چهره این زن هنوز در گمنامترین نمونه زیبایی آرام، عمیق و مرموز بشمار میرود.

بود که «گاربو» میتواند مدتی با فراغ بال بطور ناشناس گردش کند. چند سال پیش وی برای نخستین بار باین ناحیه آمده بود و او برای تماشای یکی از نمایشنامه-های کمدی «نومل کاوارد» به تئاتر «پاویلون» رفتیم. در آنجا هیچکس متوجه وی نشد و مزاحمتی به دیدن نیاورد؛ فقط موقع آنتراکت نمایشنامه جلوی بار تئاتر مستر «آنکوس مک بین» مخبر عکاس جراید و بسرا شناخت و بزرگوارانه از گرفتن عکس او خودداری نمود.

من نخستین بار «گاربو» را در یک مهمانی که دوستان مشترک من و او ترتیب داده بودند ملاقات کردم؛ در آنوقت او در نیویورک زندگی میکرد و من خیال داشتم بزودی این شهر را با یک کشتی بسارکش ترک کنم. نخستین کلمات او خطاب بمن این بود:

«بارکشتی شما چیست؟»

با حیرت جواب دادم:

«گندم.»

«بسیار خوب اگر، تسوی راه قدری آب دریا رویش بپاشید شروع به رشد میکند و تا کشتی بمقصد برسد بار شما هم دوسه برابر شده است! در آنوقت او لباسی از تور سفید برتن داشت و در اطراف اطاق با این لباس مثل روح سرگردانی میخرامید.

چندماه بعد بار دیگر در یک مهمانی با او روبرو شدم و این بار توانستم چند دقیقه در باغ به تنهایی با او گردش کنم. مجدداً متوجه شدم که این زن توجه زیادی بر رشد نباتات غذایی از خود نشان میدهد؛ ضمن گردش او کوچکترین دقتی نسبت بگل و گیاه ابراز نمیداشت و تمام حواسش معطوف بمیوه ها و سبزیهای خوراکی بود... این تصویری اختیار در ذهن من پیدا شد که «گاربو» از کرسنگی میترسد.

لان باز خاطرہ نخستین سفر او به «ویلشایر» در مغز من زنده شده است؛ در همان وقت بود که من ضمن ملاقات خود با او متوجه قدرت «دید» شگرف او و علاقه ای که نسبت به گردش های طویل پیاده از خود نشان میداد شدم. یادم هست که وقتی می خندید و زیاد هم میخندید سرش را بنحو دلنشینی بمقب خم میکرد؛ عصر همان روز کت پوستی خانم میزبان را ببار به گرفت و در



هنوز پس از پانزده سال ترک عالم سینما «گاربو» بصورت یک افسانه جهانی باقی است. این یکی از عکسهای معدودی که وی در آن سعی برای پوشاندن چهره خویش نکرده است، شاید هم چون هر دو دستش مشغول بوده نتوانسته است مالع از عکسبرداری گردد!

تمام مدت اقامتش در «ویلشایر» این کت را همیشه بسا خود به همراه داشت.

روز ورودش باین ناحیه فقط یک جفت کفش آنهم کفش بالت با خود آورده بود و آنرا تا روز آخر پیاداشت و حتی در مزارع شخم زده نیز با همین کفش ها آمد و رفت میکرد و قتیکه بالاخره این کفش ها فرسوده شد و ازین رفت برای یک جفت کفش بادوام عازم «سالیسبوری» گردید و در جستجوی جنس مورد پسند خود تمام مغازه ها و حتی بازار بزرگ شهر را زیر پا کسوزانید تا بالاخره آنچه را که میخواست با قیمت مناسب پیدا کرد... این نکات که هراس ویرا از دنیا و مادیات نشان میداد پیش از خود وی باعث عذاب آنهایی میشد که در اطراف او متوجه این حقایق دردناک میگشتند. این او آخر «گاربو» بار دیگر سفری به «ویلشایر» کرد و در این دیدار مجدد وی رنج سفر را بقصد تماشای «بالت بلشوی» بخود هموار کرده بود؛ و قتیکه با او گفتند سفر قبلی وی ضمن انتخابات عمومی انگلستان صورت گرفته بوده است باور نمیکرد، بعد که از این مطلب مطمئن شد بما گفت:

بقیه در صفحه ۳۰

همان طور که اطلاع دارید برای نامیدن مسئول عکاسی يك فيلم همواره کلمه «اپراتور» یا با انگلیسی «کامرا من» را بکار می برند و در استودیوها اغلب يك ناظر و مسئول کل امور فیلمبرداری وجود دارد که او را «دایرکتور آوفتوگرافی» یا «مدیر عکاسی» میگویند. شخص اخیر الذکر فقط در امور کلی فیلم - برداری نظارت نموده و اطلاعات لازم را در اختیار اپراتور میگذارد و آنگاه اپراتور مستقلاً عملیات نهائی فیلمبرداری را شروع مینماید. بدین ترتیب قبلاً این مختصر برای اطلاع از وظایف و مسئولیت اپراتور و مدیر فیلمبرداری ذکر گردید. لازم بتوضیح نیست که «نور» یگانه عامل اساسی و بوجود آورنده عمل فتوگرافی میباشد. بهمان ترتیب که شافرضاً در يك روز تعطیل با استفاده از نور خورشید بگرفتن عکس های خانوادگی می پردازید و ضمن این عمل همواره سعی دارید که سوژه شما بوضع مناسبی در برابر نور قرار گرفته و در نتیجه عکس جالبی بدست آید، وظیفه اساسی يك فیلمبردار درون استودیوهای سرپوشیده با استفاده از منابع روشنائی عبارت از اینست که هم آهنگی و توازن جالبی بین سوژه و نور بدست آورد. این نکته را هم باید متذکر شد که عکاسی یا فیلمبرداری بی آنکه بمحاسبات مکانیکی و آشنائی بزمونی احتیاج داشته باشد، صرفاً عمل ساده ایست، عبارت دیگر ممکن است خیلی از اشخاص طرز بکار بردن يك دستگاه عکاسی یا فیلمبرداری را بخوبی فرا گیرند ولی نکته شایان توجه اینست که چه شخصی و تحت چه شرایطی اقدام باین عمل نماید. دور بین فیلمبرداری ذاتاً جز يك دستگاه مکانیکی بی جان چیز دیگری نیست ولی طرز استفاده صحیح از آن عملی است که محتاج مهارت و دقت فراوان می باشد. بطوریکه تاکنون بارها مشاهده کرده ایم، شاید در میان صدها فیلم - برداریکه با مرعکاسی صحنه های مختلف فیلم اشتغال دارند فیلمبردارانی که در حرفه خود علاوه بر مهارت و مهارت از ذوق و هنر فطری بر - خوردار می باشند، تعدادشان از شماره انگشتان دودست تجاوز نمیکند. این امر مسلم است که اگر صحنه معینی را بادستگاههای فیلمبرداری یکسان در اختیار چند تن فیلمبردار قرار دهیم،

سینما، هنر مضمون

قسمت ششم: فیلمبرداری

فعالیت های دامنه داری که از ابتدای تهیه يك فيلم آغاز می گردد، با ضبط تصاویر روی نوار سلولوئید داخل دوربین فیلمبرداری تقریباً پایان میرسد. با عبارت دیگر مرحله نهائی کار فیلم سازی عبارت از لحظاتی است که دور بین در هر ثانیه بیست و چهار تصویر از صحنه های تهیه شده را ضبط و برای نمایش آماده میسازد. در این میان وظیفه فیلمبردار عبارت از بکار - انداختن و استفاده صحیح از دوربین فیلمبرداری و ضبط نتیجه زحمات و کوششهای شبانه روزی گروهی از هنرمندان و متخصصین می باشد، تنها اوست که میتواند با نیروی هنری و ذوقی خود، کل این عهده را بهترین وجه ببیننده ارائه دهد.

اینک «لی گارمس» که از فیلمبرداران با سابقه هالیوود محسوب میشود و در این او اخیر بکارگردانی فیلم نیز اقدام نموده است، رموز و نکات موفقیت يك فیلمبردار را شرح میدهد. ناگفته نماند از فیلمهای مشهوریکه توسط وی عکاسی شده باید «يك تراژدی آمریکائی» - «قطارشانکهای» و «دل شکستگان» را نام برد.

بهرام

قبل از تنظیم میکند، ولی من شخصا با تجربیات متعددی که کسب کرده ام ترجیح میدهم که قبلاً با مشاهده صحنه (هنگام تمرین آکتورها) و یا دیدن عواملی که در جریان داستان احساسات بیننده را متاثر می سازد، تصمیمات لازم را برای شروع فیلم - برداری اخذ نمایم. در اهمیت کار فیلمبردار همین قدر باید گفت که فیلم - بردار باید داستان فیلم و مهم تر از آن «صحنه» را درک کرده باشد و بجزئیات روابط آکتورها در داستان پی ببرد. در غیر اینصورت هر قدر فیلمبردار در کار خود بصیرت داشته و از نظر تکنیک محصول کارش بی نقص باشد، معذک صحنه فیلم برداری شده فاقد «روح» بوده و اثری در بیننده باقی نمیگذارد. بارها برای من اتفاق افتاده که بعلمت عدم درک داستان يك فیلم یا منطبق نبودن با سلیقه ام، از انجام کار فیلمبرداری آن سرباز زده ام.

تعدادی از تروکهای سینمایی

نتیجه ای که روی پرده مشاهده خواهیم کرد، بوضع محسوس با یکدیگر اختلاف خواهند داشت.

استفاده از نور و جهت تابش آن در فیلمبرداری قواعد تعیین شده ای ندارد. در این مورد تنها می توان سلیقه، طرز تشخیص و مهارت فیلمبردار را در ایجاد و تنظیم نور يك صحنه دخیل دانست. فیلمبردار باید مانند يك نقاش در پرداختن صحنه خود از نور مثل قلم مو و رنگ و روغن استفاده کند. گاهی اوقات در فیلمها صحنه ای بچشم میخورد که تنها بکمک هنر فیلمبردار دارای صفات ممتازه خاصی شده و بشدت جلب نظر میکنند و این راهم نباید فراموش کرد که فیلم - بردار در تنظیم نور صحنه قبلاً با بستی باد کوراتور و کارگردان مشورت نموده و نظرات آنان را جویا شود.

معمولاً چند روز قبل از شروع فیلمبرداری دکوپاژ فیلم را در اختیار فیلمبردار میگذارند و او نیز طرز عمل خود را با مطالعه دکوپاژ مزبور

بوسیله دور بین انجام میگیرد و این امر نیز در کار فیلمبردار مسئولیت جدا گانه ای را بوجود میآورد. عده ای از فیلمبرداران در بوجود آوردن حبله های سینمایی مهارت بسزائی کسب کرده اند ولی از آن جهت که امروزه حبله های سینمایی چندان مورد بسند قرار نگرفته و با اصطلاح از مد افتاده اند، کمتر در فیلمی با آنها مواجه میشویم. سایر تروکهای سینمایی که مربوط بکار فیلمبردار میباشد و امروزه نیز از آنها استفاده میشود، عبارتند از محو تدریجی صحنه (فوندو) محو تدریجی صحنه در حال ظهور تدریجی صحنه بعد (آشته) که اولی برای نشان دادن گذشت يك فاصله زمانی نسبتاً طولیل و دومی برای يك فاصله زمانی کوتاه در فیلمها مورد استفاده قرار میگیرد. (عمل فوندو و آشته را در لابراتوار نیز میتوان انجام داد) سریع و کند شدن حرکات آکتورها یا اشیاء از تروکهای است که بوسیله دور بین انجام میگیرد. اگر اطلاع داشته باشید فیلمهای سی و پنج میلیتری در هر ثانیه بیست و چهار تصویر ضبط مینماید و هنگام نمایش نیز به همین ترتیب از مقابل عدسی پروژکتور عبور میکند. اضافه کردن سرعت دور بین فیلمبرداری یعنی در هر ثانیه بیش از بیست و چهار تصویر عکس گرفتن باعث بطی شدن حرکات آکتورها یا اشیاء روی پرده میگردد و بعکس کم کردن سرعت دور بین در حرکات تصاویر جهش و وقفه ایجاد مینماید و اغلب اوقات این جهش مانند فیلم های چاپلین باعث خنده تماشاچی میشود.

استفاده از عدسیهای فیلمبرداری با فو کالهای مختلف نیز جهت جدا گانه ای را در کار فیلمبرداری تشکیل میدهد که بعلمت بستگی آن بسباحت تکنیکی از ذکرش خودداری میشود. تنها باید خاطر نشان ساخت که عدسی - های موسوم به «تله اوپتیکف» تصاویر را خیلی نزدیک تر از آنچه قرار دارند نشان میدهد و از اینجهت فیلمبرداران برای عکاسی از مناظر دور دست و با حیوانات وحشی که امکان نزدیک شدن بآنها وجود ندارد، از عدسیهای مزبور استفاده میکنند.

برای عکاسی از صورت يك زن اغلب فیلمبرداران برای اخذ يك بقیه در صحنه ۳۰

... و منهم با ((سیندرلا آنجلی)) ملاقات کردم!

«گوردون وایت» یکی از نویسنده‌گان مشهور سینمایی آمریکا، که در مجلات مهمی مثل «موری لند» و «موشن پیکچر» مقالات متعدد و جامعی مینویسد، در مصاحبه‌ایکه اخیراً با «پیر آنجلی» ستاره معروف ایتالیایی بعمل آورده، عقاید و نظریات زندگی خصوصی ویرا برای علاقمندان بشمارش روشن ساخته است. با نمایش فیلم «جنایت در بندر»، بی‌مناسبت نیست، متن این ملاقات را بنظر خوانندگان عزیز برسانیم. «پیریس»

«من مریلین مونرو نیستم... ولی، کاش بودم!» این جمله را (پیر آنجلی) همیشه بجای سلام بدوستان و رفقای خود تحویل میدهد! آنروز وقتی که من او را در یکی از اطاقهای کریم کمپانی «مترو-گلدوین مایر» کیر آوردم، منتظر ماندم که جمله‌هایشکی خود را تکرار کند، ولیکن اینبار (پیر) خنده نمکینی کرد و با خوشروئی مرا بشستن دعوت نمود. واضح است که ابتدا بیکه خوردم، چون تا بحال هر خبرنگاری خواسته بود با (پیر) مصاحبه بعمل آورد، شرط اولش این بوده است که تیزتر مقاله بایستی کلمات فوق‌الذکر باشد...

که هنوز میخندید، جواب داد: - اسمش «خوشه چینی» است. يك فيلم عشقی مثل همه فیلمهای قبلی ام! کفتم:

- یعنی چه مثل همه فیلمهای قبلی تان؟ مگر بازم «سیندرلا آنجلی» شده‌اید؟

وقتی این جمله را کفتم، خوشحال شد، قدری فکر کرد و مثل اینکه خجالت میکشد مطلب را بگوید، گفت:

- چه کلمه قشنگی گفتید «سیندرلا آنجلی». ... ممکن است خواهش کنم آنرا تیزتر مقاله بگذارید، دیدم دیگر کار از کار گذشته و آنچه نباید بشود شده است جواب دادم: - البته که ممکن است ولی منم از شما خواهش میکنم بهترین فیلمی را که بازی کرده‌اید، نام ببرید (پیر) جواب داد:

- راستش نمیتوانم روی يك فیلم بخصوصی که بازی کرده‌ام انگشت بگذارم و آنرا بهترین اثر خودم بشمار آورم... مثلاً «ترزا» اولین فیلم آمریکائی ام را بسیار می‌پسندم، به «داستان سه عشق» هم علاقه خاصی دارم ولی در این اواخر از بازی در فیلم «يك کسی آن بالا مرا دوست دارد» بسیار لذت بردم... قبل از اینکه (پیر) سخن دیگری بگوید، من پرسیدم:

- و راجع به فیلم «جام نقره‌ای» چه نظری دارید؟ جواب داد: - یکی از بهترین فیلمهای تاریخی است... من از بازی در این فیلم بیش از شرکت در فیلمهای «سومبره رو»، «شعله و شهوت» راضی هستم. سؤال کردم:

- اما نکفتید برای چه فیلم اخیر شما «خوشه چینی» شبیه سایر فیلمهایتان است؟

(پیر) اندکی مکث کرد و وقتی که سرش را بسوی من برگرداند، در چشمانش خواندم که عصبانی و ناراحت شده‌است. قبل از اینکه (پیر) سخنی بگوید، دوباره پرسیدم:

بقیه در صفحه ۳۷

شغل را هم برایم پیش بینی کرد. میدانید آنروز من باین زن مهربان چه گفتم؟ خیلی ساده گفتم فقط بخاطر خوش قلبی و مهربانی عجیب شما حاضریم این شغل را قبول کنیم! (پیر) دیگر حرفی نزد، اما تازه من بحرف زدن افتاده بودم:

- خوب، حالا منم بخاطر مهربانی عجیب شما، حاضریم از این که مصاحبه را خوب شروع نکردید، از سر تقصیرتان بگذرم (پیر) دوباره خنده را سر داد. پرسیدم:

- راستی چه فیلمی در این کمپانی بازی میکنید؟ (پیر) درحالی

معروف (لئونید موگی) سراغم آمد. او در همان نظر اول مرا برای ایفای نقش تخت فیلم «فردا خیلی دیر است» پسندید. اما من در آن موقع به تریپشکی علاقه‌ای نداشتم، آرزویم این بود که نقاش توانائی بشوم. بازه‌ای نداشتم، تقاضای (موگی) را رد کردم! تقدیر این بود که من در همسایگی يك زن فهمیده و مهربان قرار بگیرم! او بی‌برد که من بایستی ستاره سینما بشوم و برای نقاشی آفریده نشده‌ام. بیکروز مرا نزد خودش برد و تمام جوانب کار را برایم روشن ساخت، حتی نتیجه این



هنوز داشتم در خصوص این امر «غیر مترقبه» فکر میکردم که صدای (پیر) را شنیدم:

- می بینید، سر من چه در آورده‌اند؟ نگاهی بسرابای وی افکندم، آنوقت گفتم:

- مقصودتان چیست؟ مگر واقعه ناگواری برایتان روی داده است؟

(پیر) از خنده نتوانست خود داری کند... نگذاشتم جواب سؤال را بدهد، پرسیدم:

- مرا دست نیندازید! شما که «مریلین مونرو» نیستید... خنده‌اش قطع شد، قیافه جدی بخود گرفت و اندکی سکوت کرد. فهمیدم حرف خوبی نزده‌ام، خواستم سؤال را بطرزی تغییر دهم ولی (پیر) نگذاشت با صدای گرفته‌ای گفت:

- تقصیر از خود منست... من صحبت خودمان را با مطلب خوبی شروع نکردم.

چه میتوانستم بکنم، منم ناراحت شده بودم، به (پیر) گفتم:

- واقعا که چقدر مهربان و خوش قلب هستید... بخاطر همین خوبی شماست که این همه علاقه مند دارید سرش را تکانی داد، بعد نگاه کوتاهی بمن کرد و گفت:

- این اظهار لطف شما مرا یاد خاطره فراموش نشدنی دوران طفولیتم انداخت. هنوز در مدرسه «م» تحصیل میکردم که تهیه کننده

میکروفونها بدون جهت (DIRECTIONAL) و بدون جهت (NONDIRECTIONAL) تقسیم میگردند. میکروفونهای جهتی همانطور که از اسمشان پیدا است صدرا از جهت مخصوصی ضبط میکنند. نوعی از میکروفونها که غالباً در تهیه فیلم بکار میروند صدرا را از یک جهت و در حال حرکت ضبط میکنند. و وقتیکه در روی گردنده در انتهای BOOM قرار گیرند، میتوانند بوسیله متصدی (بوم) بجهت منبع صدا متوجه شوند. در موقع فیلمبرداری یک صحنه (بوم) از روی سربک هنریشه به- هنریشه دیگر همانطوریکه آنها صحبت میکنند تاب میخورد و بوسیله چرخیدن میکروفون متوجه هنر- یته اینک صحبت میکنند میشود. بپر حال بایستی متذکر شد که پنداشکال وجود دارد که کار متصدی (بوم) را پیچیده میکند. در موقعیکه اوسمی نزدیک کردن میکروفون با اندازه کافی به منبع صدا دارد بایستی دقت کند که (پرسپکتیو) عکس بهم نخورد. مانند توانیم یک (لانگ شات) برداریم در حالیکه گفتگوی آن طوری باشد که تصور شود نزدیک ما است و نه اینکه وقتی (کلوزآپ) بر میداریم صدای (لانگ شات) داشته باشیم بعلاوه (بوم) یا میکروفون بایستی در فیلم دیده شوند و همچنین بایستی دقت کرد که سایه های میکروفون مرئی نشود. در محل فیلمبرداری (میکسر) تکه ای در اختیار دارد که مربوط به آلت تنظیم جریان برق میباشد. این آلت تنظیم صدائی را که از میکروفون به دستگاه ضبط صوت میروند کنترل مینماید. بوسیله این ابزار که POT نامیده میشود او میتواند میزان صدائی را که بایستی ضبط شود کنترل کند و وقتیکه صدا بلند است او POT را میبندد و وقتیکه صدا ضعیف است POT را باز میکند. در موقعیکه (میکسر) POT را باز میکند به مقدار معین به (سرو صدا) مانند (صدا) اجازه عبور میدهد که بدستگاه ضبط صوت برسند. از طرفی دیگر بوسیله بستن POT او میتواند (سرو صدا) - هائی را که معلوم است اما احتمال می رود که مقدارش کمتر از (صدا) باشد حذف نماید. بهر حال در بستن POT برای حذف (سرو صدا)

اصول کارگردانی

نوشته: لوینگستن

کارگردان فیلم ارتش آمریکا

ترجمه و تلخیص:

منوچهر طیب

-۱۱-

ممکنست که بعضی از اصوات مورد علاقه نیز از دست برود. در محل های خارجی سرو صدا ها آنقدر زیاد و بلند هستند که در زمان فیلمبرداری صدای برداری مستقیم را غیر ممکن میسازند. در چنین مواقعی کارگردان و متصدی صدای برداری تصمیم میگیرند که صحنه ها را بطریق (LIP-SYNC) یا (مطابقت لب) فیلمبرداری کنند.

در اجرای این راه متصدی صدای برداری نواری میسازد که (CUE-TRACK) نامیده میشود. در این مورد کوششی برای حذف سرو صدا بکار میروند و تنها هدف صدای برداری بدست آوردن ضبط صحیح گفتگو میباشد در اینجا نوار صوتی شامل یک یا دو جمله گفتگو است. بعد حلقه ها به استودیوی صدای برداری منتقل میشوند این نوارها را سرهم کرده و روی پرده نشان میدهند گفتگو شنیده شده و فیلم بطور مداوم دیده میشود. در اینجا هنریشه بگفتگو گوش داده و به فیلم نگاه میکند و سعی مینماید که درست عین جملاتی را که در موقع فیلمبرداری ادا کرده باز گویند و صدرا با حرکات لب در فیلم مطابقت دهند در اینجا باز صدای برداری میکنند حال این صدا را با فیلم تطبیق میدهند و بعد صداهای اضافی لازم را نیز اضافه کرده و در روی پرده سینما نمایش میدهند البته این عمل بهمان اندازه طبیعی است که صدای برداری مستقیم میباشد.

روش مذکور در ترجمه فیلمها از زبانی بزبان دیگر (دوبلاژ) بکار میروند و نتایج اینکار اغلب مبهوت کننده میباشد.

عکس عمل (مطابقت لب) زمانی انجام میگیرد که بخواهیم صدا را قبل از فیلمبرداری ضبط کنیم این عمل به PLAY BACK موسوم است.

روش بالا اغلب در ضبط موسیقی بکار میروند. ابتداء یک

قطعه از موسیقی یا آواز را در روی نوار ضبط میکنند بعد در اثناء فیلمبرداری این صوت بوسیله بلندگوئی بخش میگردد و هنر- پیشگان موظفند لب خود یا آلات موسیقی خود را با آن مطابق نمایند حال مجدداً نواری ضبط می کنیم در موقع (ادیت) این نوار را با تصویر همزمان می نمائیم.

در فیلمبرداری صحنه ای از موسیقی (مانند نواختن عده ای در ارکستر سمفونیک) طرز تهیه با صدای برداری مستقیم معمولاً غیر استاندارد و نامناسب است. در حالیکه موزیک ادامه دارد فیلم بایستی از صحنه ای بصحنه دیگر CUT شود. اگر موزیک همزمان با فیلمبرداری هر صحنه ضبط شود تطابق آنها بسیار مشکل میگردد. بنابراین بکتوار مداوم صدای تمام CUT ها و زوایای مختلف یک سکانس بکار برده میشود.

صداهای اضافی

زمانیکه برای اولین بار (آلفرد هیچکاک) با آمریکا آمد از او سؤال شد که چه خواهد کرد برای آنکه صوت ترنهای آمریکا با صوت قطارهای انگلستان همکوک نمی باشد؟

سؤال کننده باین علت این سؤال را نمود زیرا که کارگردان بزرگ انگلیسی غالباً از صدای صوت ترن در فیلمهایش استفاده میکرد. در چند فیلم از او زنی چیخ میزند و صدای چیخ او در صدای لرزان صوت یک ترن یا صدای مرغان دریا محو میگردد. ایجاد نوارهای بالا متکی به معلوماتی از اصول مکانیکی صوت است. همانطوریکه ذکر شد صداهای اضافی ممکن است در اثناء صدای برداری مستقیم فراهم شوند.

صدای باها یا بازوبسته شدن درب ها لایتنک از صدای برداری مستقیم میباشد. لیکن در صحنه های ساکت صداهای اضافی بایستی اضافه گردند. تصور کنید که صحنه یک رستوران

شروع است. هر کسی مشغول بکاری است ولی هنریشه اصلی در قسمت جلوی رستوران مشغول صحبت میباشد صدا بایستی با این طریق سرداشته شود: در اثناء صدای برداری هنر- پیشگان (مشترکهای رستوران) بایستی فقط دهان خود را تکان دهند و هیچ صدائی بوجود نیآورند در اینوقت تنها صدای هنریشه اصلی را که مشغول صحبت است ضبط می کنیم. بعدیک نوار صدای اضافی از بیچ و بیچ کردن مشربهای رستوران و صداهای دیگر ضبط می کنیم سپس در اثناء DUBBING یا مخلوط کردن (میکسر) ها میزان صداها را کنترل می کنند.

کارگردان بایستی رابطه صداهای اضافی را با ادامه داستان و استفاده از آن برای ایجاد احساسی در بیننده بداند.

برای مثال صحنه (کلوزآپ) یک دختر زیبای ده ساله است در حالیکه در روی پلکان کنار خانه شان مشغول بازی است. غروب آفتاب است و خیابان نیز خلوت است (خیابان قبلاً نشاء داده شده) همانطوریکه دخترک مشغول بازی است ماصدای نزدیک شدن قدمهای غیر منظمی را با صدای ضربه آهنه عصائی می شنویم. این صدا بتهائی دارای هیچ مفهومی نیست. اما اگر قبلاً نشان داده باشیم که پدر بزرگ بیرو دوست داشتنی دخترک با عصاره امیر و تاشاچی با خوشحالی پیش بینی میکند که حتماً برای دختر نیز چیزی خریده و او را به داخل منزل خواهد برد. اما چه اتفاقی خواهد افتاد اگر ما قبلاً نشان داده باشیم که دیوانه ترسناکی یا عصاره امیر می رود. در اینجا همان صحنه با همان (صدای اضافی) معنی کاملاً متفاوتی را خواهد داد. (مایکل کورتیز) یک مثال عالی در این مورد در فیلم خود بنام

THE BREAKING POINT

دارد در اول فیلم ماده فقیری را مشغول کار با چرخ خیاطی می- بینیم (صدای چرخ خیاطی خیلی قوی بگوش میرسد) بعد در فیلم شوهر او در شب در حالیکه در رختخواب خوابیده همان صدا را میشنود و بیستند فوراً میتواند صدا را با منبع آن پیوند دهد.

انعام

((من فیلم هنری نمیخواهم!))

وقتی که قرار باشد از یک داستان واقعی فیلمی تهیه گردد مسائلی در ضمن فیلمبرداری پیش میآید که در سایر فیلمهای مشابه آن وجود ندارد، زیرا فیلمبرداری از داستانهای واقعی عبارت از نمایش مجدد و دقیق یک حادثه مطابق با واقعیت میباشد و برای این منظور باید فیلمبرداری عیناً درامکنه واقعی و صحنه‌های حقیقی وقوع ماجری صورت گیرد. در «مرد عوضی» این اماکن از داخل «کلوپ لک لک» مشهور نیویورک و راهروهای ترن زیرزمینی و خود ترن زیرزمینی تازندگانها، دادگاهها، تالارها اطاقهای خواب و کلبه فقیرانه قهرمان ماجری متنوع و متفاوت بودند.

تهیه این فیلم هشتمین ماموریتی بود که «رابرت برکز» عضو «انجمن فیلمسازان آمریکائی» (A-S-C) آمریکن سوسیائی آوسینماتو-گرافرز) برای «آلفرد هیچکاک» بعهده میگرفت. داستان «مرد عوضی» را میتوان در پرونده روزنامه‌های شهر نیویورک پیدا کرد و اصل این ماجری که «هیچکاک» در فیلم خویش آنرا بار دیگر نقاشی کرده است سال ۱۹۵۳ در نیویورک بوقوع پیوسته است. «مرد عوضی» داستان یک قسمت از زندگی مردی بنام «مانی بالسترو» است که بشغل نوازندگی ارکستر در کلوپ لک لک اشتغال دارد؛ یکشب پلیس بانکای شهادت گروهی که این مرد را حین سرقت مسلحانه دیده بودند «مانی» را دستگیر ساخته و بزندان میاندازند، مدتی از این قضیه میگذرد و مردک بیگناه کم کم خود را تسلیم مقدرات ساخته و بحکم دادگاه و اقامت در زندان تن در میدهد. در ایسن بین ناگهان دزد واقعی که با «مانی» شباهت تامی داشته پیدا می شود و با دستگیری او «مانی» از زندان خلاص میگردد و بخانه خویش رو میآورد ولی همسروی در نتیجه وقوع این حادثه ناگوار باختلال مغزی دچار گشته و دیوانه شده است.

این خلاصه داستان فیلم «مرد عوضی» است. این فیلم را «هیچکاک» شخصاً روی پرده سینما افتتاح کرده و برای معرفی «مرد عوضی» چنین میگوید: «در گذشته من انواع بسیاری از فیلمهای مهیج بشما عرضه داشته‌ام. اما این بار مایلم که شما فیلم متفاوتی را تماشا کنید. تفاوت در اینست که فیلم «مرد عوضی» یک ماجرای کاملاً واقعی است. در عین حال نکات و خصوصیات در این فیلم وجود دارد که آنرا از همه افسانه هائیکه موضوع اغلب فیلمهای مهیج سابق من بوده است عجیب‌تر جلوه میدهد.»

از آنجائیکه قرار بود فیلم در محل‌های اصلی وقوع داستان تهیه گردد، هیچکاک قبل از هر چیز به «رابرت برکز» گفت که بهیچوجه میل ندارد فیلمش یک اثر هنری جلوه کند. «من میل دارم این فیلم چنان بنظر برسد که تماشاچیان تصور کنند

آنرا بوضعی کاملاً مستند در خود شهر نیویورک فیلمبرداری کرده‌اند. ضمن اینرا از این نکته «هیچکاک» از یک امر کاملاً باخبر بود: «رابرت برکز» اخیراً بر سبب و اعتبار جدیدی در زمینه فیلمبرداری رنگی کسب نموده و سال گذشته نیز برای فیلم برداری «دستگیری دزد» موفق باخذ اسکار گردیده است. شاید بهین دلیل «هیچکاک» همکاری «برکز» را در تهیه این فیلم لطمه‌ای بشهرت وی تلقی نمیشود.

«بین» رابرت شاید تو حاضر به همکاری در این فیلم نباشی، آنچه من میخواهم حالت خشک و بی‌جانیکه در همه فیلم‌های مستند دیده میشود نیست، تو هم اگر بخواهی فیلمبرداری یک فیلم مستند را عهده‌دار شوی حتماً باید رعایت اصالت را بکنی و چنین حالتی را در فیلم بسکار بگیری، پس فکرهایت را بکن بین همکاری با من برایت مقدور است یا خیر...» «برکز» به هیچکاک اطمینان



در «مرد عوضی» برای نخستین بار برای روشنائی صحنه‌ها از لامپهای کوچک و دسی «گارنلایت» که قدرتی بسیار دارد استفاده شده است. در صحنه فوق با کمک همین لامپ‌ها در چهره «هنری فاند» و دو کارآ کتر دیگر داستان «مرد عوضی» کیفیت واتری که از صورت یک محکوم بیگناه و دو کارآگاه مطمئن بایستی خوانده شود بخوبی مشهود است.

داد که کمال اشتیاق را به همکاری با وی دارد حتی اگر قرار باشد شهرت و اعتبار خود را در این فیلم بخاطر اندازد.

قبل از شروع تهیه فیلم «مرد عوضی» هیچکاک مرکز کار خود را در هتل «سنت رجیس» نیویورک قرار داد تا طرح ریزی و بررسیهای لازم مربوط بفیلم، درست در محل وقوع ماجری یعنی در «مانهاتان» و «کوئینز کاونتی» صورت گیرد. این مرد با دقت و وسواسی که در مورد جزئیات مبذول میدارد نه تنها صحنه‌های وقوع داستان را شخصاً بازدید و رسیدگی نموده و بدقت می‌سنجید بلکه کارکنان فنی را واداشته بود تا با ساعت‌های مخصوص وقت نگه‌داری، دقیقه و ثانیه حرکت ترن زیرزمینی را در زمان وقوع حوادث «مرد عوضی» دقیقاً تعیین نمایند و علاوه بر این خط سیر قهرمان داستان را توأم با خصوصیات و تجارب همه قهرمانان اصلی ماجری مشخص و معین سازند.

«هیچکاک» میتواند دستور بدهد همه صحنه‌ها را در «استودیوی وارنر» هالیوود بنمایند و در همانجا کلیه فیلم را تهیه کند و با یکبار بردن حیل‌های فنی بصحنه‌ها سندیت و اصالت نمایی ببخشد؛ ولی هیچکاک هرگز دست بچنین عملی نخواهد زد. در این مورد او جدا و باصرار میخواست که در بین فیلمبرداری با شروع ماجرای واقعی زندگی «مانی بالسترو» حرکت خود را آغاز کند و این ماجری را قدم بقدم تا پایان منطقی و اساسی آن دنبال نماید. حادثه‌ای که در شب بوقوع می‌پیوست می‌بایستی عملاً در شب فیلمبرداری شود و علاوه بر آن این حادثه بایستی درست بهمان وضع اصلی و دقیقاً در همان محل اصلی بار دیگر رخ دهد. تا سرحد امکان سعی شد افرادی که در اصل ماجری نقش‌های نسبتاً مهمی داشتند و هنوز در دسترس بودند اجیر شوند تا رلهای اصلی خود

را در فیلم اجرا نمایند
 از این میان زن و شوهری که
 صدی يك مغازه مشروب فروشی را
 دارند، يك مامور پليس، كار آگاهان
 شهر بانی نیویورک و صاحب يکی
 دیگر از امکته مشهور عمومی کسانی
 بودند که نقش واقعی خویش را بار
 دیگر در فیلم تجدید کردند. ولی این
 فیلم برداری در محل های اصلی داستان
 بود که مهمترین مشکلات کار فیلم -
 سازان و مخصوصاً «رابرت برکز»
 مدیر فیلم برداری محسوب می شد.
 سر فطر از فیلم «اعتراف بگناه»
 در هیچ يك از فیلم های دیگر هیچکاک،
 این مرد با چنین ترتیب غامض نور
 و مسائل پیچیده دوربین فیلم برداری
 مواجه نشده بود. «رابرت برکز»
 رفیع بسیاری از موانع کار خویش را
 مدیون وسیله نسبتاً جدیدی در ایجاد
 نور فیلم میدانند. يك لامپ کوچک،
 باندازه همین لامپ های چراغ جلوی
 اتوموبیل ولی با قدرتی بسیار زیادتر
 از آن، کلید حل بسیاری از ممانع های
 «برکز» در امر فیلم برداری بشمار
 میرود. این لامپ که «کارنلايت»
 نام دارد با وزن اندک خود قدرتی
 باندازه يك لامپ سیصد ولتی و
 مصرفی بسیار قلیل دارد. بجز چند
 پروژکتور ۱۷۰ که در مورد صحنه
 های خارجی هنگام روز بکار میرفت،
 «برکز» برای فیلم برداری کلیه
 صحنه های داخلی درامکته و وقوع
 داستان و برای ایجاد روشنائیهای
 اصلی و بطور کلی همه روشنائیهای
 مورد احتیاج دیگر از نور «کارنلايت»
 استفاده نمود. «برکز» خود درباره
 لامپ «کارنلايت» میگوید:
 «این لامپها میدان عمل بسیار
 وسیعی دارند. مهمترین مشکل کار
 کردن با لامپ «کارنلايت» وقتی
 است که بابتی آنرا در محل محصور
 استعمال نمود؛ در این وقت دیگر
 مسئله قلت نور پیش نمی آید بلکه
 کنترل روشنائی سبب دردسر میشود.
 وضع ساختمان این لامپها نیز بطوری
 است که نمیتوان با آنها فیلتر یا
 سافی های دیگر بکار برد پس ما
 تاگزیر بودیم فیلترهای جداگانه ای
 بسازیم و جلوی این لامپها بطور
 مجزا سوار کنیم.»
 «در خارج اصولاً يك عدد
 لامپ «کارنلايت» برای روشن
 کردن قسمتی از خیابان یا ردیف
 منازل و مغازه هایش کافی است؛
 وقتی که ما میخواهیم يك صحنه



«رابرت برکز» (سمت چپ) مدیر فیلم برداری «مرد غمگین» ضمن بحث درباره
 مسائل فنی فیلم با «آلفرد هیچکاک» مشاهده میشود. «برکز» سال گذشته برای
 فیلم برداری «دستگیری دزد» یکی دیگر از آثار «هیچکاک» موفق با اندامهای ماسکار گردید.

شب را در خیابان فیلم برداری کنیم
 چهل عدد لامپ کارنلايت تحت
 اختیار خود را بکجا بکار بریم در
 اغلب صحنه های داخلی برای روشن
 کردن این لامپها از همان جریان
 معمولی برق استفاده میکردیم ولی
 در صحنه های خارجی که خیابان را
 نشان میداد به دو ژنراتور دستی
 اضافه نیز برای ایجاد نیروی برق
 لازم احتیاج افتاد. کوچککی و
 قابل حمل بودن این لامپ ها
 سرعت در امر فیلم برداری و انتقال
 از يك محل به محل دیگر را بسیار
 آسان می نمود. مامکنه های افتتاحیه
 فیلم را در کلوب لك لك با كمك
 چند عدد همین لامپها فیلم برداری
 کردیم و همین چند عدد لامپ معدود
 وقتی که در محل مناسب نصب
 گردید نور لازمه را بطوری تامین
 نمود پس دوربین فیلم برداری در
 تعقیب «هنری فاند» هنرپیشه فیلم
 از کلوب خارج شد و داخل راه آهن
 زیرزمینی گردید. در اینجا لامپها را
 برای صحنه سوار شدن وی شون
 ترتیب داده بودیم. بعد ما با دوربین
 فیلم برداری خود با اتفاق «فاند»
 شون سوار شده و در حین آنکه ترمز
 سوی مقصد خود در «کوئینز» پیش
 میرفت شروع فیلم برداری صحنه ها
 نمودیم. فیلم که من بکار می بردم
 «تری-ایکس» (TRI-X) از
 نوع «ایکس» بود و این خاصیت را
 داشت که ما میتوانیم برای فیلم
 برداری لامپهای دستی بکار بریم
 همچنانکه نور پنج درصد فیلم را
 بهین طریق تهیه نمودیم.
 «شب بعد باز دیگر فیلم برداری
 را در محوطه همان ایستگاهی که
 «بالسترو» فرمان ماجری توسط
 پليس دستگیر شده بود از سر گرفتیم.
 این صحنه داخلی، مثل همه صحنه های
 نظیر خود، با لامپهای کوچک دستی
 روشن شده بود. در اینجا نیز مثل
 سایر صحنه های داخلی، نور صحنه
 يك جنبه خشک و طبیعی داشت و فاند
 هم آن ترتیبات پر زرق و برق بود
 که معمولاً در صحنه های تهیه شده داخل
 استودیو فیلم از رویه میشود.
 «هیچکاک» تا یکدوازده بار داشت
 بود که ما بابت «مرد غمگین» صورت
 يك فیلم خبری را داشته باشد.
 «بوش» مشایه با آنچه گفته
 شد همیشه فنی فیلم برداری صحنه های
 محوطه زندان و دادگاه را با نظام
 رسان و تهیه صحنه های زندان محلی
 «کوئینز» و سپس دادگاه همان
 پرداخت که در آنجا سال ۱۹۵۳ زمانی
 بالسترو را واقعا محاکمه کرده
 بودند. در جای دیگر دفتر کار مستر
 «دارکاتور» و کلب دعای دادگاه
 «ویکتور مور آر کید» واقع گردید.
 مورد استفاده برای دادگاه و صحنه
 های داخلی و خارجی را همانجا تهیه
 نمودیم. در حالیکه برای ایجاد صحنه
 مستند حقیقی مورد نیاز خویش،
 همیشه لامپهای دستی کوچکتر را
 می بردیم.
 در مورد نور در صحنه های دادگاه
 غیر از صحنه ۳۰

آقای محمد رضاحمله دار
 ۱- اطلاعی در این مورد ندارم
 ۲- (نامی نولین) دل «مرد»
 فیلم (آقایان موصلاً بهار امیستند)
 ایقامینود
 ۳- ستاره فیلم مزبور «ادول»
 ورسوا نامدار

پاسخگو

دوشیزه ناهید بهامین
 ۱- خیر (و بوین لی و چین-
 سیولز) باهم نسبتی ندارند
 ۲- (راج کاپور) نیز همانطور
 که بارهاند کرده ایم خواننده نیست
 ۳- خواهش شما وادرا آینه
 انجام خواهیم داد.

آقای علیرضا تحمیری (آبادان)

۱- (حیف که خیلی حقای)
 محصول سال ۱۹۵۵ بود.
 ۲- فیلم (ویستاویژن) از لحاظ
 بزرگی برده فرق چندانی باطریقه
 (وایداسکرین) ندارد منتها در این
 ضریقه صحنه‌ها واضح و روشن و
 باصطلاح (فوکس) است.
 ۳- (کتس یا برهنه) محصول
 ۱۹۵۳ کیبانی یونایتد آرتیستس
 بود.

آقای کیومرث سلطانی

۱- از (گریگوری بک) فیلم
 عالی (دشت ارغوانی) در سینمای
 رگس موجود است.
 ۲- (از اینجا تا ابدیت) محصول
 کیبانی کلمبیا بود.
 ۳- برای اینکه امکان ندارد.
 عکس (روفا) را هم چاپ نمودیم
 و (یکبار دیگر) نیز چاپ خواهیم
 نمود.

آقای منوچهر کاظمی شجاعی

۱- امیدوار باشید!
 ۲- رابرت تیلور مدتی است
 قراردادش با کیبانی متروپرسرسیده
 و وی فعلاً بهر کیبانی که دلخواهش
 است می‌رود.
 ۳- فیلم (جولیوس سزار) در
 سینما سعدی نمایش داده خواهد شد.

آقای ف. دیانتی

۱- آدرس ناصر ملک مطیعی
 تئاتر تهران میباشد و از آدرس
 ایلوش خبری نداریم.
 ۲- آدرس مجید معنی نیز
 خیابان شمیران رو بروی خیابان
 تخت جمشید منزل مجید معنی
 میباشد.
 ۳- (ال نلد) دل‌شین را در فیلم
 (شین) بهمه داشت.

آقای رضا قوامی

تغییر محل صفحه مزبور مورد
 موافقت مایست و اکثر خوانندگان
 نیز اینطور میخواهند. چاره‌ای
 هم نداریم.

معرفی میکنیم و فکر میکنم این
 موضوع کافی باشد.
 ۲- جیب‌بردا نمایش دادند
 از راج کاپور و رگس نیز فیلم (چوری
 چوری) را در آینه نمایش خواهند داد
 ۳- ویکتور ماتپور و برت-
 لکستر تاکنون با اتفاق در فیلمی
 شرکت ننموده‌اند.

آقای فرهاد رهبران

۱- بعلمت دارا بودن صحنه‌های
 دزدی... همین!
 ۲- سینماها دارای سینه کلوب
 نیستند بلکه در تهران فقط یک سینه
 کلوب وجود دارد که برامه‌های
 آن نیز روزهای یکشنبه در سینمای
 مولن روز اجرا میشود.
 ۳- (دور دنیا در هشتاد روز)
 انشاءالله در پائیز امسال بروی پرده
 خواهد آمد.

آقای نادر رسولی (اهواز)

خواننده عزیز از علاقه و دل‌بستگی
 شما باین مجله متشکریم شماره‌های
 مزبور نیز ۳۷۰ ریال ارزش دارد
 در صورتیکه مایل باشید مبلغ مزبور
 را توسط بیه‌بستی بفرستید تا مجلات
 بنام شما ارسال شود.

آقای ورژهار طونیان (مراغه)

۱- در صورتیکه داستان‌ها
 سینمایی باشد مانعی ندارد میتوانید
 ترجمه و ارسال دارید.
 ۲- ممکن است بنامه شما جواب
 ندهد ولی از ارسال عکس امضاء
 شده خود خودداری نخواهند نمود.
 ۳- با آدرس ایتالیا لوکس فیلم
 نامه خود را ارسال دارید.
 خواننده عزیز... فعلاً مسافرت
 بشهر شما برایمان مقدور نیست در هر
 صورت از لطف شما متشکریم.

آقای سید تقی بلوریان حق

۱- پیر آنجلی
 ۲- ستاره محبوب شما ۲۵
 سال تمام دارد.
 ۳- برت لکستر و ویکتور -
 ماتپور هنرپیشه‌های کشور آمریکا
 میباشند!

دارد معمولاً در موافقیکه هنرپیشگان
 مزبور محسوبیت داشته باشند
ALSO — STARRING
 نوشته میشود و اصولاً فرق چندانی
 ندارد.
 ۲- شماره ۱-۲ در دفتر موجود
 است و بهای آن نیز ۵۰ ریال می-
 باشد.

آقای فنواتی

اولاً اشتباه از طرف چاپخانه
 بوده و جزئی «ا» از آنهم مربوط
 به خودتان بوده است.
 ۱- اخبار مستقیماً از خارج
 مخصوص ستاره سینما ارسال میشود.
 ۲- عکس مونتاژی کلیفت را
 بارها چاپ کرده‌ایم و مثل اینکه تکرار
 آن چندین جاب نخواهد بود.
 ۳- درباره انتشار (مجله
 ماهیانه) تصمیماتی گرفته‌ایم و امید-
 داریم موفق شویم.

آقای موسوی (مسجد سلیمان)

۱- ماکس اشتاینر- دبیتری
 تیومکین- آلفرد نیومن - ویکتور
 یانک
 ۲- آخرین فیلم سرلارنس -
 الیوبر (برنس و دختر نمایشات) نام
 دارد.
 ۳- آخرین فیلم مرحوم همفری
 بوگارت (آن‌ها هر چه قدر هم قوی
 باشند) بزمن میخورند) نام دارد و
 محصول کیبانی کلمبیا بود.

آقای حسین عدنانی

۱- سینماهای آبادان مستقیماً
 از خارج فیلم وارد میکنند بدینجهت
 برخی از فیلمهای بزرگ را قبل از
 تهران نمایش می‌دهند - تقصیر ما
 چیست!
 ۲- انجمن مزبور مدتها است
 تعطیل شده و علت آن نیز «اختلاف»
 بود!
 ۳- (وینور بوگاسن) دل‌اول
 فیلم (دل‌وران دریا) را بهمه
 داشت.

آقای محمد کاظم راستگو

۱- معمولاً فیلمهای بزرگ را

دوشیزه عنیره میرزاده
 ۱- (ایرانی) نام فامیلی (دایزی)
 است و صاحبان فیلم مزبور از این
 موضوع میخواهند استفاده تجاری
 نمایند و الاوی هفت پشش به
 رایجه‌های پشمالوی هندی میرسد
 ۲- اما دوباره این دو کلمه
 کداتی (کردگرافی) بکار کردانی
 صحنه‌های رقص اطلاق می‌شود و
 پر فرماس مننی تیب هنرپیشه را
 میدهد.
 ۳- خیر کتاب (آناستازیا)
 از طرف این اداره منتشر نخواهد
 شد.

آقای داود فزازیان

۱- سری میلان در فیلم (بله پنجم)
 دل‌شوهر (مارگو) را بهمه داشت
 و آن جوانکی که در آخر فیلم (گریس
 کلی) را بسید رابرت کامیگز
 نامیده میشود.
 ۲- فیلم (غرور و شهوت)
 توسط (استانلی کرامر) ساخته شده
 و کیبانی یونایتد آرتیستس عهده‌دار
 توزیع آن در جهان می‌باشد و در
 نتیجه سینمای مولن روز نمایشنده
 کیبانی یونایتد آرتیستس در فصل
 سینمایی سال جاری (غرور و شهوت)
 را بر عرض نمایش خواهد گذاشت.

آقای مجتبی نژاد هاشمی

۱- (مارتی) بعنوان بهترین
 فیلم سال ۱۹۵۵ جایزه اسکار گرفت
 محصول کیبانی یونایتد آرتیستس
 بود.
 ۲- در سال ۱۹۵۵ از دست-
 بورگن و آنا مانیاسی بعنوان
 هنرمندترین هنرپیشگان سال اسکار
 گرفتند و بهترین کارگردان سال
 نیز (دلیرتومان) بخاطر کار کردانی
 فیلم (مارتی) بود.
 ۳- (در باران‌ها) توسط سینمای
 کریستال خریداری شده و امید
 می‌رود در پائیز امسال بروی پرده
 بیاید.

آقای داود ابهری

۱- این امر بستگی بشهرت و
 محبوبیت هنرپیشگان درجه دوم فیلم

دانشین - دونات - خیلی خوش آمدی، توی این کافه من همیشه سر همین میز می نشینم، اینجا دیگر من تقریباً سرشناس شده‌ام، حتی توی روزنامه‌ها هم با این کافه زیاد چیز خوانده‌ای، بله... همیشه آدمهای کله‌گنده با اینجا می آیند، راستی میخواستم یک چیزی را بگویم... میدانی عزیزم، تونه تنها خوشگل و خوش اندامی بلکه برای خودت شخصیت و اهمیتی هم داری، نه جان تو دروغ نمیگویم، تو از آن دخترهایی هستی که سرش بشت می‌ارزد، چه میگوئی؟ این اولین دفعه است که با این کافه می‌آیی - پس لابد از اینجا خیلی خوشت آمده، کجا؟ توی روزنامه شهر خودتان مگر روزنامه‌های کتناکی هم تعریف این کافه را نوشته‌اند؟ پس اگر پدر و مادرت بپسندند تو بابت بیک همچو جاهانی باز شده خیلی خوشحال میشوند، چی؟ آنها بوجود تو اهمیتی نمیدهند؟ عزیزم، آدم خوب نیست بشت سر پدر و مادرت بد بگویند، من نمیدانم چطور است که هر دختری مثل تو از شهر خودش بامیشود و بنویسند که می‌آید حتماً از خانه اش قهر کرده است - آه، دیگر از این حرف‌ها نزنیم، اوقات تلخ میشود... آهای «جو»! یک بطری - هیدسیک - خیلی اعلا برای من و این خانم بیاور... از آن خوبه‌اش باشد، بله، عزیزم، مقصودم شامبانی بود - چه میگوئی؟ هنوز شامبانی بلیت نرسیده، منکه باور نمیکنم! پس اگر مزه اش را بچشی حتماً خیلی خوشت می‌آید - تو که میگوئی شامبانی بخورده‌ای پس از کجا میدانی دماغ آدم را بخارش می‌اندازد؟ توی فیلم دیده‌ای؟ کدام فیلم؟ فهمیدم... اما وقتی مشغول تهیه این فیلم بودند من رفته بودم مسافرت و گرنه حتماً در جریان تهیه اش حاضر میشدم - کدام هنرپیشه؟ آن مرد که را میگوئی شوخی میکنی عزیزم آخر چطور ممکن است تو از این مرد که خوشت بیاید با آن ریخت افتضاحش... نه، حرفش را هم نزنیم، دلم بهم میخورد»

«نگاه کن - دونات - نگاه کن... آن جوانکه را که هم‌الساعه دارد دارد کافه میشود می بینی؟ آره، همان اورامی گویم. اسش «تونی براسر» است.

این اواخر توی هنرپیشه‌های رودوی خیلی اسم در کرده، بله،

داستان از: جونل. م. رید

برای گذران زندگی

مجله ای که داستان زیر آن اخذ شده آنرا جزو مطالب کمدی انتقادی خویش ذکر کرده است اما در پس پرده هجو استادانه این ماجری یکی از غم‌انگیزترین جنبه‌های زندگی بشر این عصر نهفته شده است و وقوع داستان «برای گذران زندگی» اصلاً کاور امریکاست ولی مسلماً این ماجرای رفت‌وگیز و رفت‌وآورد با زندگی تفاوت در همه معانی «متعدنا» تکرار می‌گردد.

شهرت زیادی دارد، نگاه کن، دارد می‌آید اینجا، باهات سلام علیک کن... سلام تونی، با دوست عزیز من «دونات» آشنا شو - نه جانم، اشتباه میکنی... دونات مدل است، برای موسه برانفورد کار میکند، خیلی هم برایش ارزش قائلمند مگر اینطور نیست دونات - البته تونی - بپشت، بله، اگر فرصت شد با «دونات» برای تماشای نمایش می‌آئیم - خدا حافظ، خوش آمدی...

«جو» یا اینجا بینم، ما که خوراکی سفارش ندادیم چی از باب فرستاده بسیار خوب، از قول من خیلی تشکر کن، بگو اگر سرش خلوت شد یک دقیقه بیاید اینجا - خیلی ممنون... «دونات» چکار میکنی؟ شامبانی را باید آهسته خورد، خیلی آهسته اینطور، درست شد اما راست راستی تو خیلی خوشگلی «دونات»، عین یک عروسک میبانی - یک عروسک جاندارانه، کبلیمان نیست، من هر چه حس میکنم همانرا میگویم... من اصلاً بانو یک حالت نوافق قلبی حس میکنم - بجان تو عین حقیقت است، نه اما با دهم سخت نمیکند و بالاخره یک طوری زندگی را میگذرانم، برای گذران زندگی خیلی راه هست، چکار داری از چه راه، حالا حرف خودمان را بزنیم... آه، نگاه کن «دونات»، آنجا را نگاه کن - این خانم «ایرن داگلاس» است! بله، درست حدس زدی، با خیلی از کله‌گنده‌ها راه دارد... یک وقت ما با هم صمیمی بودیم... آهای، ایرن، ایرن! چرا نگاه نمیکنی سلام، مثل اینکه از من دلخوری - خیلی خوب قبول کردم - این «دونات» دوست من است «دونات»، با خانم «ایرن» آشنا شو... نه، خیلی وقت است که دیگر از آن گردش‌ها برایم پاندارد، اما اگر فرصتی پیش بیاید خیلی میل داشتم، البته بگو بینم این اواخر



«پیش» در اندیشه‌های شبم کار و بارش خیلی خوب گرفته، میگویند یک تیکه ایشالیانی بلند کرده، بله، هه را از تصدق سر من دارد، چطورا من بودم که او را با دیک جانم، یونانی آشنا کردم، بله از هاتجا کارش گرفت - بسیار خوب، وقتت را نمیگیرم، اگر توانستی، پس دیدار ما فردا صبح، خدا حافظ تا فردا...
دونات - میدانی این زنی که چه اعجوبه‌ایست، لنگه اش خودش است، حالا بعد برایت تعریف میکنم»

«عزیزم، گفتم که تعارف نمیکنم، هیکل تو راستدانی سر که است مخصوصاً آن چشمانت بجان تو اگر دروغ بگویم، تو اولین دختری هستی که من اینطور می‌بینم، با او صحبت میکنم کی ایندا؟ کدام ایندا؟ کی همه حرفی زده، امر که گفته غلط کرده، هیچوقت بین من و لیندا از این صحبت‌ها نبوده بجان تو... رئیس تو غلط کرده همه حرفی زده، مگر هر کس اسم رئیس روی خودش گذاشت باید بکسار مردم قضولی بکشد - باشد - خوبول باشد، من میشناسش، جان جز را تیل پس نیده... بیخود روی یک همچو آدمبانی حساب نکن - اصلاً باید نیست خیالی برای تو داشته باشد»

«آن مرد که رامی بینی که الساعه آمد تو همان که مثل خمره میباند... اسش «مارو اسیر» است، خیلی خوش می‌رود... اگر خواهی این می‌تواند عکس ترا بدهد توی روزنامه‌ها چاپ کنند، مارو... آهای «مارو» سلام عرض کردم - با دوست من «دونات» آشنا شو - بله، برای «حسین پیرسون» که خیلی خوبی دوست کردم، مثل عکاسی شده، البته میدانی از کدام عکسها؟ آخرین البته، هر وقت عکسهایش حاضر شد چند تا هم برای تو میفرستم، گوش بده «مارو» می‌خواستم خواهشی از تو بکنم - اگر ممکن است میخواستم یک عکس «دونات» را بدهم، باید خبر توی روزنامه‌ها چاپ کنی، اگر عکس «تونی» چاپ کنی خیلی بهتر است - نه، او حرفی نزنه، آن بانو! بسیار خوب، نه دیگر کاری ندارم ایرن هم اینطاست، نه بپشت سری باو برنی - خدا حافظ، خوش آمدی... چه میکنی «دونات»؟ کنگ یک بطری

در شهرستانها چه میگذرد؟

وضع فیلم
در
شهرستانها

یک خبر از آبادان

سینماهای احمد آباد به روغن سوزی افتاده اند!

از سینماهای واقع در شهر که بگذریم بوضع اسفناک سینماهایی که در محله احمد آباد واقع است میرسیم اینجاست که باید آن شهر معروف (بر احوال صاحب آن سینما باید گریست - که دخلش بود نوزده خرج بیست) را زیر لب زمزمه کنیم. سینما شهرزاد که سابقا تئاتر بوده باوصف اینکه در اول خیابان یک احمد آباد است و فیلمهای خوبی هم بمعرض نمایش میگذارد ولی این مردم بی انصاف که زورشان میآید یک قدم از شهر آنطرف تر بگذارند با عدم استقبال از فیلمهای آن که اگر در سینما مترویل نمایش میدادند برایش سرودست میشکستند و سایل و رشکستگی صاحب بخت بر کشته سینما را فراهم میکنند، صاحب سینما بقدری از این جریان دلش خون است که میگوید ما اگر بهترین فیلمها را نظیر (دخترک آتشبار) که پول تمام ساختمان و دم دستگاه سینمای نمایش دهنده را در تهران تامین کرد، و برنامه فیلم ماست بگذاریم در یکی دوسه شب اول شبی سیصد تومان در آمد داریم در حالیکه باید هر شب سیصد و بیست تومان حقوق کارگر و کلارمند و آوازچی بدهیم.

سینما نور که در اواسط خیابان یک میباشد کارش فقط لبیدن ته کاسه سینماهای خورشید و مترویل است و باموقعیت خاصی که دارد عنقریب کوس افلاس و برچیدن آن بر سر هر کوی و برزنی زده خواهد شد.

از این دو سینما که بگذریم میرسیم بسینما ایران که تازگی مجددا

افتتاح شده و در انتهای خیابان یک احمد آباد خود نمائی میکند. این سینما سه سال پیش نیز در محل فعلی قد علم کرد ولی چنان بازارش (گرم) بود که هنوز دیوار خرابه و تیرهای آهن سالن سابق آن دارد ساختمان نو ساز فعلی دهن کجی میکند. سینما ایران که با فیلم (سیف که خیلی حقه ای) افتتاح شد و وعده ای بهوای دیدار سوفیا لورن رنج دوری راه را بر خود هموار ساختند هم اکنون دارد بر نوشت برادران عزیز خود (شهرزاد - نور) گرفتار میشود چنان که صاحبان سینما مجبور شده اند برای اینکه خرید بلیط را برای تماشاچیان آسان کنند یک کیوسک در خیابان شاهپور (ده خیابان و هزار کوچه و پس کوچه و صد فرسخ راه دور تر از محل سینما) که محل رفت و آمد عمومی است اجاره کرده و آنجا را بلیط فروشی نمایند و گفته میشود در نظر دارند چند کیوسک دیگر در نقاط شلوغ شهر راه انداخته و بدینوسیله مشتری جلب نمایند. غافل از اینکه خریدن بلیط مشتری راخته نمیکند بلکه پرت بودن محل و دوری راه است که توی ذوق هر چه آدم سینما رواست میزند (البته لازم بتذکر است که اجاره کردن کیوسک از طرف سینما ایران خودش یک ابتکار بزرگ محسوب و تاکنون در بین سینماهای دنیا سابقه نداشته است!) از درگاه فیلمهای یکی پانزده هزار تومان صبر زیاد و اجر فراوان برای سه قلوهای احمد آبادی خواستارم. **کریم عجم پور**

سینما ایران (رشت)

فیلم جنک دنیاها از ۹ تیر تا دوازدهم روی پرده بود و استقبال اهالی از این فیلم و فروش آن متوسط بوده است.

سینما ایران (رشت)

فیلم ناسرقت شده از ۲۱ تا ۲۴ تیرماه روی پرده بود و کار کرد و استقبال اهالی از این فیلم متوسط بوده است.

سینما سیروس (رشت)

فیلم ایتالیائی «تهمت» از روز ۱۷ تیرماه تا ۲۲ نمایش داده شد و استقبال اهالی از این فیلم معمولی و کارکرد آن متوسط بوده است.

فرید حسین پور

سینما مرکزی و ایران (مسجد سلیمان)

فیلم «ملاقات در لاس و کاس» از روزه تا ۷ تیر نمایش داده شد و کارکرد از این فیلم و استقبال از آن خوب بوده است.

از روز ۸ تا ۹ تیر فیلم «سیتینگ بل» روی پرده بود کارکرد و استقبال از آن متوسط بوده است.

سینما نفتون (مسجد سلیمان)

فیلم «لژیون صحرا» باشتراك «الن لد، ریچارد کنت، آرن دل» از روز ۱۹ تا ۲۲ تیر نمایش داده شد و استقبال خوبی از آن شد.

ریشارد موسوی

سینما دیانا (گرگان)

فیلم فرانسوی جزیره قوس و قزح از شب چهارشنبه ۲ تیرماه تا شب دوشنبه ۱۶ تیرماه بمعرض نمایش گذارده شد و کارکرد آن خوب نبود.

نعمت الله فرخنده

سینما کس (آبادان)

فیلم آمریکائی بنام تیرهای سوزان مدت ۴ شب نمایش داده شد و استقبال از آن خوب بود.

سینما خورشید (آبادان)

فیلم آمریکائی سینما سکوپ و رنگی بنام مردی از لارامی مدت ۴ شب روی پرده بود و با استقبال خوبی مواجه گشت.

سینما شیرین (آبادان)

فیلم رنگی بنام سلطان او کیف مدت ۹ شب روی پرده بود و استقبال خیلی خوبی از آن فیلم شد.

بیژن پهلوان

سینما ایران (خرمشهر)

فیلم آمریکائی بنام ستاره هند رنگی مدت ۴ شب کارکرد و استقبال از آن خوب بود.

سینما اتحاد (خرمشهر)

فیلم آمریکائی بنام نیرنگ رنگی مدت ۳ شب کارکرد و استقبال از آن بسیار خوب بود.

محمد صادق رفیعیان

قابل توجه مسافرین محترم

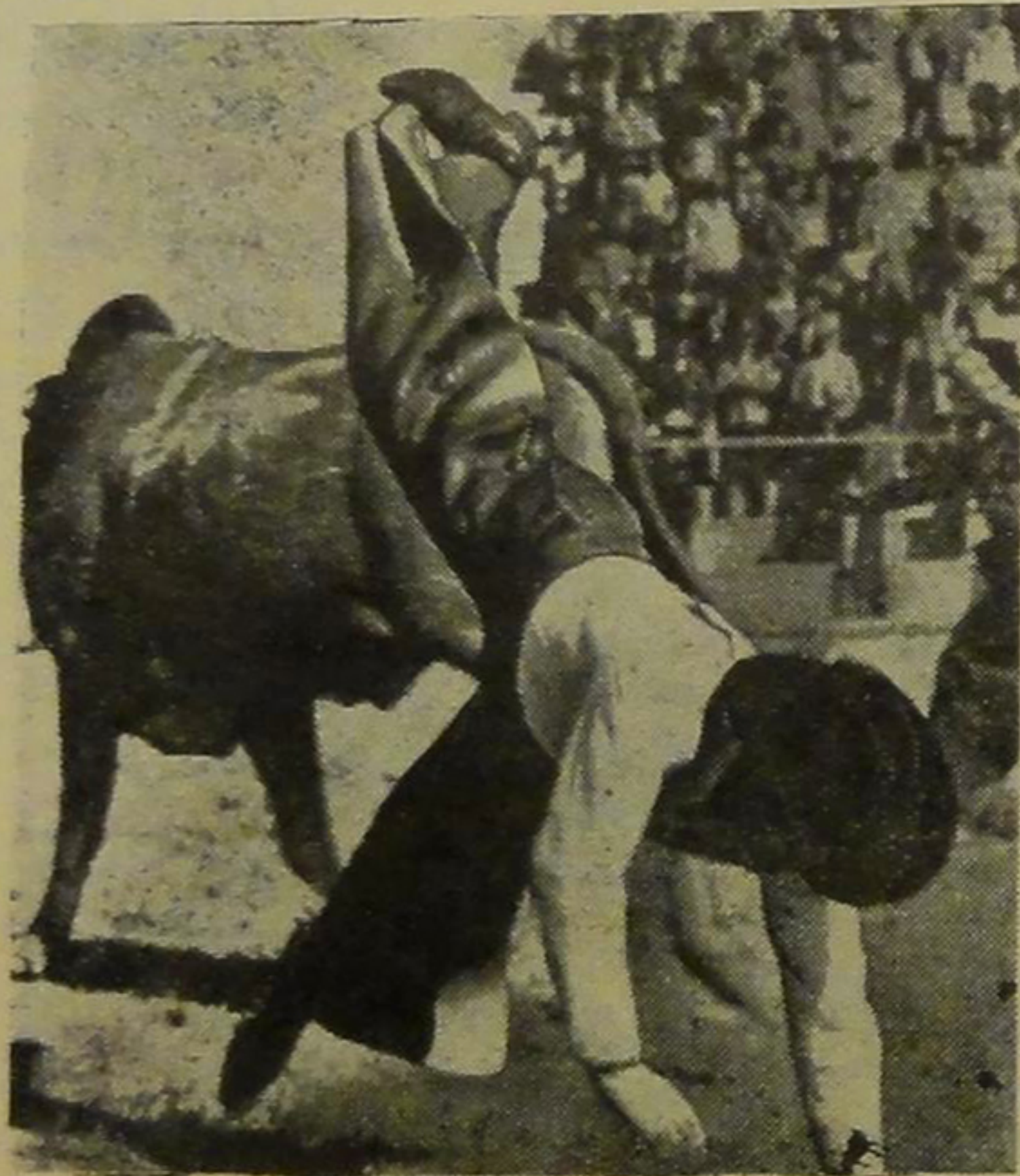
گیتی نورد شیراز و اصفهان
گیلان تور رشت و بندر پهلوی
اتو اقتصاد کرمانشاه
عباد کرمان

سینمای مجلل پلازا

پرارزترین فیلمیکه تا کنون از سر گذشت رقت آور
گاو بازان تهیه شده است :

مردان جسور

شاهکاریکه در عالم با
موفقیت شگرفی اُرو برو
شده و مورد بحث و
تحسین منتقدین بزرگ
قرار گرفته است



باشتراک:

رابرت میچم
هنرپیشه محبوب و مشهور
سوزان هیوارد

ستاره هنرمند هالیوود که بابازی گیرای خود نظر شما

را جلب خواهد ساخت

آرتور گندی

آکتور معروف عالم سینما

«مردان جسور» را بدون شك خواهید پسندید و مجدداً

بتماشای آن خواهید شتافت!



خاطره های از شما و بستری مسکان

خوانندگان عزیز

چون مشاهده شده که بعضی از مطالب ارسالی شما همان داستانهاست که بطور روزمره کم و بیش بگوش می خورد لذا باین وسیله از شما تقاضا داریم که در فرستادن مطالب سعی شود خاطره جالبی تهیه گردد.
صریحاً اعلام می کنیم که هر یک از مطالبی که اقتباس از نوشته های مجلات باشد چاپ نخواهیم نمود.

از دواج مجانی

شخصی برای مسافرت از شهری بشهر دیگر فرانس ۱۰ فرانک بیشتر نداشت و البته این مقدار خرج مسافرت وی را کفایت نمی کرد. از اینرو جناب آقا تصمیم گرفتند زیر صندلی یکی از کویچه های ترن مخفی شود و همین کار را هم کرد. اتفاقاً در این کویچه که جزء درجه یک بود چهار هنرپیشه فرانسوی سکنی داشتند. هنوز چندی از حرکت ترن نگذشته بود که صحبت بین خانمهای هنرمند در گرفت و یکی از آنها گفت «من دلم میخواد شوهری داشتم که ثروت زیاد و وسائل زندگی مجللی داشت» دیگر گفت «اوه... تو چقدر طمع داری من اینقدرها طماع نیستم کافیه که مردی فقط زندگی مجللی داشته باشد و من بوی شوهر کنم...» دیگری گفت «والله تو هم خیلی طمع داری من...» درین وقت مردک از مخفی گاه خود صدا زده و گفت «لطفا هر وقت بده فرانک رسید بنده را خبر کنید...»

از اراك: نورالله آقاخانی

بایش رالگد کردم

در تعطیلات عیدیک شب بسینمای پارس اهواز که فیلم پیک نیک را نمایش میداد رفتم. مسلماً فیلم زیبایی چون پیک نیک باعث میشود که تماشاچی زیادی (و در شهرستان ما که قانون و مقرراتی در سینما حکم فرما نیست زیاده از حدی) وارد سالن شود.

طبق معمول بنده در یک صندلی مستقر شدم و چندی بعد نیز زن و شوهر جوانی که مینمود تازه عروسی کرده اند وارد پهلوی صندلی من نشستند، بطوری که خانم پهلوی من و آقای طرف دیگر خانم جا داشتند. آنها همی که بدیدن فیلم پیک نیک نائل آمده اند میدانند که در چند صحنه از فیلم بوسه های گرمی بین «کیم و ویلیام» رد و بدل شد. پس از اتمام یکی از این صحنه ها، خانم که «شاید» دهانشان آب افتاده بود سرش را بیخ گوش مخلص گذارده و گفت «عزیزم! آیا میتوانی مرا اینطور بیوسی!» من در حالی که از تعجب شاخ در می آوردم چیزی نگفتم. فیلم تمام و چسراغها روشن شد، و بقارن همین ایام خانم جوان اشتهاء خود را دریافت و سپس در حالی که از خجالت سرخ شده بود رویش را این کرده و گفت «آقا معذرت میخوام»

دید آیا راستی راستی همه چیزش آغا خان است (۱)»
اتفاقاً چون محترم و زاله با بقول دیگران زوج هنر هفت با کاملاً نزدیک شده و گفتگو داشته بودند، خندیدند و زاله دوستم را با چشمان خماری خود برانداز کرده گفت «آره تو بگیری! همه چیزش خودش جزیک چیزش...» دوستم گفت «لام علیک»
هوشنگ رشیدی

آغا محمد خان!

روزی بادوستی جلوی ویرین سینما ایران مشغول نظاره عکسها بودم در همین موقع، ناگهان متوجه شدم که آقای نصرت الله محترم و خانم زاله با نزدیک میشوند. من دوستم و اخطاب کرده گفتم:
«بین اینها خود آغا محمد خان است.»
دوستم نگاهی کرده و پاسخ داد: «آره... خودش اما باید»

اون فلوزا!

هفته گذشت اون فلوزای لا کردار و بیروت یقه کارکنان این مجله را هم گرفت و قبل از همه کس سراغ سردبیر ما آمد. البته از شما چه پنهان که مخلص با تمام پیشگویی هائی که کرد قبل از همه اینها میتلاشد ولی از اینها که بگذریم این میکرب بخاله که گویا لشکر دو بهداری (۱) ما و در معدوم کردن آن با تفنگ بر نورد خیا بانهاست. شیرین خود را کاشت. باین ترتیب که از بس حواس مصحح مجله را پرت کرده بود ایشان کلمه «دوین» اسم مستعار نویسنده مصاحبه مطبوعاتی را تبدیل نام بچه علت و مددکی در بالای خاطره بیمزه چون کرافورد که معلوم نیست آقای جعفر خلیلی آنرا از کدام منبع نادری کسب قبض کرده اند گذاشته بود. دو هر صورت پس از تقدیم یک چشم غره توام با دندان فروجه بمیکرب عام غلام رضا (۱) بوزش میطلبیم...



جواب

روزی هنرپیشه ای بادوزن که از آشنایانش بود و یکی از آنها تقریباً زیباییش آشکارتر از دیگری بود، در کنار استغری نشسته بود. زنی که زیباتر بود برای خودش بیرونی و شکست خانم دیگر هنرپیشه را گفت: «اگر هر دوی ما در استغری بیافتیم و هیچکدام شنا بلد نباشیم شما اول کدام یک را نجات میدهید»
هنرپیشه در حالیکه خود را گرفته بود خیلی مجدانه و نیز آهت و درگوشی جواب داد «خانم شما که شنا بلدید»

امیر رابعی

برای خروج منم پشت سر ایشان روان بودم، و چون شوهر خانم علت بوزش را جواب دادند شنیدم که زنك میگوید «هیچسی عزیزم! بایش رالگد کرده ام»

از اهواز: خسرو فاضل



برنامه آینده

سینہامو لن روڈ



فرانک سیناترا

در فیلم

جاننی کانچو

تہیہ کنندہ: فرانک سیناترا

محصول: یو نائیٹڈ آرٹسٹس

THE NAME IS **FRANK SINATRA**

NOW HIS EXCITEMENT EXPLODES UNDER THE WESTERN SUN!

THE PICTURE IS **Johnny Concho**

HIS FIRST WESTERN!

Starring KEENAN WYNN · WILLIAM CONRAD · PHYLLIS KIRK with WALLACE FORD · WILLS BOUCHRY
 Screenplay by DAVID P. HARMON and DON MCGUIRE · Based on a story by DAVID P. HARMON · Directed by DON MCGUIRE
 Produced by FRANK SINATRA · Music by NELSON RIDDLE · A NENT PRODUCTION · Released thru UNITED ARTISTS

باشتراک:

فیلیس کرک



بزودی

در کنار پیاده رو

مرد عویضی

The Wrong Man

همین کار را هم کرد و هنگامیکه «چارلز دانیل» از آن تاریکخانه خارج شد و قدم به سرسرا گذاشت، مانی جلو رفت و با صدایی که برحمت تشخیص داده میشد که صدای خودش میباشد گفت:

— آقای عزیز! آیا هیچ اندیشیده بودی که کفاره عمل ننگین ترا زن بیگناه من باید بپردازد و در اثر ضربه‌ای که از طرف تو بر من وارد شد، او باید راه بیمارستان را پیش بگیرد...

مانی یکسر بیمارستان رفت وارد اطاق شد و بازوی زنش را گرفت و تقریباً فریاد زنان گفت: — «روز» آمده‌ام ترا ببینم! من آزاد شده‌ام. سارق اصلی گیر افتاده.

«روز» جوابی نداد. پرستار گفت: — «روز»! این آقا اسمش مانی است. شوهرتست. آمده ترابه بیند!

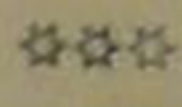
مانی دو مرتبه تکرار کرد: — من آزاد هستم. باده سنگیری مجرم واقعی! بیگانه‌ی من ثابت شده. «روز» نگاهی نا آشنا بصورت مانی انداخت و جواب داد:

— چقدر خوب. برای تو خیلی خوبه! مانی دست «روز» را گرفت و میان پنجه‌های خودش قرارداد و گفت:

— برای تو هم به همین. آیا خوشحال نیستی؟ زن بی‌نوا دیده از چهره شوهرش بر گرفت و بجای دیگر دوخت و سرش را بعلامت نفی تکان داد.

مانی با التماس کردن افتاده بود و می‌گفت: — من ترا دوست دارم. آیا مرتکب خطائی شده‌ام و تو نمیخواهی مرا ببخشی؟

— فکر می‌کنم کارها رو بر راه شده باشد. سارق اصلی پیدا شده.



«چارلز دانیل» مردی بود بقدر وقامت مانی. از نظر سن نیز چندان اختلاف فاحشی با او نداشت. مانی بمحض برخورد با او نگاه تلخی بصورتش افکند و وجود خودش را تقریباً از یاد برد. تنها عکس العملی که این مرد معصوم و شکست خورده نشان داد همین نگاه خصمانه و تلخ بود.

در اطاقی که در دستور قبل بآن اشاره کردیم و گفتیم که مانی را در مراحل اولیه با آنجا بردند و حالیه بی‌مناسبت نیست که بآن نام تاریکخانه بدهیم؛ مانی باز مانند دفعه پیشین دیدنی با دختری میشد:

— یک... دو... سه... چهار... یکی از آنها تا چشمش بمانی افتاد؛ لبش را گزید و گریه را سرداد.

مانی بی‌اعتنا بر گشت. هیچ حرفی نزد. تنها حرفی که میخواست بزند و نگفتن این حرف درویش را همچون قطعه آتش سرخی کباب میکرد؛ این بود که:

— آقای محترم هیچ اطلاع دارید که بازن بدبخت من چه کرده‌اند؟ ... اگر وجدان را در نظر بگیریم مانی حق داشت لااقل این حرف را بر زبان بیاورد و بآن سارق بست بگوید، کما اینکه

فاصله‌ای را که بین او و مانی بود، با یک قدم از میان برداشت و دنبال کلامش را گرفت و اظهار داشت:

— از تو میخواهم دعا کنی که... مانی رو بر گرداند و جواب داد: — باید سر کار بروم. وقت حرف زدن ندارم.

چرخ زود و کتش را برداشت و براه افتاد. دستش بدستگیره در بود که چشمش بعکس‌های مقدسی که قاب شده بدیوارها کوبیده بودند افتاد. میخواست از در خارج شود، اما نشد. توقف کرد و آهسته آهسته چیزهایی بر زبان آورد. این راز و نیاز زبانی از لرزش لبهایش مشهود می‌افتاد...

اندکی از نیمه شب میگذشت مانی در دسته ارکستر مشغول کار بود که آقای «بی‌لینگس لی» از میان جمع مدعوینی که مشغول رقص بودند، راهی برای خودش باز کرد و بطرف هیئت ارکستر آمد. رئیس کلوب اشاره‌ای بیانی کرد و او را با اسم صدازد و گفت:

— آقا! شما را از طرف حوزه صدوده احضار کرده‌اند. مانی بی‌اختیار سازش را رها کرد و پرسید:

— چی؟ چی؟ بامن چکار دارند؟ رئیس کلوب خنده‌ای نمود و ادامه داد:

— بسیار خوب آقای «او کر نر» سمی می‌کنم که جرأت داشته باشم. از لطف شما بی‌اندازه ممنون هستم...

مانی بتزلزل رفت و آنچه را که در دادگاه گذشته بود برای مادرش تعریف کرد و اضافه نمود: — اگر من واقعاً مقصر بودم و آنطور که آنها مدعی هستند؛ سرعت بوسیله من صورت گرفته بود، بهتر میتوانستم پایداری کنم و از خودم دفاع نمایم. این درست مثل اینست که انسان را در منجیقی بیاندازند و بیکیبار، دوبار هم اکتفا نکنند و بیوسته آزارش بنمایند.

این بی‌انصافها با من نیز این معامله را انجام میدهند... مانی دیگر عصبانی نبود. یاس و ناامیدی بر سر او وجودش پنجه افکنده بود. مایوسانه زمزمه میکرد:

— راستی چه باید بکنم؟ مادر مانی نگاهی بصورت پسرش افکند و با آنکه میدانست که او هرگز دست از راز و نیاز با خدا برنداشته پرسید:

— آریا هرگز بدرگار برورد گار دست ستایش بلند کرده‌ای چه چیز از او خواسته‌ای؟ — تقاضای کمک کرده‌ام.

مادر پسرش را تکان داد و گفت: — بپرسم! تو باید از خدا خواهی که نیروی پایداریت را دوچندان بکند.

جزیره ای در خورشید



ترجمه: جابگیر افشاری

محکم و لحنی جلی گفته بود
سعیام اولی ممکن است
پیدا بشیمان شوی .

و حالا همانطور که گذشت
«مارگوت» و «دنس آرچر»
بایکدیگر برخورد کرده و بایک
نگاه عاشق هم شده بودند .
همان نحو که «ایان» عاشق
«جوسلین» شده بود ...

اوضاع و احوال آنروز عصر
کاملاً غیر عادی بود . هر آن
انظار می رفت وقایع غیر
منتظره ای اتفاق بیفتد

«دیوید بویر» درحالی که
مشغول صحبت کردن با «ماویس
نرمان» خواهر بزرگتر «سیلویا»
بود و مرتباً از زبان او تعریف
و تسجید درباره خودش میشنید
بغوی حس میکرد که اوضاع
ناجور است . حکمران نیز که با
«کارل برادشو» روزنامه نگار
آمریکائی فیلم ساتنمارنا
حرف میزد ، مثل چیزی که کسی
از غیب اخبار بدی بسمتش
میرساند ناراحت بود . این مرد
ناراحتی دیگری هم داشت و از
مطالبی که «کارل» احتمال داشت
در روزنامه اش درج کند باطنا
ناراضی بود ...

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

حکمران مرد روشنفکر
و آزادیخواهی بود . جزیره را
آنطور که باید یک نفر روشن
فکری تعصب اداره کند گاهی
باملاحت و زمانی با خشونت
اداره می کرد .

خواهر ما کسول
منتوجه شد که
«ایان» با نظر
دیگری سراباش
داورانداز میکند
در واقع همینطور
بود . «ایان»
خریدارانه بدخترک
نگاه می کرد . او هم حس میکرد
که از این جوان بدش نمی آید .
ما کسول که هیچ نکه ای
از نظرش پنهان نمی ماند با خود
می اندیشید که تا چه اندازه بین
او و خواهرش اختلاف وجود
دارد ...

معاون حکمران ، دنس
آرچر ، نیز در این مهمانی گلویش
پیش دختری بنام «مارگوت
سیتون» گیر کرد .
«مارگوت» دختری بود
سیاه چرده ، ترکیبی از دو نژاد
هندی ولاتین و شاید رگه ای از
نژاد مردم آفریقا . او بدون
اینکه کارت دعوتی داشته باشد
باتفاق «دیوید بویر» جوان
شور و سرده جبه طلب
سیاه پوستان جزیره ؛ بهمانی
آمده بود ... «دیوید» خودش
پنهانی دعوت شده بود ولی از
آنجاییکه نفرت شدیدی بر سفید
پوستان داشت ؛ فکر می کرد که
لازم است «مارگوت» را همراه
خودش ببرد و آن جمع معرفی
کند . «مارگوت» هنگامی که
باتفاق «دیوید» میخواست
عازم مهمانی شود ؛ با کلماتی

روحنی نداشت . سوء ظن وحسد
بیچاره اش کرده بود و هم چنانکه
طبل بومیان گاه و بیگاه صدا
در می آمد ، این سوء ظن وحسد
نیز در دل «ما کسول» غوغا و
آشوب بسا میشد و آزارش
میداد ...

درضیافتی که حکمران بیا
کرده بود ؛ «ما کسول»
حضور داشت ، لیکن حس میکرد
که راحت نیست . صبح زود آن
روز مهمانی ، چیزی نظرش را
جلب کرده بود . نه سیگاری یا
مارک کشور «مصر» در جاسیگاری
دیده بود . شاید بگویند ؛ اینکه
چیز مهمی نیست ، ولی پهلوی
آن سیگار ، نه مانده سیگار
دیگری قرار داشت که «سیلویا»
آنها کشیده و از ماتیگ ته آن
این موضوع معلوم بود . سیلویا طوری
مرتکب این سهل انگاری شده
بود ؛ مثل اینکه اصلاً خبر نداشت
سیگار مصری در این جزیره پیدا
نمیشود و یا اگر پیدا بشود جز
در اختیار یکی دو نفر بیشتر
نیست . برای طبیعی چون طبیعت
«ما کسول فلوری» مشاهده دو
ته سیگار در مجاورت هم کافی
بود که طبل سوء ظن و بدبینی
را در دلش صدا در بیاورد ...

ضیافت بنهایت درجه مشغول
کننده و کامل بود ... عالیجناب
حکمران ، این مجلس را بمناسبت
مرخصی پسرش «ایان» ، از
ارتش امپراطوری انگلستان ؛
پس از یک مسافرت سخت و طاقت
فرسا ، بر پا کرده بود . در ساعاتی
که همه مشغول عیش و نوش
بودند ، ناگهان «جوسلین»

«ساتنمارنا» جزیره ایست
بجاول و عرض پنجاه درجه نژده
میل که هم چون زمرد سبز رنگی
در میان امواج لاجوردین دریای
بیکران کارابین ، تماشاچیان
رایسوی خود می کشاند . کناره
های سفید رنگش بسان خرده
های التاس ، در زیر انوار
طلائی خورشید می درخشد و چشم
را خیره میکند . این جزیره در
حدود صد هزار نفر جمعیت دارد
که اکثراً سیاه پوست هستند .
سفید پوست نیز در بین آنها دیده
میشود . زندگی یکنواختی
دارند ، لیکن گاهی اوقات
بعلت اختلاف رنگ و نژاد ،
حوادث مخوف و رعشه آوری
بوقوع می پیوندند که آرامش
سراسر جزیره را بهم میزند .
زمانی نیز در این جزیره باریک و
کوچک ، مخصوصاً در بین سفید
پوستان که «جنسیت» را بهانه
مناسبی جهت ضرب و جرح
میدانند ؛ وقایع ناهنجاری اتفاق
می افتد که بسهولت باعث بر
انگیخته شن آتش حسد و خشم
و نفرت می گردد . همانطور که
برای «ما کسول فلوری»
اتفاق افتاد و آتش خشم و سوء
ظنش را شعله ور گردانید ...

«ما کسول» پسر زارع
معروفی بود که نسبتشان پشت در
بشت تا قرن هیجدهم می رسید .
والدینش اداره ناحیه «بل»
فوتن» را بساو واگذار کرده
بودند و او باتفاق زن زیبایش ،
«سیلویا» در آنجا زندگی میکرد
لیکن «ما کسول» بهیچوجه از
زندگیش راضی نبود . آرامش

چیمز میسون ... ما کسول فلوری
جون فوتن ... ماویس نرمان
دوروتی دندریج ... مارگوت سیتون
جون کالینز ... جوسلین فلوری
هاری پلافونت ... دیوید بویر

محصول سینما سکوپ ۱۹۵۷ فوکس فرن لیسنو . رنگ : نکی کار
کارگردان : رابرت راس
تهیه کننده : داریل . ف . زالوک
اقتباس از کتاب : الکو

محصول سینما سکوپ ۱۹۵۷ فوکس فرن لیسنو . رنگ : نکی کار
کارگردان : رابرت راس
تهیه کننده : داریل . ف . زالوک
اقتباس از کتاب : الکو

محصول سینما سکوپ ۱۹۵۷ فوکس فرن لیسنو . رنگ : نکی کار
کارگردان : رابرت راس
تهیه کننده : داریل . ف . زالوک
اقتباس از کتاب : الکو

آلفرد هیچکاک

من از نوری که معمولاً خبرنگاران ضمن تهیه فیلم‌های خبری مورد استعمال قرار می‌دهند استفاده کردم و از اینکه نیز نتایج موثری بدست آوردم برای فیلم‌برداری این صحنه‌ها با وسایل کار خود روزهای یکشنبه و شنبه به دادگاه میرفتیم و وجود فیلم «تری-ایکس» این امکان را برای ما ایجاد می‌نمود که صحنه‌های داخلی دادگاه خود را در آنها، دادگاه‌ها، دفاتر کار فیلم‌برداری کنیم در حالیکه فقط با همان نور معمولی محل و یک چندتایی لامپ «کارنابلت» اضافی کار می‌کردیم. در بسیاری از موارد، با سرگرمی نور روی چهره «فانتا» و سایر هنریشگان عده فیلم می‌توانستیم کاراکتر لازم را از صورت آنها اخذ نماییم. در قسمت‌های دیگر فیلم نیز اغلب اتفاق می‌افتاد که همان نور محل را برای فیلم‌برداری بکار می‌بردیم و فقط زمینه جلوی صحنه را با لامپ‌های کوچک خویش قدری روشن تر می‌ساختیم.

«هر جا که نور محل مثل داخل زندان بزرگ اندکی ضعیف بود، من سه یا چهار عدد از این لامپ‌های «کارنابلت» مجاور پنجره‌ها قرار میدادم تا روشنائی از یک مبداء طبیعی جلوه کند و من نیز مقدار نور کافی برای فیلم‌برداری را در اختیار داشته باشم»

«بهین وضع در فیلم‌برداری از صحنه‌ها و نقاط مختلف شهر نیو-یورک ما خیلی آسوده و سبک بار بهیبه جاسر کشی کردیم بی آنکه تاگزیر باشیم حرکت و فعالیت خویش را با دستگاه‌های سنگینی که معمولاً در فیلم‌برداری از صحنه‌های خارج از استودیو بکار می‌رود کند و دشوار سازیم. البته ما این تسهیلات را در کار خویش مدیون «هیچکاک» بودیم زیرا که «هیچکاک» مزوتوگرافیک عجیبی دارد و نحوه کارش در ضمن تهیه یک فیلم فقط «بصری» است، او همه چیز را از دریچه چشم دوربین فیلم‌برداری می‌بیند و می‌سنجد و طبق همین رویه، قبل از آنکه یک کار فیلم تهیه گردد، سراسر داستان با دوربین فیلم‌برداری مطابقت داده میشود و یا هر کات آن متناسب می‌گردد» در این مورد هیچکاک واقعا نایب است. وی به‌الغیرین وجهی یک داستان را تعطیل و تجربه نموده و آنرا در سناریو سوزن‌ترین و متناسب‌ترین

سینما، هنر هفتم

نتیجه بهتر، سوژه را خیلی مختصر از فوکوس خارج میکنند و با استفاده از یک نور سایه روشن ملایم، تصویر بی نهایت زیبایی از صورت هنریشه زن فیلم بدست می‌آورند. با محور مختصر چنین صحنه‌ای جزئیات اضافی صورت معوشده و خطوط کلی تشکیل دهنده بوضوح جالبی روی نوار فیلم باقی می‌ماند. این طریقه که در حقیقت یک نوع آرایش برای هنریشگان زن در فیلمها محسوب میشود، از ترو کپانی است که موارد استعمال فراوان دارد.

استفاده از حرکت متعجب دوربین و انتخاب کارها و ذوایای جالب از سایر رموز کار فیلم‌برداری بشمار میرود که برای جلوگیری از طول کلام از بحث درباره آنها خودداری میشود. از ذکر این نکته هم نباید غافل بود که پس از ختم فیلم‌برداری تا نمایش آن روی پرده سینما، لحظات بحرانی و قابل اهمیت برای نوارهای فیلم‌برداری شده موجود است. این لحظات بحرانی دقیقی است که فیلم در لابراتوار برای ظهور و چاپ تحت یک سلسله عملیات فرامی‌گیرد. لابراتوار عامل مهم وجدان‌پذیری در حاصل کار فیلم‌برداری محسوب میشود. چه بسا که نتیجه زحمات یک فیلم‌بردار در لابراتوار ناپسندترین درجه تنزل کرده و فاقد جزئی ارزشی میگردد. از این جهت استودیوهای فیلم‌برداری بزرگ برای لابراتوار خود ارزش زیادی قائل می‌باشند. در خانه باید متذکر شد که دوربین فیلم‌برداری جز یک «وسيله» چیز دیگری نیست، نکته مهم اینست که فیلم‌بردار بداند بچه نحو از این وسیله استفاده کرده و در ضمن تاچه حد در کار خود صاحب ذوق، قدرت ابتکار و خلاقیت است.

هفته آینده
فیلم‌برداری رنگی

فرم برای فیلم‌برداری در می‌آورد. سپس در حین تهیه عملی فیلم و ضمن فیلم‌برداری هر گاه مسئله‌ای پیش بیاید وی آنرا فوراً دریافته و با ایجاد هر نوع تغییری که در کار لازم نظر برسد بدون چون و چرا موافقت میکند. رمز کار در اینست که «هیچکاک» همیشه فتوگرافیک فکر میکند» با توجه با اینکه هشت فیلم بزرگ

زنی در تاریکی

«زمان چه زود میگذرد! حوادث و جریانات معمولی بنحوی زمان را اشغال کرده‌اند که برای وقوع حادثه‌های غیر عادی دیگر هیچ محل و فرصتی باقی نمانده است. همین «صبح از خواب بیدار شدن»ها هم خودش وقت میگیرد. بهتر بود اگر آدم میتواند با همان سروروی کثیف بخوابان برود»

بعد برقی در چشمانش درخشید. «باید اقرار کنم که خود من بعضی روزها ریش تراشیده به خیابان میروم»

بدنیال این حرف خنده مفصلی سرداد و این احساس در من ایجاد شد که وی بخود میخندد بعد جمله‌ای ادا کرد که ضمن آن یک غلط دستوری وجود داشت، یکی از اطرافیان او را متوجه اشتباه خویش کرد: «کار بو» پس از آنکه کی مکت با آرامی گفت: «من هنوز بلد نیستم انگلیسی حرف بزنم. مفهوم ضمنی این کلام راهم بخوبی دریافتم»

دیگر دلم نمیخواهد باین زبان تکلم کنم.

زنی که دنیای عصر خویش را بآن وضع بی سابقه و عجیب مسحور کرده بود اینک جزو یکی از افسانه‌های فراموش شده زمان، زندگی تپه و تیره‌ای را میگذراند. «کامیل»، «گراند هتل»، «ماتا هاری»، «ملکه کربستین»، «مکافات گوسنا» و «پرلینک» و «نینو چکا» اینک جزو آثار جاودان سینمای آمریکا در آمده‌اند اما زنی که باین آثار جان بخشید پس از اتمام آخرین فیلم خود «زن دو چهره» در سال ۱۹۴۱ برای همیشه سینما را ترک گفت و در سایه فروخزید. زندگی او بالطبع از حسرت و ناکامی غالی نیست و گرچه خود او بدقت میکوشد تا در رفتار و سکناتش چیزی از این درد عمیق مشهود نگردد معذک جسته

«هیچکاک» در سابقه اعتبار «رابرت برکز» وجود دارند شاید هیچ مدیر فیلم‌برداری دیگری نتواند با وی بر قایت برخیزد و این شهرت و موفقیت خیره کننده مسلماً تا اندازه زیادی وابسته بوجود و معاشرت «آلفرد هیچکاک» خواهد بود.

«ترجمه: پروانه»

و گریخته میتوان دریافت که با گذشت تاچه حد مایه رنج و غمناک اوست... آرزو که با او در باغ منزل خانم میزبانان از قدم میزدیم بکنده وی مقدمه چهره‌اش را در لابلای گل دیر شکوفای «ماگنولیا» فرو برد و در حالیکه صدایش اندکی میلرزد آهسته گفت:

«چه بوی شومی دارد... در آنوقت مسلماً یاد داشته کلپانی که یک زمان بیدریغ تاراش کشته بود بر روح وی سنگینی میکرد. طی بر خوردنهای پستان من سا کار بو از هر دردی صحبت کردم. یکبار موضوع گفتگوی ما یکی از دسیسه‌های بزرگ تاریخ انگلستان بود که در آن گروهی قصد انهدام پارلمان و از بین بردن نمایندگان مجلس را داشتند»

«کار بو» با تعجب و شرمه گفت: «تا وقتیکه افراد انسان بدون اطلاع از خیانت عمل خود مرتکب گناه میشوند ندانند تیار هرگز از درد سرورج فارغ نخواهد زیست»

بار دیگر ضمن صحبت اظهار داشت:

«اختراعات جدید و واقعا مفیدو جالب است، اما واقعا این اختراعات بخوشبختی یک فرد مجزای بشر کمکی کرده است»

نمیدانم این زن در نظر خود تا چه حد صائب است ولی مسلم اینست که اگر سینما را در بین اختراعات جدید و «کار بو» را از میان هنرمندان عصر گذشته در نظر بگیریم جواب نظر من مثبت است! یکوقت سینما، این معجزه عصر جدید، «کار بو» را در خوشبختی و عظمت باو جی رسانده بود که تصورش برای هیچکس امکان نداشت. امروز زنی که در خیابان با کفش مندوس و جوراب ساقه کوتاه کثیف رفت و آمد میکند بزیبائی گلش خویش حسرت می‌خورد در حالیکه شاید خود نمیداند که جاذبه پخته و رسیده کنونی او و شخصیتی که امروز پس از عمری تجربه احراز کرده است از هر وقت برجسته تر، عبقری تر و قابل ملاحظه تر است و این ستاره دور و رنگ بریده که اینک آسان زیبایی و شکوه را بنور سیدگان و اگداشته است هرگز در پرتو زودگذر این مهتاب‌های فروزنده و ستارگان درخشان از خاطرها محو نخواهد گردید»

برنامه آینده

سالن قابستانی و زمستانی سینما تهر ان

يك فيلم بتمام معنی جالب، يك شاهكار بزرگ

ارثیه خونین

اثر فوق العاده ای که دامنان گیر او فراموش نشدنی آن، بین محصولات مشابه کم نظیر است



جان دیرك

هنر پیشه محبوب و جوی آن عالی و در تهران
فيلم (گمراه) با بازی گیرنده خود در این
فيلم تماشاچی را، بجزوب و منسیر میازد



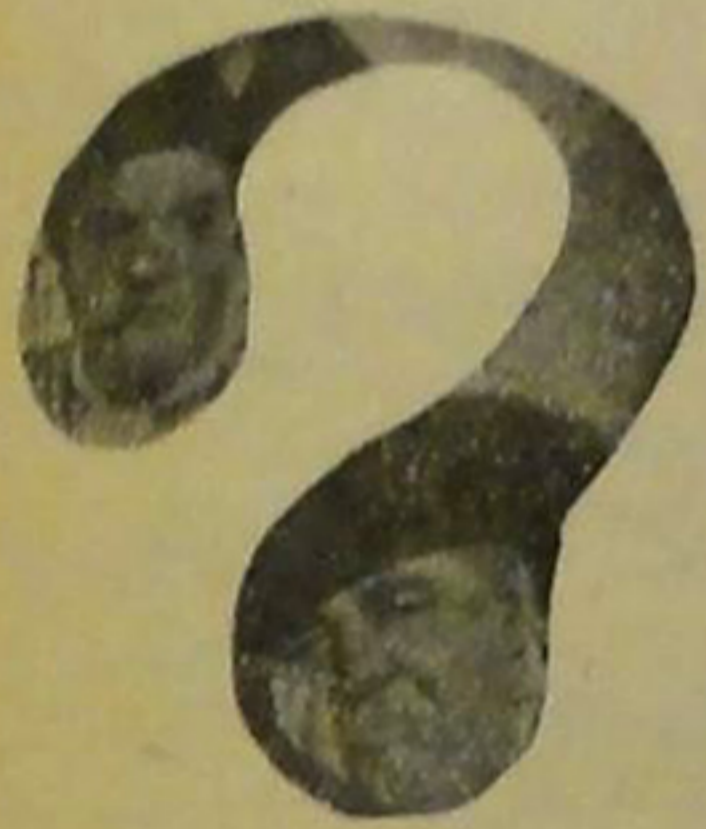
جون ایوانز

مناره زیارو، توجه شما را بخود جلب خواهد ساخت
فيلم تمام رنگی (ارثیه خونین) بزرگترین
اثر قهرمانی کمپانی «دریا بلیک»





علامت استیوال



آیا اینها را میشناسید؟

قبل از هر چیز لازم است که توضیحات زیر را درباره این سه هنرپیشه مطالعه فرمائید تا بتوانید ۲۲ ریال تبری باطل شده را با پاسخ صحیح ضمیمه نمائید.

۱- در سال ۱۳۳۱ که فیلم «سنگوالا» را نمایش دادند بواسطه داشتن سوزه بدیع و جالب مورد استقبال مردم قرار گرفت و با نمایش همین فیلم بود که «دیو کالیند فورس» مشهور شد. این عکس متعلق بهنرپیشه ایست که در مقابل او در فیلم «سنگوالا» بهمه داشت و فیلم «مادام بوواری» دومین و آخرین فیلمی بود که از او در تهران نمایش دادند.

۲- از این ستاره ایتالیائی فیلمی در تهران نمایش نداده اند ولی در سال ۱۹۵۵ با بودن جایزه ای باوج افتخار و شهرت رسید چند فیلمی هم از او در تهران موجود است که یکی از آنها بنام «کالسکه...» می باشد که البته با اندازه کافی کهنه نشده چون فیلمها وقتی وارد ایران می شود حکم شراب را پیدا می کند و فیلم «نامبرده» هم هنوز هفت ساله نشده است.

۳- اینهم یکی دیگر از هنرپیشگان ایتالیا می باشد، عشوه گر بهای «سوفیالورن» و زیبائی های «جینالولوبریجیدا» مجالی با او سایر همکارانش نمی دهد که «هنر» خود را نشان دهند بدینجهت بی سروصدا در فیلمهای تاریخی نظیر «تئودورا» و «اسپارتاکوس جنگجوی» شرکت میکند و روزگار را بخوشی و با ناخوشی میگذراند....

ما بحکم قرعه سه نفر از شرکت کنندگان سه جایزه سه ماهه مجله تقدیم خواهیم نمود.

برندگان مسابقه عکسها (شماره ۱۱۷)

- ۱- دوشیزه مهری مهین پور (تهران)
- ۲- دوشیزه ثریا الوندی (تهران)
- ۳- دوشیزه هاسیک قازاریان (تبریز)
- ۴- آقای محمد جعفری (اراک)
- ۵- آقای ابوالقاسم طاهری (آبادان)
- ۶- آقای جعفر برومندی (مشهد)

پاسخ صحیح

- ۱- کارو زوی کبیر
- ۲- بالبا
- ۳- رابودی
- ۴- نیره شکسته
- ۵- جاده پربرکت

«مرا شنیدین صدا کنید»

او یکروز گرم تابستان سرزمین وحشت زده ماقدم نهاد مرد باریک اندامی بود که لباس سیاه بر تن داشت... خیلی ساده و آسان بر زمین نشسته بود.

«مرا شنیدین صدا کنید»... هیچوقت درباره خودش پیش از این چیزی نگفت.

«... دینامیتی را در نظر بیاورید که فتنه اش با آرامی در حال سوختن باشد، اینقدر آرام و بیصدا بسوزد که انسان از آن غافل بماند... ولی بناگاه این دینامیت منفجر میشود و با قدرت مهیب خود همه چیز را درهم میریزد...»

«این مرد چنان نیروی پنهانی شگرفی شهادت دارد»

شیر از طرف مجله ستاره سینما بزودی منتشر میشود

دو تن از هنرپیشگان درام و کمدی هالیوود در علامت استیوالی جای گرفته اند ۱ در ملاقاتی که بین آندوروی داد فیلمی بوجود آمد که همه آنرا دیده ایم این فیلم داستانش از ماجراهای کاپیتان کیدزد در پانمی جور و باشاهات قرن های گذشت اقتباس شده بود.

این مسابقه هم مثل سایر مسابقات مجله دارای سه جایزه سه ماهه مجله میباشد پاسخ صحیح را بدفتر مجله ارسال دارید تا بحکم قرعه سه نفر از شرکت کنندگان برنده ۳ ماه مجله گردند. (۲ ریال تبری باطل نشده را هرگز در مسابقات مافرا موش نفرمائید)

برندگان مسابقه (بازوطلائی) (شماره ۱۱۷)

- ۱- آقای جعفر مهابادی (تبریز)
- ۱- دوشیزه شهین م (تهران)
- ۳- آقای ورز قازادیسان (آبادان)

پاسخ صحیح: فرا ذک سینا ترا

سینما رکس و سالن قابستانی سینمایی

سیلو انایامپانی نی

ستاره دلربای ایتالیا در شاهکار کمدی انتقادی

انتقام روح

دو ساعت شمارا همراه با صحنه های تماشائی و هیجان آور به

وجد و نشاط می آورد و خاطره شیرینی را از خود بیجا میگذارد

انتقام روح

ابت میگذرد که سینمای

رکس حتی در فصل

قابستان نیز بنمایش

فیلمهای بزرگ خود

اداره میدهد



انتقام روح

فیلمی است که سوژه

شیرینی آن مدتها در

ذهن شما باقی خواهد

ماند و هیچوقت از یاد

نخواهید برد



برای گذران زندگی

را تا حالا کنده ای. چرا دیگر گریه میکنی خوب. آدم باید با زندگی سازد زیاده سخت بگیرد همه چیز درست میشود. به قول میهم به همین روزها يك آبادنمان خوب اجاره کنی. نداری هفته ای چهل دلار گزافه مهر خوب حالا میگوئی من چکار کنم. باز هم که گریه را سردادی گوش بده «دو ناه» دست را بیاد در میزد، آها بگیر... چیز قابلی نیست میشود تا آن يك لباس تازه خرید

حالا بخت بدی عزیزم. من می توانم تحمل کنم دختر خوشگلی مثل تو که به کنه نه عزیزم. چه قابلی دارد! فقط خدا را شکر کن که سرو کلات با آدم شرافتمندی مثل من افتاده. اگر من شو نمی رسیدم خدا میداد الان کلات تو بکجاها کشیده بود... حرفش را هم نزنیم... بسیار خوب پس گفتی که در آمدت از این شغل کافی نیست، تو، مدل باین خوشگلی، با این هیکل ولی من بتو قول میدهم که سردوسال يك ستاره مشهور و بزرگ بشوی شوخی نمی کنم. مرا که میشناسی! بجان خودت بخت با تو باد بود که با من آشناسم. اگر بدانی چقدر دخترها حسرت ستاره شدن را میخورند و چقدر دلشان میخواست الان جای تو بودند... فقط بگورده کار دادند... فردا ترا پیش یکی از دوستان می فرستم. توی روزنامه ها و سالون های زیبایی دست دادند. اگر نظرش ترا بگیرد کار تمام است. جانم هیچ خرجی برای تو ندارد. آن با من حالا اجازه بده يك کپلاس دیگر برایت بخرم. خیلی بواش بخور. بواش بواش... درست شد باز هم که گفتی... آخر چکار داری من زندگی را از چه راهی میگذرانم!

«سرت را بگورده و باور جلو. دونا... میدانی عزیزم؟ توی آنهفت ماهم پیش یکی از رفقا که در استودیوی «مترو» کار میکند میرویم آنجا خیلی حرفش در روز دارد. عید نیست سواسیم يك کاری کنیم بلکه از تویك آزمايش حساسی بکنند... بعد از آنجا میرویم سراغ یکی دیگر از رفقای من که متخصص مداست... اگر آواز ترا پسندید آنوقت بتو تعلیم میدهند. جانم چه خرجی!

تو کاری با بیکارها نداشته باش آن با من... بدهم اگر شد پیش دوست دیگرم که در روزنامه ها کار میکند میرویم او میتواند عکس ترا بگورده و زانهاها چاپ کند. خیلی تاثیر دارد. البته خیرش حتی بشهر شاهم میرسد... چطور! از شهر خودت دل خوشی نداری کی بشو بشی کرده... بسر کی گولت زده... مردم بگورده بیشترند! حالا دیگر بی خودی خودت را ناراحت نکن هر چه بوده گذشته. خیال کن که من مثل برادرت هستم... نکو بیسم قضیه از چه قرار بوده... خجالت نکش گفتم که من مثل برادرت هستم!

«... بسیار خوب، حالا که اینطور میخواهی... اگر من وضع ترا با دو ناه» جور کنم قضیه معامله «برو» تمام است دست بده... بسیار خوب! پس ترتیب کار از این فرار میشود که تو من و دو ناه را بمنزل دعوت میکنی - من قبلا «بار بار» را نزد تو میفرستم که در آنجا او را به «دو ناه» دوست تو معرفی کنیم. نباید دخترک بد خیال بشود! بعد که اوضاع يك قدری جور شد من دست «بار بار» را میگیرم و ماهم جیم میشویم و تو را با «دو ناه» تنها میگذاریم. فرارش را با «بار بار» خودم میگذارم. تو فکرش را نکن... نه مطمئن باش «دو ناه» زیاد سخت نمیگیرد. من خودم او را بخت ام اجرا از تو بدش بیاید. مرد باین خوشگلی کاخ بان عظمت هم که داری! انومیل «جاگوارت» جلوی در کافه است! خیلی خوب شد. نیدانی این دخترها دلشان برای انومیل آخرین میستم چقدر قلبی و پللی میروند!

گوش بده «جان»، دلم میخواست این حرف را بتو بزنم ولی خوب، چاره چیست! من... من برای این «دو ناه» خیلی خرج کرده ام... در حدود سیصد تا... هفتاد تا هم با... «بار بار» بدهم... من برای خودم سه سی میخواهم... اینکه میگویم، همانقدر است که برای خودم خرج برداشته... چرا حساسی میشوی «جان» همین الساعه بنجاء تا به «دو ناه» دادم برای خودش لباس بخرد... آخر من باید فکر خرج خودم را هم بکنم... نظیر مطمئن باش... کجا میتوانی لنگه اش را پیدا کنی این دخترک همه اش هجده سال دارد... بخواهی از این تنگه هیر کا یاوری برایت دو هزار تا کمتر آ...

اما خیال هم ندارم او را بد بگراند کند، مخصوصاً يك همچو تنگه جالبی مثل «دو ناه» را... یا حرف خودمان را بزنیم... برویم سر آن معامله آمریکای جنوبی که جانم، ممکن نیست... دو هفته تمام است که من دارم برای «دو ناه» زحمت میکنم که شهرتی بهم بزند آنوقت باین سادگی حرفش را هم نزن... البته، البته که من در آن معامله آمریکای جنوبی خیلی ذی نفع هستم، تو هم ذی نفع هستی، باز که حواست رفت پیش «دو ناه»... نظیر جانم، بعد از آنکه پول بک خرج این دخترک کرده ام بیایم و او را باین آسانی... حرفش را هم نزنیم!

«... بسیار خوب، حالا که اینطور میخواهی... اگر من وضع ترا با دو ناه» جور کنم قضیه معامله «برو» تمام است دست بده... بسیار خوب! پس ترتیب کار از این فرار میشود که تو من و دو ناه را بمنزل دعوت میکنی - من قبلا «بار بار» را نزد تو میفرستم که در آنجا او را به «دو ناه» دوست تو معرفی کنیم. نباید دخترک بد خیال بشود! بعد که اوضاع يك قدری جور شد من دست «بار بار» را میگیرم و ماهم جیم میشویم و تو را با «دو ناه» تنها میگذاریم. فرارش را با «بار بار» خودم میگذارم. تو فکرش را نکن... نه مطمئن باش «دو ناه» زیاد سخت نمیگیرد. من خودم او را بخت ام اجرا از تو بدش بیاید. مرد باین خوشگلی کاخ بان عظمت هم که داری! انومیل «جاگوارت» جلوی در کافه است! خیلی خوب شد. نیدانی این دخترها دلشان برای انومیل آخرین میستم چقدر قلبی و پللی میروند!

گوش بده «جان»، دلم میخواست این حرف را بتو بزنم ولی خوب، چاره چیست! من... من برای این «دو ناه» خیلی خرج کرده ام... در حدود سیصد تا... هفتاد تا هم با... «بار بار» بدهم... من برای خودم سه سی میخواهم... اینکه میگویم، همانقدر است که برای خودم خرج برداشته... چرا حساسی میشوی «جان» همین الساعه بنجاء تا به «دو ناه» دادم برای خودش لباس بخرد... آخر من باید فکر خرج خودم را هم بکنم... نظیر مطمئن باش... کجا میتوانی لنگه اش را پیدا کنی این دخترک همه اش هجده سال دارد... بخواهی از این تنگه هیر کا یاوری برایت دو هزار تا کمتر آ...

مرد هو ضعی

نگرده ای... توهین کاری... مانی مصرا نه ترا از دعوان قبل تکرار کرد:

«آنها مرا می گناه میداند حقیقت هم همین است... معاک پایان رسیده... کاسوس سیاه وحشتناکی که باعث برهم زدن سعادت من شده بود دست از سر من برداشته...»

«چه خوب، پس حالا میتوانی بروی قطرات درشت اشک در چشمهای مانی حلقه زده بود روی پرستار کرد و گفت:

«انتظار داشتم معجزه ای بوقوع می یوست! پرستار تبسمی نمود و جواب داد: - بوقوع خواهد دیدیوست! اما زمان لازم دارد...»

دو سال طول کشید تا «روز» سلامت از دست رفته اش را بدست آورد. از نوزندگی آرام بیشین را از سر گرفتند، با تفاق فرزندانشان بخانه ای تازه و نوساز که در محل دیگری تهیه کرده بودند، رفتند و گذشته پر رنج و ملالی را که هم چون کابوسی مهیب مدت ۴ سال بر دوشان سنگینی میکرد در بر تو سعادت بازیافته! از باد بردند.

پایان

نیخورد، آنهم مثل «دو ناه»، دختر چشم و گوش بسته ای که تازه ب نیویورک آمده و هنوز سرش تسوی این حسابها نیست... نه عزیزم، «دو ناه» هنوز حرفه ای نشده، گفتم که تازه بشهر آمده. يك ماهه میشود... مرسی، چك هم باشد مانی ندارد فقط سیصد تا کسر باشد حرفی ندارم... قبل از اینکه سر میز ما بیانی يك کمی صبر کن... من میخواهم اینکار خیلی مسولی و عادی جلوه کند... آخر مردم حرف میزنند... گوش بده «جان» از این مطالب حرفی باز نماند... باید فکر همه چیز را کرد... من فکر آبروی این دختره هستم برای خودم من چه مانعی دارد میدانی که من زندگی را همین راه میگذرانم!

«ترجمه: پ»

سالن خنک سینما ایران و

باغچه خوش آب و هوای سینما ایران

باز هم یکی از محصولات بزرگ و نمایشانی صنعت سینمای فرانسه، شاهکار کمدی و پلیسی بی نظیر که «فر ناندل» کمدین بی رقیب فرانسوی در آن شرکت دارد

کار آگاه مهتابی

با اشتراك :

فر ناندل

سلطان کمدی عالم سینما

که با حرکات شیرین خویش

شمارا مجذوب مینماید

گابی آندرو

ستاره طنز و زبیا که در این

فیلم با دلربایی زیاد خود را

بهر شما معرفی میکند





فرشته یا شیطان؟

«دختر صموئیل راشل»

اشاره داده در مورد

ترجمه: سرور

-۴۸-

«بلی، از این موضوع اطلاع دارم اگر حیوانی یا پشه‌ای اتفاقاً از آن دانه‌ها بخورد بلافاصله میمیرد. راستی چرا این سؤال را می‌کنی. مگر یکی از اسبها از آن دانه‌ها خورده است؟»

«نه، ولی تا مملین میگفت بهتر است آن درختان را از آن قسمت جابجا کنیم زیرا ممکنست روزی اسباب دردسر شود» نزدیک منزل که رسیدیم بلوئیز گفت «میخواهم با تو صحبتی کنم. بعد از صرف نهار یک بهانه‌ای در اینجا بمان»

لوئیز باقی‌باقه‌ای متعجب سری علامت قبول تکان داد ولی من دیگر توضیحی برایش ندادم. وقتی مهمانان بمنزل رسیدند در اطاق پذیرائی دور هم جمع شدیم راشل از آن خواهش کرد استراحت کنند و خود برای همگی شراب ریخت ولی من بعد از آنکه تشنه‌ام نیست از نوشیدن آن خودداری کردم. تصمیم گرفته بودم دیگر چیزی از دست وی نروشم.

بس از آن رشته صحبت بزمیت راشل کشیده شد. همگی از شنیدن خبر مسافرت وی بایتالیا دچار تعجب شدند ولی وقتی بقیافه پدر تعمیم نگریم در آن چنین خواندم «ترا بخدا زودتر برو و بسگذار این پسر بکار و زندگی خودش برسد»

یکی دو ساعت بعد، وقتی نهار تمام شد، آقای پاسکو بعد از آنکه باید در کلیسای روستای مجاور حاضر شود از جای برخاست پدر تعمیم نیز چون کار داشت از او پیروی کرد و بدین ترتیب تا چند دقیقه بعد فقط لوئیز و راشل و من در اطاق پذیرائی باقی ماندیم. آنگاه راشل از ما دو نفر خواهش کرد که باطاقش برویم تا در آنجا خودش بر ایمان جای تهیه کند و ساعتی را بصحبت بگذرانیم. وقتی جای حاضر شد برای هر کدام یک فنجان ریخت. فنجان مرا بسویم آورد ولی من باز از نوشیدن آن معذرت خواستم و از او خواهش کردم خودش آنرا جای من بنوشد ولی او در جواب گفت که آن فنجان را مخصوصاً پسرانک تر ریخته است و خوش دارد که من آنرا بنوشم ولی چون با من قبول نکردم راشل بطرف پنجره رفت و محتوی فنجان را بیرون ریخت. این عمل او موجب تشدید سوخظن من گردید با سر بسوی لوئیز اشاره‌ای کردم ولی هیچیک حرفی نزدیم.

بس از صرف چای، راشل پیشنهاد کرد که برای گردش بیارد

برویم ولی من با او گفتم «یک نقشه قدیمی مربوط باملاک پدر تعمیم را در میان اوراق و اسناد پیدا کرده‌ام و میخواهم آنرا به لوئیز نشان بدهم. از این جهت معذرت میخواهم که نمیتوانم حالا برای راه پیمایی بیایم» لوئیز نیز متوجه منظور من شد و از دعوت راشل استقبال نکرد. آنگاه راشل گفت «بسیار خوب، در اینصورت من خودم تنها گردش می‌کنم. شما میتوانید همین‌جا در اطاق من بنشیند و یا باطاق پذیرائی بروید» آنگاه چتر آفتابی خود را برداشت و از اطاق بیرون رفت.

وقتی از عمارت خارج شد به لوئیز گفتم «فرصت کمی در پیش داریم. من بکمک تو احتیاج دارم از چند روز پیش متوجه شده‌ام که فضاوت تو نسبت به راشل صحیح بوده است و من اشتباه می‌کردم این زن امروز را مسوم کرده است و اکنون خیال دارد همین بلارا پسر من بیاورد. حالا بدون اینکه توضیحات بیشتری از من بخواهی باید بین کمک کنی تا بر که و مدرکی علیه وی پیدا کنیم. تو کمی ایتالیائی میدانی و من هم چند کلمه‌ای یاد گرفته‌ام. باید نامه‌ای را که رینالدی برای او فرستاده پیدا کنیم. هر چه هست در آن نامه است»

لوئیز از شنیدن سخنان من دچار حیرت و وحشت فراوان شده گفت «پس چرا ای پدرم خبر ندادی تا زودتر فکری برای تعقیب این زن بکنی؟»

«چه فایده‌ای دارد. باید اول مدرک و دلیل کافی علیه وی در دست داشته باشیم»

بس از آن من و راشل کلیه کتبه‌های میز تحریر و میز توالت راشل را جستجو کردیم. اول یک نامه مفصل و بلند بالائی پیدا کردیم که حاوی اسامی کلیه گیاهان و علفهای طبی بود و دستور کاشتن هر گیاهی کنار آن نوشته شده بود ولی هیچگونه اشاره‌ای به سمی بودن یا مورد استفاده گیاهان مزبور در معالجه امراض نشده بود.

در یکی از کتبه‌های میز تحریر نامه دیگری پیدا کردم. خط آقای کوچ رئیس بانک را شناختم مضمون نامه چنین بود:

«خانم محترم»

از اینکه مجموعه جواهرات خانواده اشلی را بار دیگر ببانک برگردانده‌اید تشکر میکنم. همانطور که دستور داده‌اید جواهرات مزبور در این بانک امانت خواهد ماند تا موقی که و اارت قانونی شما آقای فیلیپ اشلی بتواند از آنها استفاده کند.

با تقدیم احترام

هربرت کوچ

از خواندن این نامه کوتاه دچار حیرت و آشفتگی خاطر عجیبی شدم. بس راشل آنطور که فکر میکردم قصد بودن اموال مرا نداشت. معلوم میشد تلقینات رینالدی در وی لا اقل در این مورد بخصوص بی‌تأثیر بوده است.

باز جستجوی خود ادامه دادم، بهر قیمتی بود میبایست نامه رینالدی را پیدا کنم زیرا هر دلیل و مدرکی میخواستیم در نامه مزبور پیدا میشد.

و منهم با سیندرلا آنجلی

بعد از پایان فیلم «خوشه چینی» چه نصیبی دارید؟ نگاهی بمن کرد و گفت:

صحبت اینجا بود که چرا فیلم جدیدم مثل همه فیلمهای قبلی ام است... خواستم که موضوع را تمیز دهم، ولی خوشبختانه یک شخص غریبه داخل اطاق آمد و به (بیر آنجلی) گفت:

خانم تشریف بیاورید!

صحنه آماده است...

نمیدانید چقدر خوشحال شدم، (بیر) خنده ملیحی کرد و دست مرا با صمیمت فشرد و هنگامیکه داشت از اطاق بیرون میرفت تکرار کرد «بالاخره نفهمیدید چرا فیلم جدیدم مثل فیلمهای قبلی ام است؟» خنده تلخی کردم و از استودیو بیرون آمدم فقط این نکته را از من بخواطر داشته باشید هیچوقت با زنان مباحثه نکنید! برای اینکه در صورتی که در این مباحثه شما بر آنها فائق آید بغض و کینه شما را در دل میکیرند، و اگر بر شما فائق آیند، تمسخر و تحقیرتان خواهند کرد!

دیدار هفته

ضمناً آرمان اضافه کرد که از جانب چند استودیوی دیگر نیز باو پیشنهاد بازی در فیلم شده است ولی هنوز او نتوانسته جواب صحیحی بآنها بدهد چون تا این لحظه شرکت در چند فیلم در بیک زمان به وضع کارش جور در نمی آید در این وقت آرمان از جیبش یک پاکت سیگار در آورد یکی بمن تعارف کرد و یکی هم خودش دود کرد بعد در حالی که جیبهای فیلم را در زیر بغل داشت از جای برخاست و دست مرا فشرد و از پیش ما رفت رفت تا بکارش برسد و بشهر - های رشت و پهلوی سفر کند - سینما های آنجا منتظر فیلم جدیدی هستند بیچاره او میبایست به آنها فیلم برساند! آرمان از پیش ما رفت اما خاطره تلخ یادداشتش همچنان در نظر ما باقی ماند.

اما راستی خودمانیم کدام کار این مملکت درست بوده که اینکارش درست باشد؟

شخصیت هفته

از نظر مشخصات کار ماریو - کامرینی باید گفت که ریزه کاریهای وی در کارگردانی از نقطه نظر تکنیک، چندان برجسته و جالب نیست؛ اما ظرایف میزانسن و صحنه پردازی که خود ناشی از ذوق سلیم و شاعرانه است در فیلمهای ساخته او از نظر یک فرد دقیق مخفی نمی ماند.

از نظر مضمون، مشخصات او در انتخاب کاراکترهای جالب و در عین حال کمی غیر طبیعی، دمیدن روح شاعرانه و افراطی در تار و پود فیلم احادیته سازیهایی خیلی زیبا و لطیف که غالباً هیچگونه خطری نیز برای کسی در بر ندارد و واجد جنبه های «دون ژوان وار» میباشد و خلاصه یک رمانتیسم و سانسیتی

مانتا لیزم بر آرایش، خلاصه می - شود.

در حقیقت پرسوناژ هائی از قبیل «نجیب زاده موقر»، «فاحشه زیبا»، «جوان اول مطبوع»، «دون ژوان باز نشسته»، «خانم اشرافی» تنها مختص به «عیال بکشبه» نیستند بلکه در غالب آثار او خصوصاً آن دسته از فیلمهایی که در آنها نیز کمابیش نظیر مسائل مطروحه در «عیال بکشبه» با بیدان میگذازند وجود دارند.

ضمناً شجاعت و صراحت کامرینی را در طرح مسائل غیر عادی و «حرمت آمیز» که گاه سانسور را بر علیه وی بر میانگیزد، در همین فیلم مورد بحث، «عیال بکشبه»، میتوان بخوبی مشاهده کرد.



بریتیت بارلو

در اوج زیبایی

پانزدهمین شماره

با شترک، ناصر کبک طلایی

پس از تعطیلات ایام سوگواری در دو سنمای هما و ونوس

ژاندارک

خیابان منوچهری مراجعه نمایند

برای تهیه شماره های گذشته مجله ستاره سینما و همچنین خرید عکسهای زیبای هنر پیشگان (محبوب خود) به

لوازم التحریر فروشی

امشب

در سالن خنک سینما ایران

و

باغچه مصفای سینما البرز

درام اجتماعی و انتقادی

يك زن التماس ميکند

باشتراك :

هنرمندان محبوب سینمای ایتالیا

لیا آماندا - اتلو توسو - ویتوریوسانی پولی

يك زن التماس ميکند

قویترین و موثرترین شاهکار صنعت

سینمای ایتالیا بشمار رفته و از طرف منقدین

اروپا يك اثر بزرگ اجتماعی تلقی شده است

در سینما متر و پیل

شاهکار قهرمانی و پرحادثه تاریخی

نقاب سرخ

فیلمیکه دو ساعت تمام شمارا مسحور

خود خواهد نمود

باشتراك :

هنرمندانترین هنرپیشگان ایتالیا

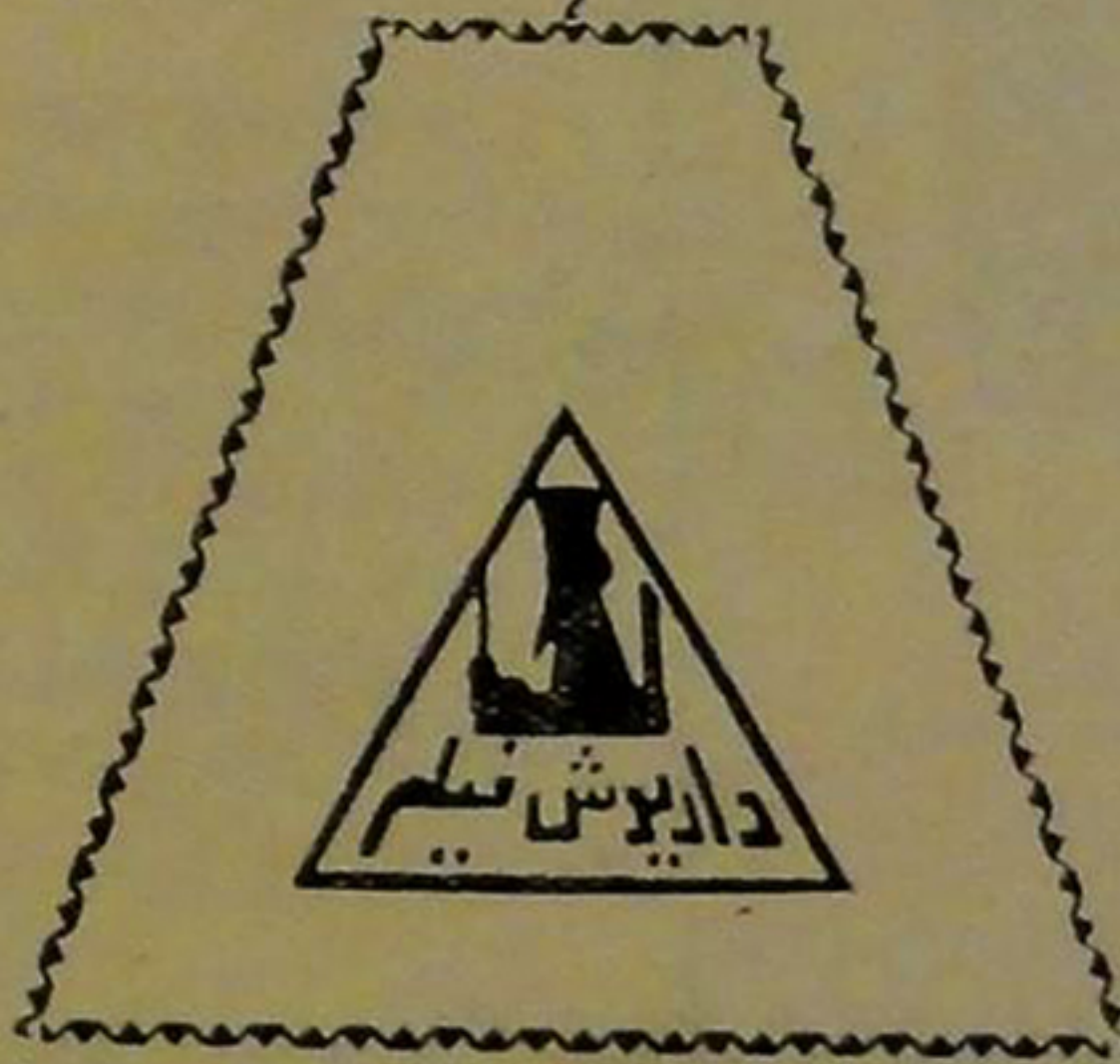
فرانک لاتیهور - ماریا فیوره

و ستاره مه پیکر و بگانه رقیب ستارگان زیبای ایتالیا

ایوون فورنو

که در این فیلم شما معرفی میشود

دوبله به فارسی توسط آلکس آقا با بیان



امشب

در سینما پردیس

بنابقاعای اهالی هنر دوست پابنخت یکبار دیگر شاهکار دوبله به فارسی

را به عرض نمایش میگذارد

عیال یکشبه

جینالو لوبریجیدا

شاهکار ستاره طنز و محبوب

در قراس باشكوه سينهاگر يستال

عميق ترين اثرا اجتماعي و هنري، شورانگيز ترين داستان عشقي سال بنام

تقدیر

که بر جسته ترين محصول چند سال اخير دو کشور مشترک فرانسه و آلمان محسوب میگردد

بار بار اروتينک
ستاره بزرگ آلماني
ميشل اوکلر
هنر پيشه با استعداد
فرانسوي



باشترک :
سيهون سيهون
ستاره زيبا و هنرمند
معروف سينماي
فرانسه

تقدیر

وايترين درام عشقي بااست که تا بحال در مدت عمر خود ديده ايد



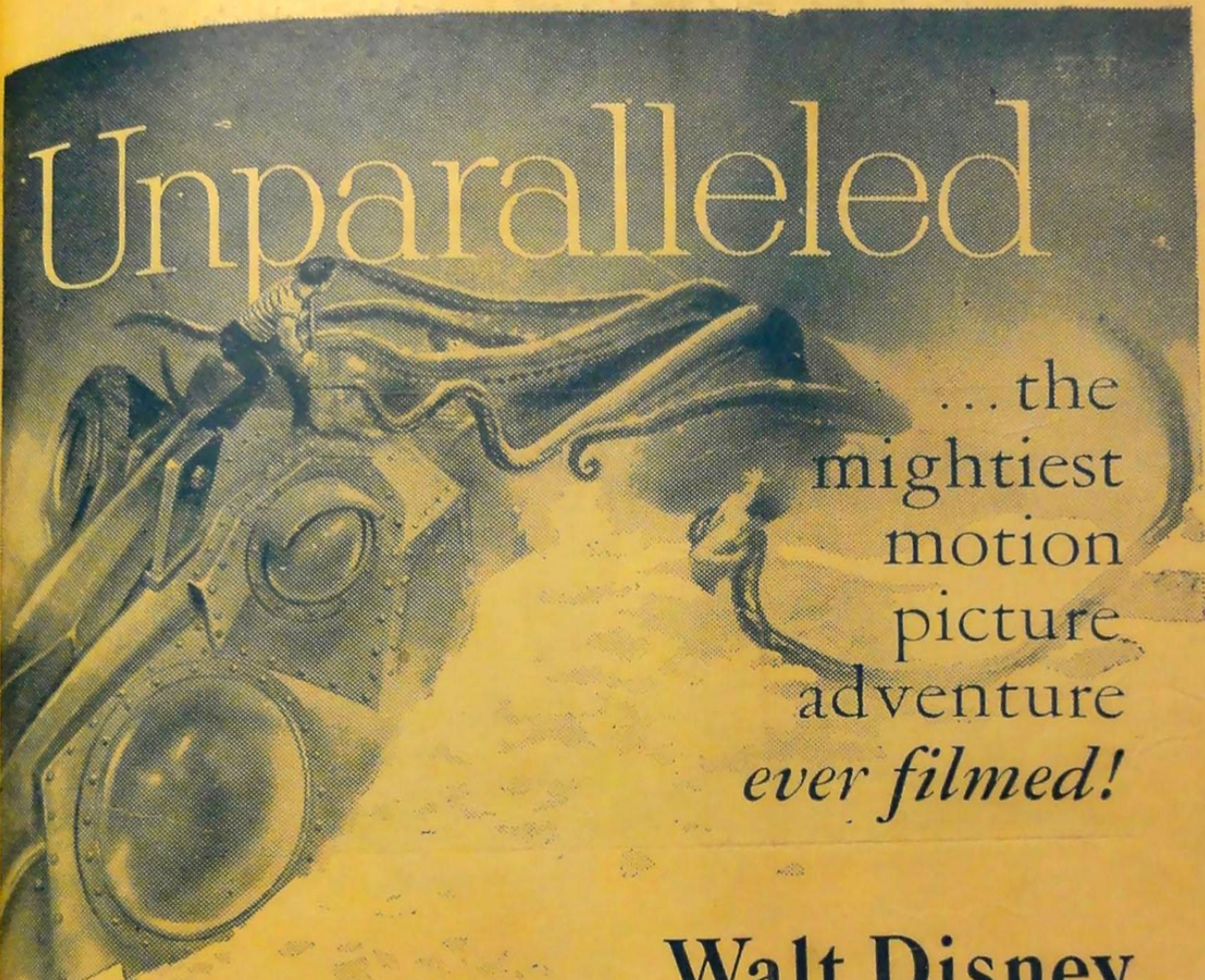
برودی

در سینمای بزرگ سعدی

(بهترین استکاد و تهرین)

(نمایش دهنده بهترین فیلمها)

Unparalleled



... the mightiest motion picture adventure ever filmed!

Walt Disney presents

20,000 Leagues under the Sea

Jules Verne's

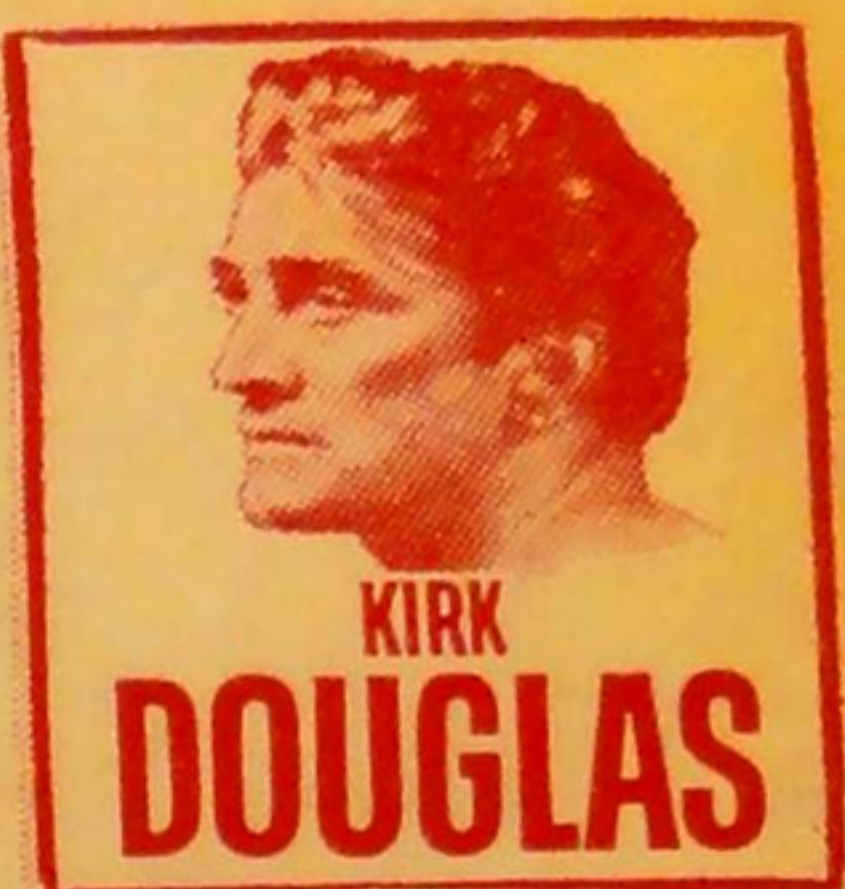
color by TECHNICOLOR

CINEMASCOPE

In the Wonder of STEREOPHONIC SOUND

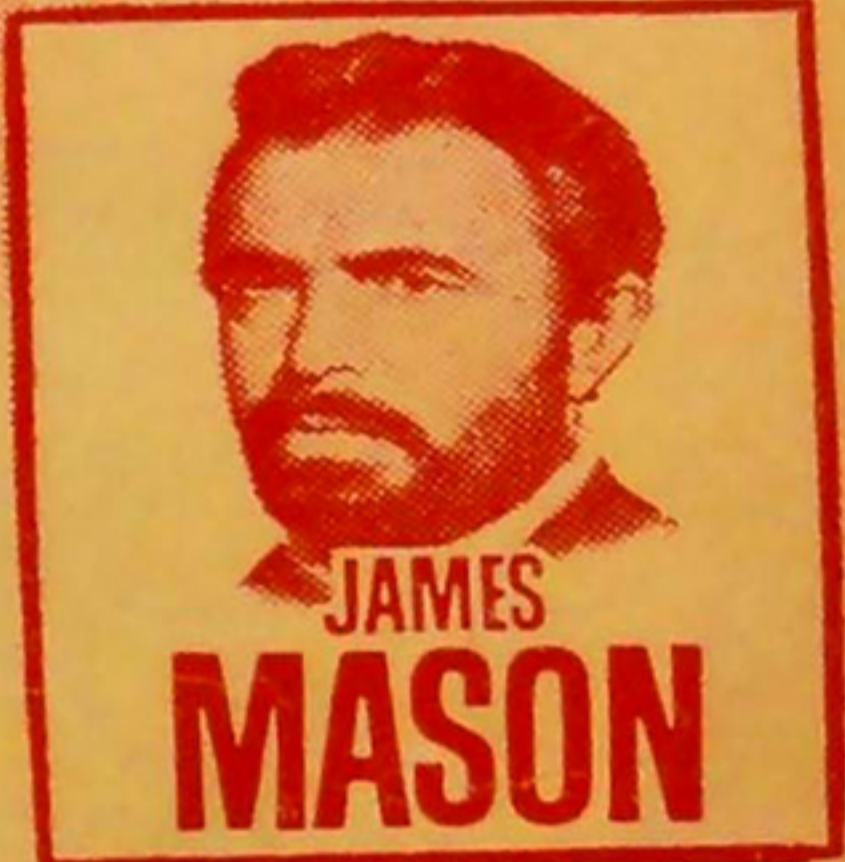
starring

KIRK DOUGLAS · JAMES MASON
PAUL LUKAS · PETER LORRE



KIRK DOUGLAS

کِرک داگلاس



JAMES MASON

جیمز میسون



PAUL LUKAS

پل لوکاس



PETER LORRE

پیتر لور

توی ترین و عالیترین
فیلم تاریخ
اقبالیس از داستان معروف
ژول ورن

سینما سلفی
رنگی

بزرگترین شامکار بهرمنده شور و الت دیسینی

میسز فرانک و سروریا

در